

کھیما

نشریه هیأت‌ها و مجالس حسینی

شماره چهاردهم / تیرماه ۱۳۸۳
جمادی الاولی ۱۴۲۵ / ۳۰۰۰ تومان

KHEYMEH

همیشه آتش را انتخاب کن

شرط غلام بودن، اخلاص است

مصاحبه با پیر غلام سید الشهدا (ع) حاج علی امیر سیف

هیأت اسلامی هنرمندان

امام حسین نمک زندگی ماست

(گفتگوی اختصاصی با مداح اهل بیت حاج محسن طاهری)

آقاهمه جوهره نوکر داره

نگاهی به نوار بوی سیب با مداحی محمد حسین حدادیان

از نمایشگاه مطبوعات چه خبر؟

ده هزار جلد کتاب در یک کتاب

خیمه

نشریه هیأت‌ها و مجالس حسینی
KHEIMEH
ماهنامه فرهنگی، اجتماعی

شماره ۱۴ / جمادی الاولی ۱۴۲۵ / تیرماه ۱۳۸۳

• مطالب ارسالی را با خط خوانا و بر روی یک طرف کاغذ بنویسید.
• «خیمه» در ویرایش و پیرایش آثار رسیده آزاد است.
• برای درج آگهی، با دفتر نشریه تماس حاصل فرمایید.
• نشانی: قم / خیابان انقلاب (چهارمردان) / ابتدای ۴۵ متری عمار یاسر / جنب کوچه ۲ / طبقه سوم / دفتر ماهنامه‌ی خیمه.
• نشانی پستی: قم ص. پ ۳۷۱۸۵/۳۳۹ مجله‌ی خیمه.
• تلفن و دورنگار: ۰۲۵۱+۷۷۵۱۲۲۳-۲
WWW.Kheimeh.org

فهرست مطالب

- **صلوات** (روایات و رهنمودها) (۲)
- **خطبه** (سخن مدیر مسئول) (۳)
- **علم و کتل** (خبر و گزارش)
مسابقات عترت دانشجویی (۴) / انجمن تعزیه خوانان ایران (۴) / از
نمایشگاه مطبوعات چه خبر (۵) / اخبار مذهبی (۱۸ ۱۹) / آن سوی
خیمه‌ها چه خبر؟ (۲۰) / خبرنگاران افتخاری فعال (۲۴)
- **زمینه** (مقاله)
گلستانی بر ساحل دریا - غلامحسین رفیعا (۱۲ ۱۳) / جلوه‌های رفتاری
امام حسین (ع) در عرصه‌ی مدیریت - دکتر غلامرضا رحمدل (۲۲)
- **کوچه** (مصاحبه)
در تمام مجالس اهل بیت حضور دارند - گفت و گو با مداح اهل بیت:
حاج محسن ظاهری (۱۴ ۱۵)
- **میاندار** (علمی)
ده هزار جلد کتاب در یک کتاب - علامه امینی جرعه نوش غدیر (۸
۹)
- **حدیث باب عشق** (مفرنامه‌ی زیارتی)
امشب باید کربلا باشیم - سید مهدی حسینی (۶ ۷)
- **پیر غلام** (پیش‌گسوتان هیئات)
شرط غلام بودن اخلاص است گفت و گو با حاج علی اصغر سیف
(۳۶ ۳۷)
- **زمزمه** (شعر و ادبیات آیینی)
بوی غریب، به بهانه‌ی هتک حرمت عتبات عالیات، اشعاری از: حسین
اسرافیلی و عبدالجبار کاکایی (۲۸) / شعر (۲۹) / گریز (۲۹)
- **منبر**
فاطمه (س) مرد آقرین - دهر حجت الاسلام گنجی (۳۰)
- **آمن یجیب** (دعا زیارت)
حکمت‌های دعا و توسل - آیت الله مصباح یزدی (۳۵)
- **ما کریلا** (دفاع مقدس)
«علمدار» یعنی شهادت، «علمدار» یعنی علمدار! (۳۲ ۳۳)
- **روی نوار مذاحی** (نقد و بررسی نوارها)
بوی سب و حسین غریب (۳۹)
- **زینبیه** (بانوان)
داستان کوتاه: همیشه آتش را انتخاب کن - زهره شریعتی (۱۰) / سؤال
ذهن خانم بزرگ (۱۱) / مسابقه با جایزه (۱۱)
- **خیمه هنرمندان**
تشکلی به نام «هیأت اسلامی هنرمندان» (۳۸)
- **خیمه ورزشکاران**
اجازه‌ی سینه زنی نداشتیم - مهدی مهدوی کیا (۱۷)
- **حاج آقا دعا بفرمایید** (سخن سردبیر) (۲۵)
- **پذیرایی** (۷) • **مهدیه** (۱۶) • **روضه** (۱۶) • **خیمه دانشجو** (۱۷)
- **تکیه** (مناسبت‌ها) (۲۰) • **خیمه نوجوان** (۲۳-۲۶)
- **بحر طویل** (داستان) (۲۷) • **هیأت** (۳۱) • **آداب** (۳۴)
- **اطلاعیه** (۳۱) • **پاسخ** به نامه‌های رسیده (۳۱)
- **تحریریه خوانندگان** (۴۲) مسابقه تصویر شناسی (۴۲)
- **از پنجره نگاه شما** (۳۳) از نامه‌های رسیده (۳۴) • **ببیرق** (۴۶)

صاحب امتیاز: محمد رضا زائری

مدیر مسئول: مرتضی وافی

سردبیر: عباس مقدم

دبیر سرویس هنر و ادبیات آیینی: سید مهدی حسینی

دبیر سرویس خیمه‌ی نوجوان: علی مهر

مدیر تولید: مجید مطوجی

امور مالی: محمد رضا حبیبی

امور جذب آگهی و تبلیغات: محمد تقی جعفری،

امور توزیع و مشترکین: مهدی میرزایی

امور ارتباطات: محسن قائمی نسب

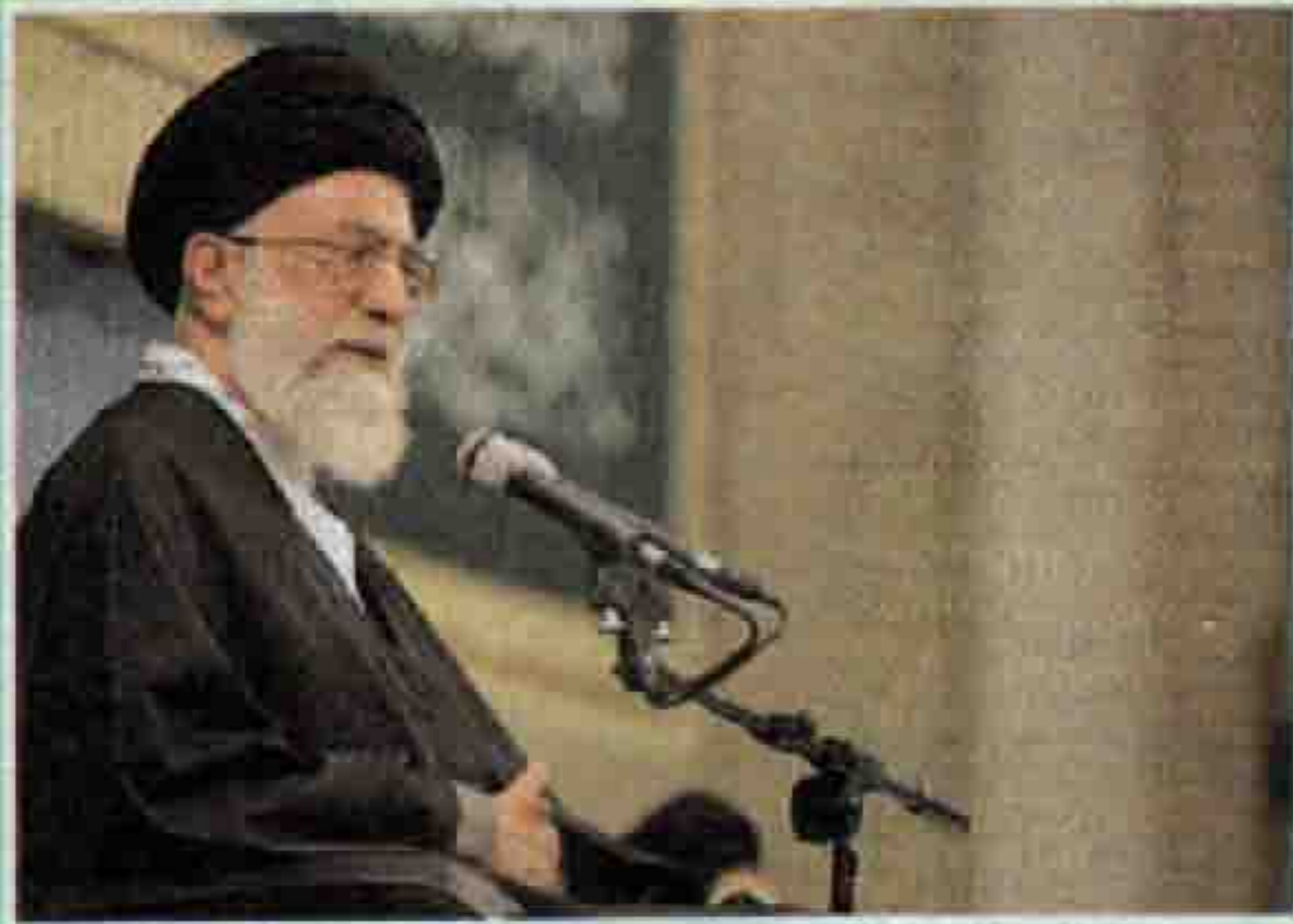
امور رایانه: حسین ناصری

دیگر همکاران: یدالله جباری، حسین آقای، امیر جواهری، سید حسین

ذاکریزاده، علیرضا کریمی، محمد هادی فقیهی

چاپ/ارسالت

شمارگان / ۳۰۰۰۰



شعار «یا زهرا» همه جا طنین می اندازد.

• حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب

نکند شما یک وقت مفت و مجانی و بدون گرفتن حتی یک دلار به آنها کمک کنید. آنها پول‌های زیادی خرج می‌کنند و به افراد زیادی می‌دهند که کتاب بنویسند. آن وقت یک عده در این جا مفت و مجانی بنشینند و یک حرکتی انجام بدهند و این حرکت را در داخل نوار به پاکستان ببرند و یک میلیون آدم را به طور مفت از شیعه و از ایرانی برگردانند. حواستان جمع باشد!

«قل هل ننبئکم بالآخسرین اعمالاً • الذین ضلّ سعیم فی الحیاة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا» (سوره‌ی کهف: آیات ۱۰۳ و ۱۰۴).

آیه‌ی قرآن می‌گوید که خسران‌کارترین آدم‌ها کسانی هستند که یک تلاش گمراهی می‌کنند؛ «ضلّ سعیم» یعنی: تلاشی که در زندگی می‌کنند. تلاش گمراهی است هدف‌گیری‌اش درست نیست؛ «و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا» یعنی: در حالی که خیال می‌کنند که کار خوبی دارند انجام می‌دهند. پس حواستان جمع باشد! امروز من احساس می‌کنم که دنیای اسلام، به فضل پروردگار و به برکت فاطمه‌ی زهرا از نور فاطمه زهرا (س) پر می‌شود. شما در داخل کشور نگاه کنید، ببینید که نام این بزرگوار روز به روز در این کشور زیاد می‌شود. عشق به این بزرگوار روز به روز در دل‌ها جوشان‌تر می‌شود.

شعار «یا زهرا» در این مملکت و در آفاق مملکت در همه جا طنین می‌اندازد؛ چهره‌ی دختر پیغمبر روز به روز شناخته‌تر و منورتر می‌شود و این خورشید از زیر ابر بیرون‌تر می‌آید.

اسم این بزرگوار «زهرا» است. زهرا یعنی درخشانده و درخشان. او می‌درخشد و روز به روز درخشان‌تر خواهد شد و به فضل پروردگار این درخشش ادامه پیدا خواهد کرد تا به درخشش فرزندش مهدی موعود (عج) متصل شود.



به شفاعت فاطمه داخل بهشت می شود

رسول خدا (ص) فرمودند:

«خدایا! تو می‌دانی که اینها (علی، فاطمه، حسن و حسین) اهل بیت من هستند و نزد من از همه‌ی مردم محترم‌ترند. دوستانشان را دوست و دشمنانشان را دشمن دار. یاورانشان را یاور باش و اهل بیتم را از هر پلیدی پاک دار و از هر گناهی مصون و محفوظ بدار...!»

«گویا دخترم فاطمه را می‌بینم که در روز قیامت سواره می‌آید و هفتاد هزار ملک از سمت چپ او و هفتاد هزار ملک از سمت راست او و هفتاد هزار ملک از عقب او و هفتاد هزار ملک از جلو همراهی‌اش می‌کنند و او پیشرو زن‌های اهل بهشت امت من است. پس هر زنی که در هر شبانه روز پنج نماز بخواند و ماه رمضان را روزه دار باشد و حج بیت الله را به جای آورد و زکات اموالش را بدهد و اطاعت شوهرش کند و علی را بعد از من ولی خود برگزیند، به شفاعت دخترم فاطمه داخل بهشت می‌شود. به درستی که فاطمه برترین زن جهان است.»

«ای علی! فاطمه پاره‌ی تن و نور چشم من است و او میوه‌ی قلب من است. آنچه او را محزون می‌کند، مرا محزون می‌کند و آنچه او را شاد می‌کند مرا شاد می‌کند و او اول کسی از اهل بیتم است که پس از من به من ملحق می‌شود، به او نیکی کن.»

آیا شیعه هستیم؟

زنی خدمت حضرت زهرا (س) رسید و عرض کرد: شوهرم از پیروان شما می‌باشد. مرا فرستاده است تا از شما بپرسم که آیا او از شیعیان شما می‌باشد یا نه؟

حضرت زهرا (س) فرمودند: «اگر به آنچه امر کردیم عمل می‌کنی و از آنچه نهی کردیم پرهیز می‌کنی، از شیعیان مایی و الا هرگز.»



● خیمه یعنی .. خیمه یعنی .. خیمه یعنی .. خیمه یعنی

صفحه‌ی خطبه.
«خیمه»، اولین هیأت مکتوب
حسینی است و «خطبه» همان سر
مقاله‌ای است که مدیر مسئول
نشریه، آن را می‌نویسد و در
حقیقت با شما، که در این هیأت
مکتوب قدم گذاشته‌اید، سخن
می‌گوید.

خیمه مامن سوخته دلان بوستان همیشه پر نشاط ولایت است.	خیمه سایه بانی است در کنار قرن ها مظلومیت شیعه، برای باز کردن عقده‌های مصیبت بزرگ عاشورا!	خیمه یعنی: امر به نیکی ها و نهی از زشتی ها!
خیمه میعاد گاه دل شدگان اهل بیت و انمه‌ی هدی (علیهم صلوات الله اجمعین) است.	خیمه یعنی: اقامه کردن نماز: خیمه یعنی: احیای دین پیامبر (ص).	نورین صالح خانی خوانسار

محمد حسن اربابی فریمان خراسان

هدف خلقت، معرفت است



اللهم صل علی محمد و اهل بینه و صل علی البتول الطاهره الصدیقه المعصومه التقیه النقیه الرضیه المرضیه. راستی اگر زمانی یاد مدینه دلتان را هوایی کند و بخواهید مثل آنها که این روزها زیارت قبور انمه‌ی بقیع (ع) و مرقد نورانی پیامبر (ص) روزی شان شده، پشت دیوار بقیع بایستید و مشام جانتان را از عطر محبت و عنایت اهل بیت علیهم السلام لبریز کنید، چه می‌گویید و با چه زبان و حالی حرف دلتان را می‌زنید؟ حال که این ایام، حال و هوای فاطمیه و پرچم‌های عزای دخت پیامبر (ص)، کوچه‌ها و خیابان‌های شهرمان را در برگرفته، سری به مفاتیح الجنان بزنیم، همان کتاب دعایی که اخلاص صاحبش آن را در میان انبوه کتاب‌های ادعیه ماندگار کرد و چند جمله از زیارت حضرت زهرا (سلام الله علیها) آن بانوی دو عالم را زمزمه کنیم، که هر زیارت و دعایی، قرآن صاعد است و کلاس درس و معرفت زهرای مرضیه (س) محور ولایت.

در حدیث کساء وقتی خدای عز و جل پنج تن را معرفی می‌کند، می‌فرماید: «فاطمه و ابوها و بعلها و بنوها، فاطمه و پدرش و شوهرش و فرزندانش». در زیارت هم زایر بی بی دو عالم خطاب می‌کند: «أنا یا مولاتی بک و بابیک و بعلک و الائمه من ولدک موقن (۱)». من به شما و پدرتان، به شوهر و امامان از فرزندانتان یقین دارم، نور وجود مقدس حضرت زهرا محور ولایت است و معصومین (ع) با نام او معرفی شده‌اند و در این گونه معرفی، سری است که «حدیث ان الله یغضب بغضب فاطمه و یرضی لرضاه» (۲) آن را معنا می‌کند.

● یقین به ولایت، یقین نتیجه‌ی معرفت است و معرفت هدف خلقت (۳) و نور آن در دلی می‌تابد که اهل بیت (ع) را بشناسد (۴) و البته گام اول این معرفت، آشنایی با تاریخ زندگی اهل بیت (ع) است.

همایه‌ی تاسف است که قدمت بنای فلان اثر تاریخی و تعداد زن و فرزند آن پادشاه سلجوقی را در کتاب‌ها و درس‌هایمان خوانده‌ایم و اطلاعات پربارمان از تاریخ هخامنشیان و ساسانیان، آشنایی‌مان با اصطلاحات و لغات و اطلاعات عمومی، همه را انگشت به دهان کرده، اما در شناخت تاریخ زندگی اهل بیت (ع) دریغ از مطالعه‌ی یک کتاب و شنیدن یک منبر پربار و یاد گرفتن چهار نکته‌ی تاریخی ناب!

هکام دوم معرفت، شناخت حالات و روحیات انمه‌ی معصومین (ع) است، اینکه بدانیم آنها چه می‌کردند و چه نمی‌کردند، حرفشان چه بود و از شیعه‌ها چه می‌خواستند. اگر از من و شما بخواهند که یک روایت از امام هادی و امام حسن عسکری (علیهم السلام) بخوانیم، چه می‌گوییم؟ یا اینکه آیا تا به حال سعی کرده‌ایم بدانیم امامان ما چگونه نماز می‌خواندند (۵) و در عبادت چه حالی داشتند؟ یا از اخلاق و رفتارشان با دوست و دشمن اطلاع داریم تا بخواهیم خودمان را در مسیر آنها و شبیه شان قرار دهیم؟ بهتر است بدانیم که بچه‌های ما در طول مدت ۱۲ سال درس خواندنشان، به تعداد انگشتان دست هم از زندگی و اخلاق و مرام سالار شهیدان و اسوه‌ی آزادگان حسین بن علی (ع) در کتاب‌هایشان چیزی نمی‌خوانند، و مگر می‌شود دم از اعتقاد به مکتب علی (ع) بزنیم و خود را شیعه‌ی حسین (ع) بنامیم و با گفتار و رفتار و اخلاق آن امامان نامانوس باشیم. راستی تا به حال چند کتاب در این زمینه‌ها خوانده‌ایم؟ عمل کردن به آن دستورات و رفتارها جای خود:

هر گام سوم معرفت و نهایت درجه‌ی آن معرفت نورانی، و شناخت مقام نورانی آنهاست، شناختی که در روایات از آن به «معرفت بالنورانی» (۶) نام برده شده و در این مرحله است که صاحب این معرفت کامل از آثار و برکات این اعتقاد بهره‌مند می‌شود و خدا کند زیارت انمه معصومین (ع) و مادرشان فاطمه (س)، با این معرفت و درک نورانی نصییمان شود، و فقط از آثار این معرفت همین بس که زایر، هیچ جایی را از نور وجودشان خالی نمی‌بیند و آنها را در همه‌ی حالات و هر زمان و مکان حاضر و ناظر «لا تعطیل لها فی کل مکان» (۷) می‌داند. آنها همه کاره‌ی عالم‌اند و اراده‌شان اراده‌ی خداست. اگر آنها راضی بشوند، خدا راضی می‌شود و چنانچه ایشان ناخشنود باشند، خدا هم غضب می‌کند. زایر همچنین می‌داند که آل الله بر اعمال و کردار شیعیان آگاه‌اند و برای دوستانشان دعا می‌کنند.

هر نقل است که وقتی از خدمت حضرت رضا (ع) بیرون آمد، در وقت خداحافظی عرضه داشت: «ادع لی و لا هلی، برای من و خانواده‌ام دعا کنید.» حضرت (ع) فرمودند: «بدان که نامه‌ی اعمالتان هر روز به دست ما می‌رسد، ما می‌بینیم و برای شما دعا می‌کنیم» (۸). و سعید بن طاووس (ره) نیز در سرداب تقدس دید و شنید که حضرت ولی عصر (ع) در حال مناجات با خدا عرضه می‌دارند: «خدایا شیعیان ما از گل ما خلق شده‌اند، به خاطر ما از بدی‌هاشان در گذر.» و در جایی دیگر فرمودند: «ما مواظب شما ایم و از یادتان نمی‌بریم.» (۹) و خدا به حق سید الشهداء (ع) و صدیقه طاهره (س) ما را از اهل معرفت قرار دهد.

مدیر مسئول

پی نوشت‌ها:

- ۱ - مفاتیح الجنان زیارت حضرت زهرا (س).
- ۲ - خدا غضب می‌کند برای غضب فاطمه (س) و خشنود می‌شود از خشنودی زهرا (س).
- ۳ - «ما خلقت الجن و الإنس الا ليعبدون» نیافریدیم مگر برای عبادت و در تفاسیر آمده است که «ای ليعبدون» یعنی برای کسب معرفت.
- ۴ - العلم نور یقذف الله فی قلب من یشاء.
- ۵ - وسائل الشیعه، کتاب الصلاة، تمام حالات و رفتار امام معصوم در نماز با جزئیات کامل نقل شده است.
- ۶ - بحار الاتوار، ج ۲۶، چاپ قدیم، حدیث نورانی.
- ۷ - مفاتیح الجنان، زیارت رجیبه در اعمال ماه رجب.
- ۸ - عبون اخبار الرضا.
- ۹ - مکیال المکارم.



آیت الله نوری همدانی:

«بسیج تفکری به بلندای تاریخ و عظمت کوه‌های بلند است. بسیج عدالت خواه و استکبار ستیز است. بسیج تنها [یک] نهاد نظامی نیست، هر چند از سربازان فداکار در راه حفظ ارزش‌ها و برقراری نظام اسلامی تشکیل می‌شود. بسیج در ابعاد مختلف فعالیت دارد و الحمدالله در همه‌ی ابعاد موفق است و در تمام عرصه‌های اسلامی حضور فعالانه دارد.»

هر چند از سربازان فداکار در راه حفظ ارزش‌ها و برقراری نظام اسلامی تشکیل می‌شود. بسیج در ابعاد مختلف فعالیت دارد و الحمدالله در همه‌ی ابعاد موفق است و در تمام عرصه‌های اسلامی حضور فعالانه دارد.»

دکتر رحیم قربانی دبیر مجمع مشورتی کارشناسان قرآن و عترت دانشگاه‌های کشور که در مرحله‌ی نهایی پنجمین دوره‌ی مسابقات قرآن و عترت دانشجویان بسیجی سراسر کشور حضور داشت، گفت: «رسیدگی به مسایل قرآن و عترت در دانشگاه‌های کشور همت خاصی را از سوی مسئولان آموزش عالی کشور می‌طلبد.»

گفتنی است مسابقات قرآن و عترت دانشجویان بسیجی سراسر کشور ۶ و ۷ خرداد در دانشگاه شهرکرد برگزار گردید.



اذان، حفظ ادعیه، ترجمه‌ی ادعیه، نهج البلاغه و صحیفه‌ی سجادیه؛ به تبیین فرهنگ، سیره و متون غنی امامان معصوم (ع) و ترغیب و تشویق جوانان فرهیخته‌ی دانشگاهی به آموزه‌های بی بدیل اهل بیت (ع) بپردازند.»

در پایان بیانیه نیز آمده است: «شکر و سپاس ذات اقدس اله عالم را که توفیق محبت و مودت به پاک‌ترین جانشینانش، امامان معصوم (ع) را بر محبان و پیروانش عنایت و «پنجمین دوره‌ی مسابقات عترت دانشجویان بسیجی سراسر کشور» را ذخیره‌ی عقبی و مایه‌ی میاهات دنیایمان قرار داد. امید است در رکاب حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) با دشمنان قرآن و عترت مبارزه کنیم و در این راه به فیض شهادت نائل آییم. در آخر، شهادت برادران و خواهران مسلمانان در عراق و گستاخی بی شرمانه‌ی سردمداران کاخ سفید به حرمین شریفین نجف و کربلا را به محضر بقیة الله الاعظم (عجل الله تعالی له الفرج) و مقام معظم رهبری (دام الله علیه الشریف) تسلیم و تعزیت عرض نموده، همگام با ملت شهید پرورمان در عزای ملی ذکر العجل یا مهدی سر می‌دهیم.»

در مراسم افتتاحیه‌ی مرحله‌ی نهایی این دوره از مسابقات که در تالار فارابی شهرکرد برپا گردید، پیام آیت الله العظمی نوری همدانی قرائت شد. در قسمت هایی از این پیام آمده است: «بسیج تفکری به بلندای تاریخ و عظمت کوه‌های بلند است. بسیج عدالت خواه و استکبار ستیز است. بسیج تنها [یک] نهاد نظامی نیست،

• «پنجمین دوره‌ی مسابقات عترت دانشجویی» برگزار گردید.

توسط سازمان بسیج دانشجویی، پنجمین دوره‌ی مسابقات عترت دانشجویان بسیجی دانشگاه‌های سراسر کشور، شامل رشته‌های مداحی، دعا خوانی، اذان، صحیفه‌ی سجادیه، نهج البلاغه، ترجمه‌ی ادعیه و حفظ ادعیه با شرکت بیش از ۲۰۰۰۰ دانشجوی برگزار گردید. مسابقه‌ی مداحی که برای نخستین بار در دانشگاه‌های کشور برگزار گردید، با حضور علاقه‌مندان به این هنر عالمانه و جمع کثیری از دانشجویان، در تالار فارابی دانشگاه شهرکرد انجام پذیرفت.

در مقدمه‌ی بیانیه‌ی دانشجویانی که در مرحله نهایی شرکت کرده‌اند، چنین آمده است: «مرحله‌ی نهایی پنجمین دوره‌ی مسابقات عترت دانشجویان بسیجی با حضور پر شور بیش از ۵۰۰ دانشجو از دانشگاه‌های سراسر کشور، مقارن با ولادت مسعود ابالمهدی امام حسن عسگری (ع) و در ایام جاودانه‌ی عملیات فتح المبین و آزادسازی خرمشهر، نویدی است بر الطاف جلیه و خفیه‌ی هادیان سبیل ائمه‌ی هدی (علیهم صلوات الله بسعین) که برای نخستین بار به دانشگاه‌های معظم، به عنوان طلایه داران حق و حقیقت، اذن فرمودند [که] دانشجویان بسیجی [در این عرصه] پیشتازی نموده، در رشته‌های: دعا خوانی، مدیحه سرایی، [قرائت]



• تشکیل انجمن تعزیه خوانان ایران

رئیس انجمن تعزیه خوانان ایران معتقد است که هنر تعزیه به عنوان یک منبع غنی اندیشه‌های دینی و فلسفی، شایستگی و ارزش توجه بیش‌تری دارد و این هنر متأسفانه مورد بی مهری قرار گرفته است. او هدف از تشکیل انجمن تعزیه خوانان ایران را تبادل نظر شبیه خوانان و اساتید این فن، برای حفظ ساختار تعزیه و جلوگیری از ورود تحریف‌های گوناگون دانست.

جالب توجه آنکه طبق گفته‌ی وی، قوی‌ترین و جامع‌ترین مجموعه‌ی تعزیه در کتابخانه‌ی واتیکان موجود است، حال آنکه این هنر متعلق به ملت ایران است. لازم به یادآوری است انجمن تعزیه خوانان ایران در ماه‌های پایانی سال ۸۲ به صورت رسمی اعلام موجودیت کرده است.

• نخستین مهمان

رئیس جمهور محترم، جناب آقای خاتمی، نخستین مهمان غرفه بودند که به همراه وزیر محترم ارشاد دقایقی را به گپ دوستانه با متصدیان غرفه پرداختند و دفتر مجله را با جملاتی زیور دادند: «بسم الله الرحمن الرحیم روحانیت جوان و روشن اندیش، در همه‌ی عرصه‌ها می‌تواند و باید منشأ آثار خیر باشد، از جمله در عرصه‌ی مطبوعات و فرهنگ و هنر. برای عزیزان نشریه‌ی خیمه و حجره آرزوی توفیق می‌کنم.»

سید محمد خاتمی ۸۳/۲/۱۷



• وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی

وزیر محترم ارشاد، در روزهای پایانی، بار دیگر همکاران خیمه را مورد لطف خود قرار داده، دفتر یادبود نمایشگاه را امضا کرد: «به نام خدا، حضرت سید الشهداء (ع) شیرازه‌ی کتاب فرهنگ عاست و پرداختن به این امر مقدس کاری است که خیمه افتخار آن را دارد. موفق باشید.»



• سید علی موسوی گرمارودی

گرمارودی را از میان جمعیت به جمع خود دعوت کردیم. شاعر، نویسنده و محقق توانای میهن، خسته به نظر می‌رسید. کم‌تر به اطراف و افراد توجه داشت و چشمانش همچنان پرسشگر، عناوین کتاب‌ها را مرور می‌کرد. می‌شد فهمید که هنوز پرکار است و برای خود وقت آزاد قائل نشده است، با این حال ایشان به ما قول همکاری داد.



• تبلیغات مهم‌تر از تدارک کالا است!

محمد رضا سرشار (رضا رهگذر) داستان نویس، منتقد، سردبیر سروش نوجوان و قصه‌گوی ظهر جمعه در دفتر یادبود مجله چنین نوشت: «باسمه تعالی، همت شما را در انتشار این نشریه‌ی زیبا تقدیر می‌کنم. امیدوارم با استفاده از تمام امکانات مشروع و مجاز، به معرفی هر چه بیش‌تر این مجله بپردازید؛ فراموش نکنید که اهمیت تبلیغات و معرفی کالا - ولو فرهنگی - گاه بارها بیش از خود تدارک آن کالا است.»



• من با خیمه خوب نمی‌شوم

حاج سعید حدادیان، مداح محترم و ارزشمند تهرانی، ضمن عبور از چند متری غرفه‌ی خیمه، در پاسخ کسانی که پرسیدند: «چگونه است که شما به خیمه سر نمی‌زنید؟» گفت: «من با خیمه خوب نمی‌شوم.» وی که برای این تصمیم خود دلایل شخصی دارد، مورد احترام ماست و ماهواره از مداحان عزیز که سرمایه‌های ارزشمند فرهنگ عاشورا هستند، خواسته‌ایم که با نقد و نظر راه‌بردی، مجله‌ی خود را یاری کنند و در پاسخ این عزیزان نیز می‌گوییم: «ما مخلص تمام مداح‌های با اخلاص از جمله شما هستیم!»



• مردی فانوس به دست

مهندس عزت الله ضرغامی نیز در حالی که هنوز ریاستش بر سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران رسمی نشده بود، به اتفاق فرزندان خود، لحظاتی را با اعضای تحریریه‌ی خیمه گذراند. وی گفت: «بچه مسلمان‌ها را باید فانوس به دست گشت و پیدا کرد.» آن گاه در دفتر یادبود چنین نوشت: «نشریه‌ی خیمه: ارزشی، خواندنی و جذاب است. از دست اندرکاران آن سپاس گزارم.»



• فقط آدم احوال پرسی کنم

حجت الاسلام و المسلمین دکتر خاموشی، ریاست محترم سازمان تبلیغات اسلامی، لحظاتی را برای احوال پرسی مهمان غرفه بود و در پاسخ دعوت ما گفت: «فقط



از نمایشگاه مطبوعات چه خبر؟

در نمایشگاه مطبوعات (۱۳-۱۴ اردیبهشتی گذشته) غرفه‌ی «خیمه» مورد لطف عزیزان زیادی بود. دوستانی که برادران خود را در نشریه‌ی خیمه تشویق، دلگرم و گاهی نیز نقد کردند. ضمن سپاس از همه‌ی عزیزان، در این صفحه به چند مورد از دیدارها اشاره شده است.

• سید ضیاء الدین توایی (شاعر محقق)

بروشور سوگواری بهای وصل را که دید، توصیه کرد که در هیأت علمی سوگواره از کارشناسان مجرب استفاده کنیم.



در میان مهمانان غرفه‌ی خیمه، همچنین می‌توان از این عزیزان یاد کرد. «خانم فاطمه کروی، خانم احمدی (مدیر کل ورزش بانوان کشور)، حجت الاسلام و المسلمین سید حسن ربانی (ریاست دفتر تبلیغات اسلامی قم)، ابوالقاسم طالبی (مستند ساز، مدیر مسئول مجله‌ی سینما و ویدئو)، جهان بخش سلطانی (بازیگر)، مصطفی رحماندوست (شاعر و نویسنده) و ...»





• سید مهدی حسینی
• بخش دوم

• روز شنبه ساعت ۸ صبح

مرز بسته است و همه‌ی زائران چشم به راه مسئول مربوطه (!). ترافیک اتوبوس‌ها و خودروها که بیشتر از اصفهان و اهوازاند و نیز ازدحام مردم، خبر از یک روز شلوغ و جنجالی می‌دهد. عده‌ای از زائران جواز عبور ندارند و همین‌ها باعث شده‌اند، جهت کنترل امور، مرز بسته شود. مدیر کاروان سفارش می‌کند که کسی از کنار اتوبوس تکان نخورد. بعضی از همراهان شاید به دلیل کنجکاوئی تا نقطه‌ی صفر مرزی رفته‌اند. قبل از رفتن به من هم تعارفی زدند، اما ترجیح دادم از فرصت پیش آمده بهره‌ای ببرم و با خودم خلوتی داشته باشم...

در اتوبوس نشسته بودم؛ در سکوتی مطلق؛ چشمم روی صفحات مفاتیح می‌گشت و دلم در کربلا بود. برای اولین بار در عمرم داشتم زیارت عاشورایی می‌خواندم یا صد لعن و صد سلام! صدای آشنای مداح جنوبی فخری بود یا کس دیگر، نمی‌دانم؟ کافی بود که این خلوت را با اشک صفای دیگری ببخشند. به چه شور و حالی می‌خواند! در یک آن، تمام سبک‌ها و شیوه‌های مداحی مد شده را فراموش می‌کنم! در نظر من انگار هیچ شیوه‌ی مداحی جز شیوه‌ی جنوبی وجود ندارد!

جل الخالق! لعنت بر این شیطان که ننگ رجیم بودن خود را می‌خواهد به همه‌ی بنی بشر تحمیل کند! یک لحظه به خودم می‌آیم می‌بینم وسط «علیک منی سلام الله ابداً» و «و لا جعله الله آخر العهد منی لزیارتکم»، دارم مثل همیشه مداحان را نقد می‌کنم و با ای کاش و افسوس‌های همیشگی‌ام، راهکار مداحی می‌دهم و اینکه چقدر میان شیوه‌ی مداحی که به نام «جنوبی» خوانده می‌شود با آنچه دارد از بلندگو پخش می‌شود، تفاوت دارد... و برای همین است که همیشه باید گفت «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم».

ساعت، نزدیک ۹ صبح است اما از حرکت خبری نیست یکی از جوان‌های کاروان که حوصله‌اش سر رفته بود، آمد و کنارم نشست و گفت: «مثل اینکه این دفعه هم قسمت‌مان نیست برویم»
گفتم: «تسلیم هستیم، هر چه ارباب بپسندد!»

و بعد گفتم: «صد تا صلوات نذر خانم، حضرت ام‌البنین کن قضیه ان شاء الله حل می‌شود» و خودم شروع کردم به صلوات فرستادن. حدود چهل صلوات فرستاده بودم که دیدم صدای شادی بچه‌ها بلند شد و همه به شتاب وارد اتوبوس شدند، یعنی اینکه

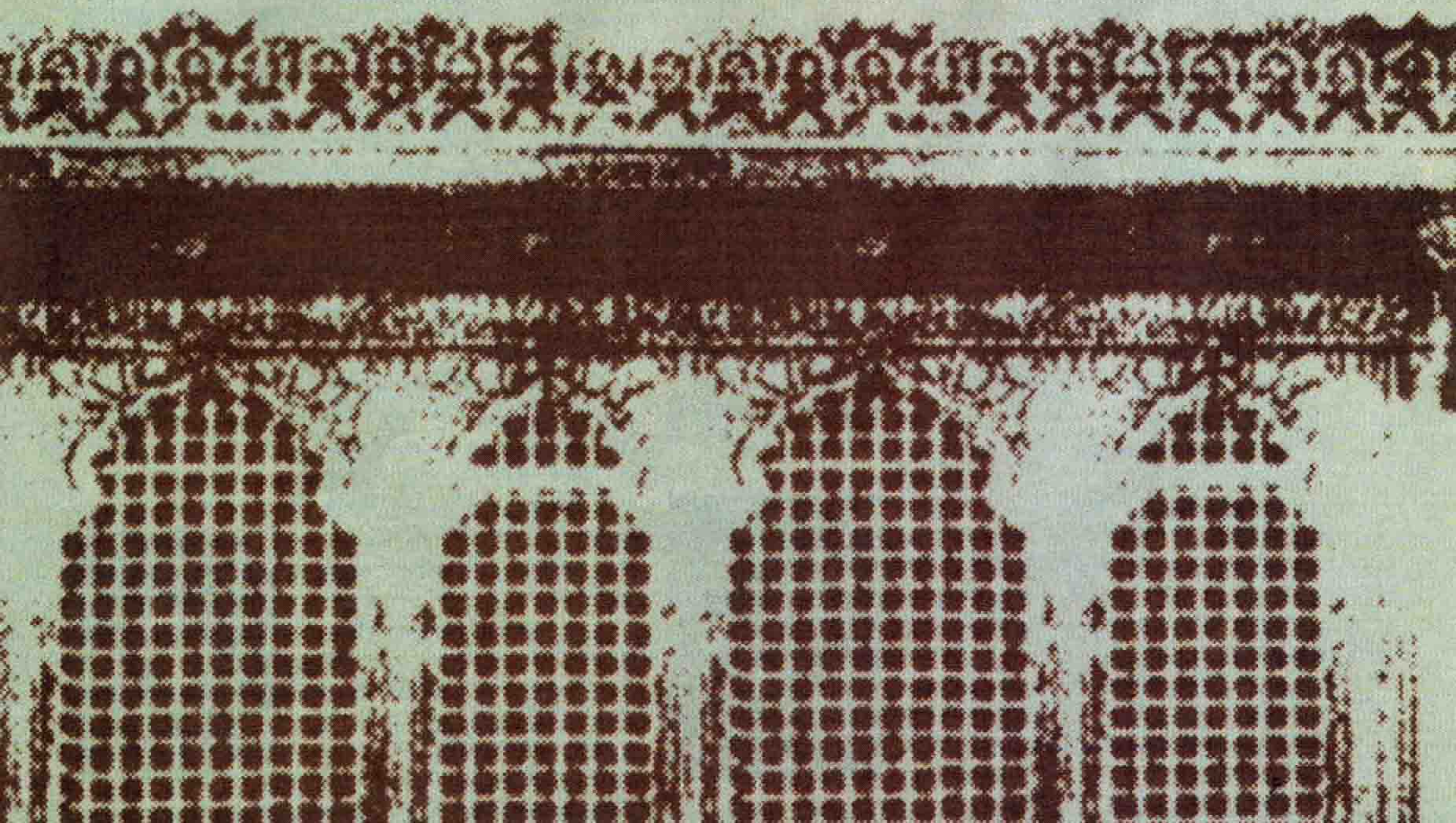
راه باز شده است!

• شهر بصره‌ی عراق

بصره، حالت یک شهر جنگ زده داشت به جز بعضی ساختمان‌های دولتی، که شکل و شمایل خاصی داشت، بقیه‌ی ساختمان‌ها بسیار معمولی، ساده و نیمه مخروبه بود و کاملاً بهداشتی (؟). سر چهارراه‌ها انبوهی از زیاله روی هم ریخته شده بود و ازدحام چرخان مگس‌ها از فاصله‌ی دور، مشخص!

دیر آمدن بچه‌ها پس از اقامه‌ی نماز ظهر و عصر مشکل ساز شده بود و داد مسئول کاروان را در آورده بود. «نمی‌دانم چرا بعضی دوستان فکر می‌کنند آمده‌اند بیک نیک؟! این سخن معمولی و مؤذبانه، اوج پرخاش مسئول کاروان بود؛ سرهنگ باز نشسته‌ای که روحیاتش اصلاً نظامی نبود و کم تر از گل به بچه‌ها نمی‌گفت... بعضی گداهای بصره، اطراف اتوبوس حلقه زده بودند و التماس دعا داشتند و خیلی از بچه‌ها را که صندوق صدقه پیدا نکرده بودند سر کیسه کردند: از پنجاه تومان تا پانصد تومان. از چهره‌ی بچه‌های کم سن و سالی که گوشه و کنار خیابان چمباتمه زده و مظلومانه نگاهمان

امشب باید کربلا باشیم!



آقا همه جوره نوکر داره

• سید حسین ذاکرزاده

می‌دونی؟! یاد اولین دیدارمون افتادم. تو داشتی وسط حیاط اون خونه‌ی قدیمی کار می‌کردی. اول که دیدمت خیلی جا خوردم، فکر نمی‌کردم اهل این حرفا باشی. تیپ و وضع ظاهر تو قبلاً دیده بودم، می‌دونستم هنرمندی و نقاشی می‌کنی. تو خیابون تابلو بودی، نه این که ناجور باشی. واقعیتش رو بخوای اصلاً ازت خوشم نمی‌یومد، فکر می‌کردم دین و ایمون سرت نمی‌شه؛ فکر می‌کردم به هیأتی حتماً باید مثل من یا به چیزی تو همین مایه‌ها باشه...

اون روز تو به شلوار سفید پوشیده بودی و به زیر پوش که هر دو شوونم رنگی کرده بودی، به چفیه هم بسته بودی به کمربت وقتی برگشتی، تو دستت هفت، هشت تا قلم بود. بهت گفتم: «خسته نباشی»، او دمدم بگم اخوی، ولی حرفم خوردم، پیش خودم گفتم مال این حرفا نیستی! اما تو با خوشرویی جواب دادی: «درمونده نباشی اخوی!» همون موقع مهرت نشست تو دلم؛ بعد هم که نوار مداحی رو برات گذاشتم، دیدم حسابی داری حال می‌کنی و هر چند یک بار یواشکی، اشکی پاک می‌کنی.

یادم میاد فردا شب همه به جای مداح، به تابلوی روی دیوار نگاه می‌کردن و سینه می‌زدن و اشک می‌ریختن... حالا چند سال از اون موقع می‌گذره و هر سال تو رو تو اون خونه‌ی قدیمی هیأت می‌بینم که داری به کار جدید انجام می‌دی. قریبون آقا برم که همه جوره نوکر داره،

می‌خواست با این جمله، میزان اشتیاق بچه‌ها در رسیدن به کریلا را محک بزند. یکی از بچه‌ها از انتهای اتوبوس گفت: «خطرناک چیه؟ اضطراب کدومه؟! نا امنی چه صیفه‌ایه؟! یا حسین می‌گیم می‌ریم کریلا!» و طولی نکشید که اتوبوس شد هیأت عزاداری. حاج آقا قطبی، روحانی کاروان که هم معرفت و آگاهی یک منبری را داشت و هم ذوق و سلیقه‌ی یک مداح را و هم شور و حال و سوز یک مستمع هیأتی را این هیأت را اداره می‌کرد. هم می‌خواند، هم می‌گریست و هم گریه می‌گرفت. حرف حاج آقا این بود: «مالمان که سهل است، جانمان را بگیرند، باید امشب را در راه باشیم، هر لحظه‌ای که بیش‌تر در کریلا باشیم به اندازه‌ی یک قیامت ارزش دارد...».

همه این توضیحات برای گفتن این نکته بود که بالأخره اصرار بچه‌های عاشق و شوق زیارت در آنها، بر عقل مال اندیش و تجربه‌های مسافرتی جناب آقای راتنده و دورنگری‌های ایشان پیروز شد. اتوبوس پس از چند لحظه که برای تصمیم‌گیری نهایی، توقف کرده بود، به راه افتاد. حال می‌توانستیم حدس بزنیم که چه ساعتی وارد کریلا می‌شویم. ادامه دارد.

می‌کردند، به راحتی می‌توانستیم خط فقر را بخوانیم.

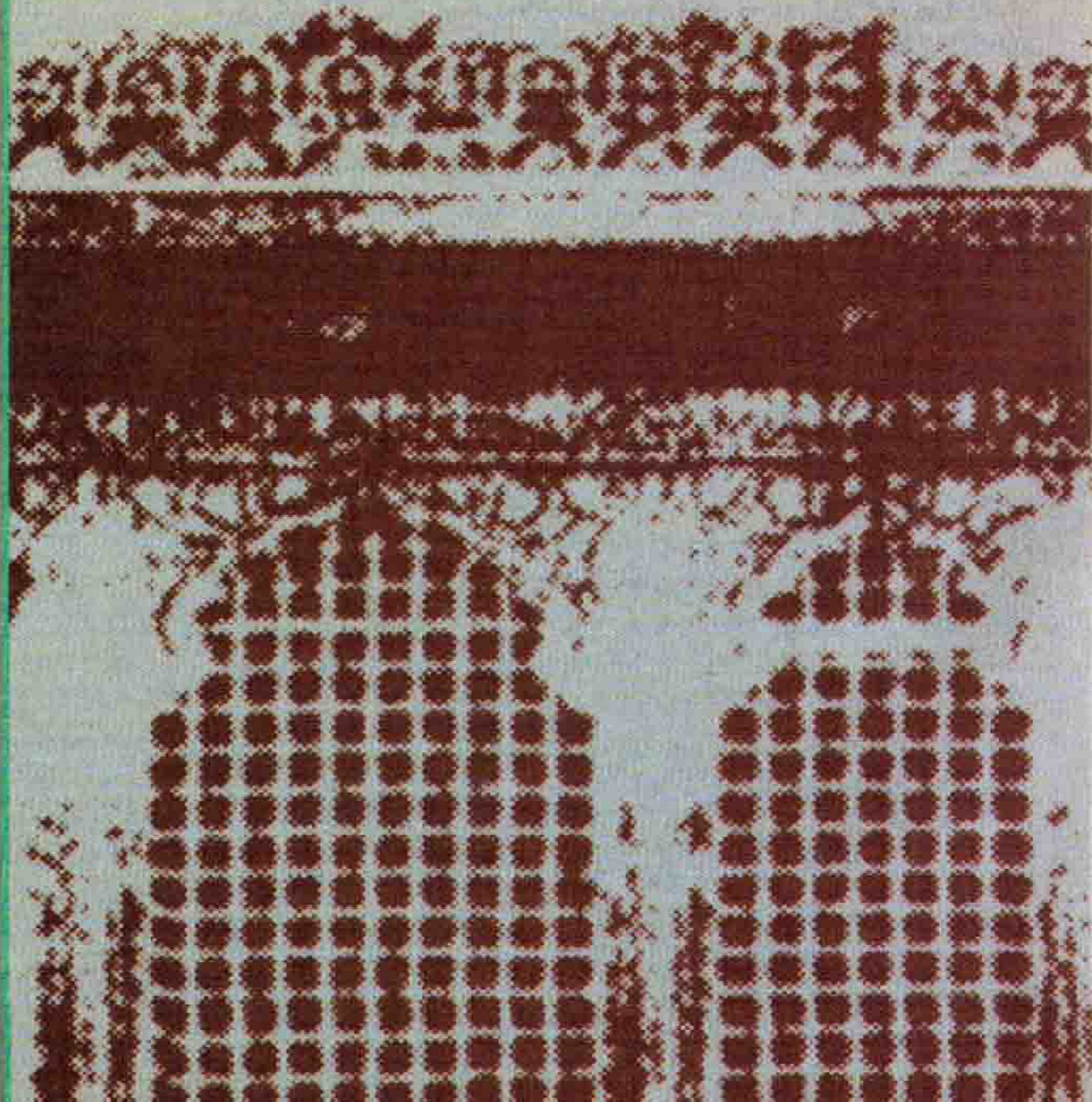
بصره شهر پیری است که همواره زیر بار سنگین ظلم و چپاول غارتگران انگلیسی، و نیز فشار فقر و جهل، زانوهای لرزان و خمیده داشته است.

یکی از هم سفران، که استاد دانشگاه و به دو زبان انگلیسی و عربی مسلط است، از بصره می‌گوید و نفرین‌های مولا علی (ع) درباره‌ی بعضی از مردمان این دیار و اینکه تنها چیزی که در این شهر، دل‌های عاشق را به اهتزاز در می‌آورد، حال و هوای محرم است و عاشورای حسینی. بصره کاملاً حالت عزا گرفته و در جای تا جای آن پرچم عزا در اهتزاز است. هر کسی بر حسب ارادت خویش، روی پام یا سردر خانه‌اش پرچم سبز و یا قرمز نصب کرده است؛ سنت دیرینه‌ای که حتی بیداد و ظلم حکومت صدام حسین نیز نتوانست آن را از اذهان و دل‌های مردم دور کند... راستی چرا از پرچم مشکی در عزای حسینی استفاده نمی‌شود؟!

• یا حسین می‌گیم، می‌ریم کرب و بلا!

«غروب که می‌شود بسیاری از جاده‌ها ناامن می‌شود.» شاید مسئول کاروان

■ یکی از بچه‌ها از انتهای اتوبوس گفت: «خطرناک چیه؟ اضطراب کدومه؟! نا امنی چه صیفه‌ایه؟! یا حسین می‌گیم می‌ریم کرب و بلا!» و طولی نکشید که اتوبوس شد هیأت عزاداری



ده هزار جلد کتاب



• حمزه کریم خانی

«الغدیر» شد که تا ابدیت خواهد درخشید.

• فعالیت‌های علمی

علامه در مسیر حرکت خود و خدمت به مکتب اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) هیچ وقت احساس خستگی نکرد. وی عمری با کتاب و کتابخانه مأنوس بود. خود در این باره می‌گوید: «هیچ کتابخانه‌ی بزرگ و کوچکی نبود که از دسترس استفاده‌ی من دور مانده باشد و از هیچ گونه توجه علمی و فقهی نبوده که محروم شده باشم، تا به اینجا رسیده‌ام.» (۳)

در جایی دیگر می‌گوید: «برای تألیف الغدیر ده هزار جلد کتاب خوانده‌ام.»

شایسته است در اینجا قضیه‌ای که شاهد شدت فعالیت علمی ایشان است ذکر کنیم:

مرحوم علامه امینی در یکی از شهرهای عراق، به یک کتابخانه جهت مطالعه مراجعه می‌کرد، از آنجا که این کتابخانه، هر روز چهار ساعت بیشتر باز نبود و حجم کتاب هایش بسیار زیاد بود، مرحوم علامه با توافقی که با مسئول کتابخانه می‌کند، قرار بر این می‌شود که ایشان هر روز به هنگام تعطیل شدن کتابخانه، وارد کتابخانه شود و کتابدار تا روز بعد ساعت ۸ صبح در را به روی ایشان ببندد، از آن پس هر روز به مدت ۲۰ ساعت در آن کتابخانه مشغول مطالعه بود و با لقمه‌ی نانی که به همراه داشت و جرعه‌ی آبی که کتابدار در اختیارش می‌گذاشت، توانست در مدت یک هفته از میان چهار هزار نسخه خطی، ماخذ دلخواه خود را پیدا کند. (۴)

• امینی در کنار حوض کوثر

فرزند علامه امینی نقل می‌کند که، وقتی خواستم بعد از رحلت مرحوم پدرم در سال ۱۳۹۰ هجری قمری از نجف به ایران بیایم، خدمت آیت الله محمد تقی بحرالعلوم رفتم که از نوه‌های مرحوم علامه بحر العلوم است، وقتی چشمش به من افتاد شروع کرد به گریه کردن؛ گفتم: «به خاطر چه گریه می‌کنید؟» ایشان گفت: «بعد از اینکه مرحوم پدرت رحلت کرد، با خود فکر می‌کردم که حضرت علی (ع) چگونه از زحمات علامه تشکر می‌کند؟! شب در خواب دیدم که قیامت برپا شده است، و مردم در صحرای محشر هستند و همه توجه به یک طرف کرده‌اند، فهمیدم که آن حوض کوثر است؛ رفتم طرف حوض کوثر دیدم که حضرت امیرالمؤمنین (ع) در کنار حوض ایستاده‌اند و محبین خویش را با کاسه‌های بلوری که پر از آب زلال است سیراب می‌کنند، مدتی به این کیفیت گذشت یک وقت صدایی از بین مردم بلند شد، گفتم چه خبر شده است؟! گفتند: که علامه امینی به حوض کوثر و به محضر علی (ع) مشرف می‌شوند، من منتظر بودم که امام چگونه با علامه برخورد می‌کنند. دیدم امام کاسه را زمین گذاشتند و دو دست مبارکشانشان را از حوض پر کردند، و آب را به صورت علامه پاشیدند و علامه را با دستان مبارک سیراب کردند و سپس فرمودند: «بیض الله وجهک بیضت وجوهنا! خدا تو را رو سفید گرداند که ما را رو سفید گرداندی». در این هنگام فهمیدم مقام علامه در نزد مولای متقیان حضرت علی (ع) به خاطر تألیف کتاب ارزشمند «الغدیر» چقدر است. (۵)

اشاره:

امینی جرعه نوش غدیر و معشوق علی (ع) بود و بعد از چهارده قرن توانست چهره‌ی حقیقی و ملکوتی غدیر را از زیر گرد و غبار تحریفات به جامعه‌ی بشری نشان دهد.

• دوران تحصیل

مقدمات علوم را در محضر پدرش شیخ میرزا احمد امینی، که از علمای تبریز به شمار می‌رفت، فراگرفت. آثار نبوغ از کوچکی در او مشاهده می‌شد، اعمال و حرکات او مثل سایر بچه‌ها نبود و به خاطر این نبوغ و ذوق سرشار، تحصیلات مقدماتی پاسخگوی روح جست و جوگر وی نبود و برای ادامه‌ی تحصیل وارد مدرسه‌ی طلبیه‌ی تبریز شد و تا تکمیل سطوح فقه و اصول از اساتید به نام تبریز بهره برد.

عشق به مولای متقیان حضرت علی (ع) و نیز علاقه به تحصیلات عالی وی را مصمم کرد تا به دیار عاشقان نجف اشرف هجرت کند. و در آنجا از محضر اساتید معروف هم چون: سید محمد باقر حسینی فیروز آبادی، سید ابو تراب خوانساری، میرزا علی ایروانی و... فیض برد. آن گاه، علامه، به زادگاهش، تبریز بازگشت و به ارشاد و هدایت مردم پرداخت، اما طولی نکشید که دوباره آهنگ هجرت به نجف کرد تا به تحصیلات عالی خویش ادامه دهد. در مدت کوتاهی به درجه‌ی اجتهاد نایل شد و در فلسفه و کلام اسلامی نیز به درجات علمی بالا دست یافت. (۱)

• توسل و عبادت

علامه امینی، به تمام معنا، یک فرد ربانی و الهی بود. مردی که نشستن، برخاستن، نوشتن و همه‌ی اعمال او به خاطر خدا بود. او را باید مجسمه‌ی تقوا معرفی کرد. وی در قرائت قرآن و عبادت بسیار حریص بود. نزدیک اذان صبح، برای نماز شب، بر می‌خاست و بعد از فریضه‌ی صبح شروع به قرائت قرآن می‌کرد. در ماه مبارک رمضان، با همه‌ی مشغله‌ی کاری، پانزده مرتبه قرآن را ختم می‌نمود و ثواب چهارده دوره را به چهارده معصوم (ع) و ثواب یک دوره را به روح پدر و مادر هدیه می‌کرد. علامه امینی بیشتر به زیارت حرم امیرمؤمنان، علی (ع) مشرف می‌شد و با خضوع و خشوع وارد حرم مطهر می‌شد و در آنجا به کسی غیر از آن حضرت توجه نمی‌کرد. رو به روی ضریح مطهر می‌نشست و در حالی که قطرات اشک از چشمان مبارکش جاری می‌شد، شروع به زیارت می‌کردند.

حجت الاسلام آخوندی می‌گوید: «ویژگی‌های علامه امینی، تضرع و معنویتش را در کمتر عالمی دیدم، در ایام عاشورا و فاطمیه، حال علامه متغیر می‌شد و با صدای بلند گریه می‌کرد، کم‌تر عالمی مشاهده می‌شد که با چنین حالتی گریه کند.» (۲)

اگر ایشان در حرم بود، از صدای گریه‌اش، همه می‌فهمیدند که علامه امینی در حرم مطهر حضور دارد و نمره‌ی آن توسلات و اشک‌ها، کتاب گران سنگ



بدریک کتاب

• امینی و الغدير

کتاب گرانسنگ «الغدير» علامه امینی اثری است که در نوع خود بی نظیر است و باید گفت که ایشان در تألیف این کتاب همواره مورد توجه و عنایت مولای متقیان حضرت علی (ع) بوده است، همان گونه که خودشان بارها می فرمودند: «هر گاه پشت میز می نشستم که الغدير را بنویسم مثل اینکه علی (ع) را در کنار میز می دیدم که مطالب را به من دیکته می فرمودند». (۶)

پس از انتشار اولین چاپ کتاب «الغدير» در سال ۱۳۶۴ ه. ق در نجف اشرف، سیل نامه ها و ستایش ها از سراسر کشورهای اسلامی و از بسیاری از شخصیت های برجسته ای اهل تشیع و تسنن به علامه امینی ارسال شد. شیخ محمد سعید دحلوح از علما و امام جمعه ای اهل تسنن («اریحا»، از نواحی حلب) در نامه ای ادیبانه به علامه امینی چنین نوشت: «آقای من! کتاب " الغدير " را دریافت کردم و آن را مورد مطالعه قرار دادم ... قبل از آنکه در امواج انبوه معانی آن وارد شوم، نیروی فکر و اندیشه ام در آن شناور گشت و شمه ای از آن را با ذائقه ای روحی خویش چشیدم. احساس نمودم که این همان یگانه سرچشمه و منبع آب گوارایی است که هرگز دگرگون نمی شود. این منبع جوشان معانی از آب باران صاف تر و گوارا تر و از مشک خوش بو تر است» (۷)

• توصیه ای از علامه امینی

مرحوم علامه جعفری می نویسد: «یکی از خویشاوندان نزدیک این جانب در شهر اصفهان در خواب می بیند که در یک اتاق در محضر علامه مجاهد، آقای حاج شیخ عبدالحسین امینی، نشسته است. مرحوم آقای امینی به ایشان می گوید: آیا شما آقای جعفری را می شناسید؟ ایشان پاسخ می دهند: آری! من ایشان را می شناسم، آقای امینی پاکتی را که در میان آن نامه ای بوده است به ایشان می دهد و می گوید: این نامه را به آقای جعفری دهید و به ایشان بگویید: ما اکنون در عالم برزخ هستیم و دستمان از کار بسته است، ولی شما که در آن دنیا هستید و در میدان کارید و می توانید کار کنید، درباره ای امیر المؤمنین (ع) کار کنید.

وقتی این خواب را برایم نقل کردند برای نوشتن ترجمه و شرح نهج البلاغه " تصمیم گرفتم و از آن ساعت شروع به کار کردم» (۸)

فرزند مرحوم علامه امینی (ره) می گوید، پدرم مکرر می فرمودند: «الآن دیگر دوران تقیه ای شیعه تمام شده است، باید وارد عمل شد و حقایق را به دنیا عرضه کرد و ما باید افکار و عقاید خودمان را در دنیا نشر دهیم و شخصیت ائمه ای معصومین (ع) را به دنیا معرفی کنیم.

• امانتداری علامه

امانتداری یکی از سجایای اخلاقی است که در قرآن و احادیث، و در دین مبین اسلام تأکید فراوان بر آن شده است. ائمه ای معصومین (ع) وقتی علایم مؤمنین و شیعیان را بیان می کنند، یکی از ویژگی های بارز

آنان را امانتداری ذکر می کنند.

مرحوم علامه امینی در زندگی علمی خودش توجه و دقت فراوانی نسبت به این مسئله داشت، ایشان در سراسر کتاب الغدير نیز همواره ملتزم به این صفت بوده است و جایی نمی توان پیدا کرد که در نقل خیانت و یا تحریف کلام کرده باشند. این مسئله ای است که همگان، حتی علمای اهل تسنن بر آن اقرار دارند و از آن جمله علمای دانشگاه الازهر مصر، همواره علامه را به خاطر امانتداری اش در کتاب ارزشمند «الغدير» می ستودند و در روزنامه های معروف قاهره به معرفی و دفاع از کتاب او می پرداختند. (۹)

• علامه و مصائب اهل بیت (ع)

مرحوم آقا بزرگ تهرانی که از علمای بزرگ جهان تشیع به شمار می رود و خود دارای تألیفات بسیار مهم و متعدد است، در وصف حالات علامه امینی چنین می نویسد: «در خصوصیات علامه، محبت و اردات کامل به آل محمد (ص) می باشد، که زیانزد همه است، و می توان گفت الغدير اثری از آثار آن محبت ها می باشد و به خاطر همین علاقه به اهل بیت (ع) است که ایشان علاقه ای خاصی به شنیدن مصائب امام حسین (ع) و اصحابش دارد، در مصائب امام حسین (ع) با صدای بلند گریه می کند و خطبا و حاضرین مشاهده می کنند، که حین ذکر مصیبت حال ایشان متغیر می شود و از گریه ای ایشان همه متأثر می شوند و با گریه ای ایشان گریه می کنند، به حقیقت می توان گفت، مجلسی که ایشان در آن حاضر است و ذکر مصیبت آل محمد (ص) می شود، گویا یکی از آل محمد (ص) در آن مجلس حاضر می باشد، و این حالت در ایشان به اوج خود می رسد، زمانی که خطیب، مصیبت حضرت صدیقه کبری، فاطمه زهرا (س) را بیان می کند، صورت ایشان بر افروخته می شود و همانند کسی که به ناموس او اهانت شده باشد، گریه می کند». (۱۰)

• غروب غم انگیز

در روز جمعه ۲۸ ربیع الثانی سال ۱۳۹۰ ه. ق) مصادف با ۱۲ تیر ماه ۱۳۴۹ ه. ش)، به هنگام اذان ظهر، حماسه بان غدیر، علامه بزرگوار، امینی پس از سه سال بیماری و کسالت در سن ۶۸ سالگی دعوت حق را لبیک گفت و چشمانی که یک عمر در فراق مولایش امیر مؤمنان (ع) بی خوابی کشید، فرو بسته شد. (۱۱)

پس نوشت ها:

- ۱ کلشن ابرار: ج ۲، ص ۷۲۹.
- ۲ ربیع قرن مع العلامة: ص ۲۸۱.
- ۳ حماسه ای غدیر، ص ۴۵۰.
- ۴ همان: ص ۲۲۷.
- ۵ ربیع قرن مع العلامة: ص ۲۷۲.
- ۶ شهیدان راه فضیلت: مقدمه.
- ۷ الغدير: ج ۱، ص ۱۶.
- ۸ تفسیر نهج البلاغه: ج ۱۷، ص ۸۲.
- ۹ ربیع قرن مع العلامة: ص ۲۷۰.
- ۱۰ علامه امینی، جریحه نوش غدیر، ص ۷۰.
- ۱۱ کلشن ابرار، ج ۲، ص ۷۲۵.

... مادر بازوی پدر را رها نکرد و به دنبال او تا کوچه کشیده شد. مانده بودم که مادر چگونه با آن زخم پهلوی و رنجوری و بیماری بعد از پیامبر، چنان می‌تواند پدر را به سمت خانه بکشاند. به میان کوچه رسیده بودند و ما به دنبالشان. حسن و حسین فریاد می‌زدند و یاران پدر، سلمان و ابانر و مقداد را به کمک می‌طلبیدند. آنها هم آمده بودند، شمشیر حمایل کرده و خنجر به کمر بسته. پدر قراری با آنها نداشت. نگران و آشفتگی و بی‌قرار به این سو و آن سو می‌رفتند و مدام به پدر نگاه می‌کردند. چشم‌های پدر هم به آنان بود.

بلال هم کنار دیواری ایستاده بود. دلم برای اذان هایش تنگ شده بود، اما پس از رحلت پیامبر، مدتی بود که دیگر اذان نمی‌گفت.

فقط یک بار به خاطر مادر اذان گفت و دختر پیامبر چنان بی‌تاب شد که دیگر کسی صدای اذان بلال را نشنید. بلال بی‌صدا اشک می‌ریخت و لحظه‌ای به مادر و لحظه‌ای به پدر می‌نگریست. در میان جمعیت مردمی که به تماشا آمده بودند، مقداد را دیدم که دست به کمر برده بود و قبضه‌ی شمشیرش را می‌فشرد. آماده بود تا به یک نگاه موافق پدر، آن را بیرون بکشد. اما چشم‌های پدر بی‌صدا بود. از آن همه مهمه، تنها صدای نفس‌های تند پدر را می‌شنیدم و صدای کشیده شدن چادر مادر به خاک کوچه، که افتان و خیزان به دنبال پدر می‌رفت. مقداد، بی‌قرار، چنان دو دستش



همیشه آتش را انتخاب کن

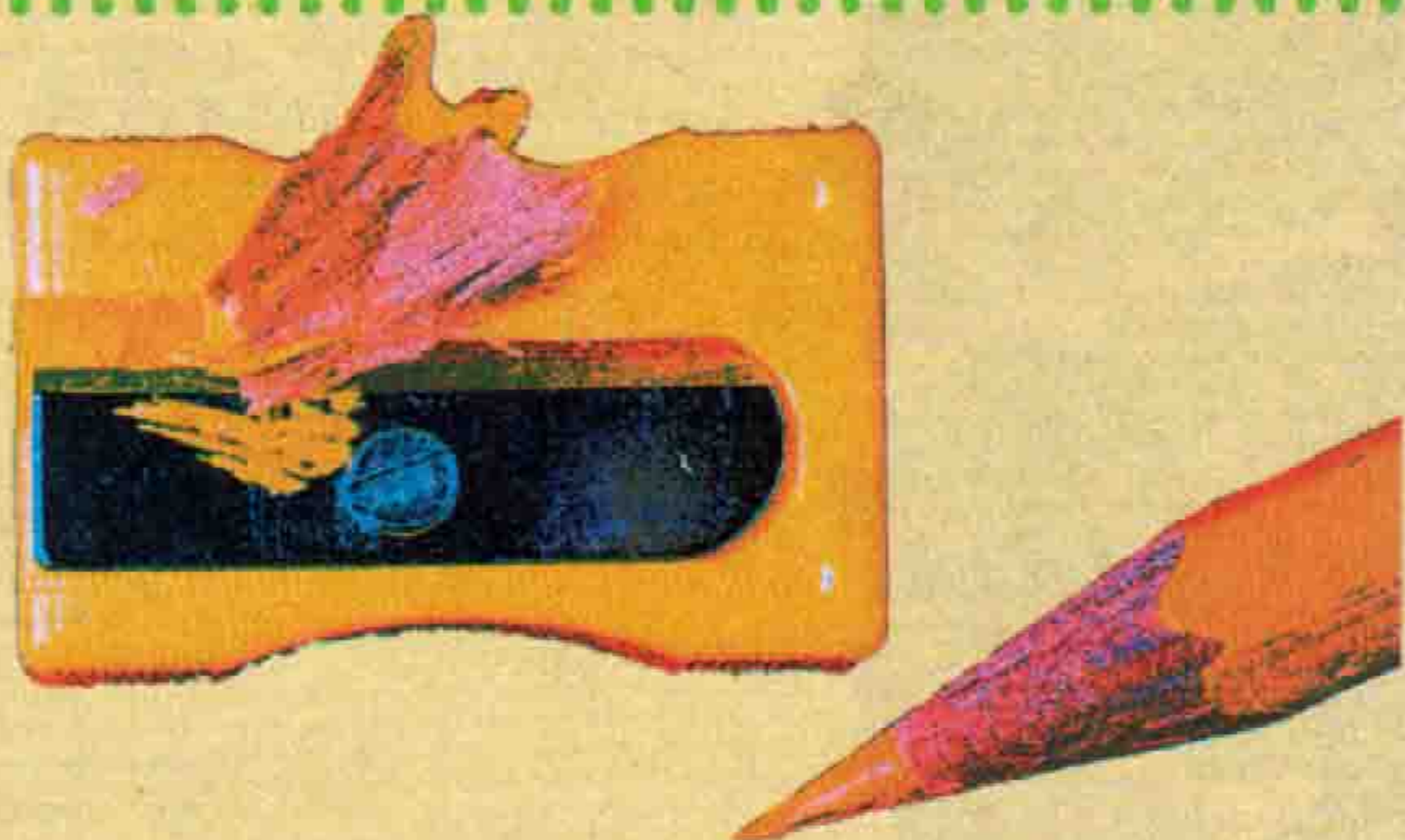
می‌چرخیدم و یک چشمم به پدر بود که جلو می‌رفت یا برده می‌شد! و چشم دیگرم به مادر که عقب می‌رفت یا برده می‌شد! فاصله‌ی پدر و مادر زیاد شده بود، اما نه به خواست خودشان. پدر را با ریسمان می‌بردند و مادر را به خون. از پشت پرده‌ی لوزانی که جلو چشمم را گرفته بود، تصویر چشمان ابری پدر را می‌دیدم و گونه‌ی کبود، بازوی شکسته و پهلوی خونین مادر را. هروله می‌کردم بین شان. لحظه‌ای به سوی پدر و لحظه‌ای به سوی مادر. و چه سخت بود از میانشان یکی را انتخاب کنم: به همان سختی که امشب همه‌ی اینها را برای تو گفتم. گفتم، چون نمی‌دانی، سکینه جان، چه شده است که شبی چنان در سرزمینی چنین بر خاکی نشستیم که هم مادر و هم پدرم وعده‌اش را داده بودند ...

و به همان سختی فردا، که تو هم باید انتخاب کنی: میان پدر، برادر، عمو و یاران پدرت، و همویی که روزی جد و پدر و مادرم نیز برای او انتخاب شدند ... تو هم باید انتخاب کنی ... اما علتش امروز نیست که در این صحرا می‌بینی، علت این انتخاب سخت، از زمان حجة الوداع پیامبر، از مکان غدیر خم است ... چشم‌هایت را بر هم بگذار دخترم، دست‌هایت را به من بده. می‌بینی؟! دست‌های من هم بیخ کرده است، اما مطمئن باش روزی خواهد رسید که انتخاب تو مایه‌ی سعادت یک امت خواهد شد، و آن امت روزی یکی از برادران تو را انتخاب خواهند کرد ... پس همیشه آتش را انتخاب کن ... آن را که سوزاننده‌تر است.

پدر چیزی نگفت، اما فضا دانست که چه باید بکند. مادر از شدت درد به خود می‌پیچید. دیگر رمقی بر تن نداشت. فضا مادر را بغل زد و با خود به سمت خانه برد. مانده بودم که همراه پدر بروم یا در کنار مادر باشم؟! چشم‌های پدر جوابم را داد. چنان آشفتگی بودم که یادم رفته بود خانه مان کجاست: دور خودم

را به دور شمشیر می‌فشرد که صدای جا به جا شدن استخوان هایش را به گوش شنیدم. اما چشم‌های پدر به او هم اشاره کرد که «آرام!»

پدر سر به عقب برگرداند و به من و فضا نگریست، همراه برادرانم زیر بازوی مادر را گرفته بودیم و می‌خواستیم از زمین بلندش کنیم.



مسابقه با جایزه

به ۳ نفر از کسانی که به پرسش‌های زیر پاسخ صحیح دهند، جوایزی تقدیم خواهد شد:

- ۱- اسامی زنانی که در قرآن از آنها یاد شده است چیست؟
- ۲- نام ۲ زن نیکوکار و ۲ زن ناپرهیزگار را که قرآن کریم درباره‌ی آنها توضیح داده است، بنویسید.
- ۳- این سخن گهربار، از کدام معصوم است: «خداوند دوست داشتن ما را مایه‌ی عزت اسلام قرار داد.»

لطفاً پاسخ پرسش‌ها را به نشانی پستی مجله ارسال فرمایید روی پاکت بنویسید: «مربوط به مسابقه زینبیه».



سؤال ذهن خانم بزرگ

• اشاره:

ما هم مثل شما «خانم بزرگ» را نمی‌شناسیم، ولی از نامه‌های پی در پی ایشان معلوم است که حرف‌هایی برای گفتن دارد. درج آخرین نامه‌ی ایشان، بدون هیچ‌گونه حذف و اضافه خالی از لطف نیست.

باسمه تعالی

سلام علیکم، خسته نباشید، خدا قوت.

باز هم مزاحمتان شدم.

تمام شماره‌های نشریه‌ی خیمه را تهیه کردم و خط به خط مطالعه نمودم، اما پاسخی برای سؤال خود نیافتم. در کتاب‌های دیگر هم جست و جو کردم: CD عاشورا و ... هم مطلبی در این مورد نداشت؛ احساس کردم اگر به صورت اصولی و منطقی به این مسئله پرداخته نشود، به مرور شکل زشت و غیر معنوی به خود خواهد گرفت. مطلب زیر را لطفاً بخوانید تا سؤال ذهن مرا بشنوید. با تشکر، خانم بزرگ

(۱)

- بابا! تو حسینیه آقاهه می‌گفت:

امام زمان به مجلس ما میاد راست می‌گفت؟

- خب عزیزم امام زمان صاحب عزاست،

ممکنه به مجالس امام حسین سر برزنه.

- بابا اگر امام زمانو ببینی می‌ری پیشش

سلام می‌کنی؟

- عزیزم! ما اگر ایشونو ببینیم نمی‌شناسیم،

اما ایشون ما رو می‌بینند.

- بابا می‌شه من امشب هم با شما پیام

حسینیه تا امام زمان منو ببینه؟

- حتماً، باشه.

(۲)

- مهدی جان! بدو چرا این قدر معطل می‌کنی.

- آخه مامان داره لباسمو اتو می‌کنه، من دارم

موهاشو شونه می‌زنم.

- ولش کن بابا، حالا چه وقت این

کاره، تو تاریکی حسینیه کی

لباس تو رو می‌بینه.

- آ... بابامگه نگفتی امام

زمان ما رو می‌بینه، باید

سر و وضعم تمیز و مرتب

باشه دیگه.

(۳)

- بابا دیشب چرا اون

آقاهه می‌گفت: لباس هاتونو

در بیارین سینه برزین

بیشتر ثواب داره؟

- خب عزیزم این رسمه دیگه: تو حسینیه

وقتی می‌خوان سینه برزین لباس هاشونو در

میارن.

- بابا من خجالت می‌کشم آخه ... آخه ... مگه

نگفتی امام زمان میاد ... خب من جلوی آقا

خجالت می‌کشم.

(۴)

- بابا بدو بیا ... بابا بیا نگاه کن توی تلویزیون

همون آقاهه که تو حسینیه بود داره مداحی

می‌کنه

- آره پسرم این جا حسینیه‌ی یکی از علماست

خودشون هم در مجلس هستن خیلی از مجالس

با صفایی تو این حسینیه برگزار می‌شه، اگر

پسر خوبی باشی یک شب با هم می‌ریم.

- بابا چرا این آقاها لباس هاشونو در

نمی‌یارن؟ مگه ثواب بیشتری نداره؟!

- چرا پسرم، ولی چون آقا اون جا نشسته و

احترام داره به احترام ایشون لباس هاشونو در

نمی‌یارن؛ زشته.

- زشته؟ ... یعنی ثوابش کمه ... پس چرا ...

- ببین پسرم تو حسینیه عیبی نداره ثواب هم

داره، ولی این جا خب درست نیست دیگه.

...

- چی شد پسرم چرا حرف نمی‌زنی؟

- بابا ... مگه ... مگه نگفتی امام زمان تو

حسینیه ما رو می‌بینه؟

- چرا پسرم گفتم خب؟

- بابا مگه نباید به امام زمان بیش‌تر از همه

احترام بگذرایم ... پس چرا ... چرا ما وقتی تو

حسینیه منتظرش هستیم لباس هامونو در

میاریم؟ فریاد می‌زنیم؟ ... مگه امام زمان ما رو

نمی‌بینه؟ مگه احترام ...

...

- بابا چرا شما هیچی نمی‌گید ... بابا ... چرا

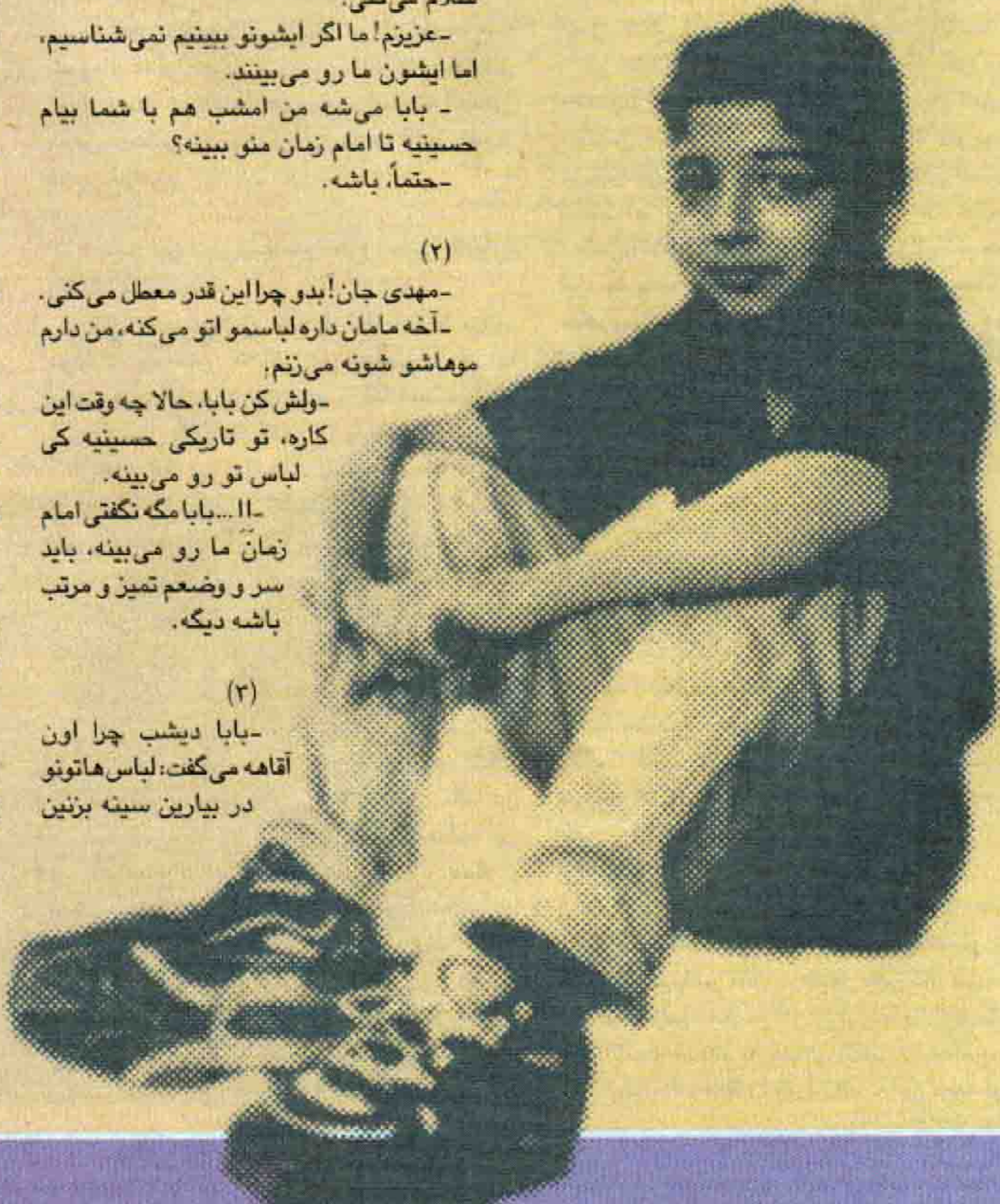
رفتی توفکر ... بگید آخه این کار خوبه یا بده ...

بابا ...!

...

خیمه: از نظرات خوانندگان محترم در این

زمینه استقبال می‌کنیم.





در تمام مجالس اهل بیت (ع) حضور دارند

گفت و گویا: مداح اهل بیت «حاج محسن طاهری»



پیش در آمد:

ظهر بیست و پنجم اسفند ماه ۱۳۸۲ است. هوای تهران در نهایت سردی است. مخلوطی از برف و باران، لطافت خاصی را به آسمان آلوده‌ی این شهر بخشیده است. ساختمان مورد نظر را می‌یابیم؛ و وارد محل کار ایشان می‌شویم. طاهری جلسه‌ای دارد و پس از انتظاری مختصر، به اتاق راهنمایی می‌شویم. با برخورد گرم و محبت‌آمیز حاج محسن طاهری رو به رو می‌شویم و در فضایی صمیمی، و به یاد ماندنی با ایشان به گفت و گو می‌نشینیم.

■ خیمه: جناب آقای طاهری! با تشکر از شما لطفاً صحبت را آغاز بفرمایید.
بسم الله الرحمن الرحيم. من از شما متشکرم که تشریف آوردید. بحمد الله افتخار نوکری اهل بیت (ع) را به ما دادند، ولی واقعاً کسانی در این دستگاه هستند که ما جرأت نمی‌کنیم خود را در کنار آنها کسی بدانیم.

■ خیمه: مداحی را از چه سالی آغاز کردید؟
شروع مداحی ما بر می‌گردد به سال‌های ۴۱، ۴۲ در همان محل خودمان که نازی آباد بود؛ خیلی از دوستان دیگر ما هم آن جا شروع کردند. یک جلسه‌ی هفتگی داشتیم، تا این که به همراه کار مداحی، دوره‌ی دبستان و دبیرستان را می‌گذراندم و در همان دوران بود که با مرحوم کافی و مهدیه آشنا شدم و آن موقع ۱۱ یا ۱۲ سال داشتم و حدود سال‌های ۴۹-۵۰ و اوج کار ما بود. به هر حال با جمع مهدیه و مرحوم کافی بودیم و در شهرستان‌های مختلف، به همراه ایشان دعای ندبه‌ی عجیبی برقرار کردیم. در این دوران زیر سایه‌ی پدر بزرگوارم و مرحوم حاج دایی‌ام که یک سال است فوت کرده‌اند، به نوکری مشغول بودم و راهنمایی‌های پدرم بسیار برای ما راهگشا بود. اخوی‌های بنده هم به نوکری برای آل الله می‌پرداختند و بحمد الله این افتخار میراث خانوادگی

ماست و خدا را شاکریم.

■ خیمه: مرحوم کافی در پرورش شما، چه قدر نقش داشتند؟

در زمینه‌ی فن مداحی بیش‌تر پدرم نقش داشتند. پدر برای ما نقش بسیار والایی داشتند و من خود را مدیون ایشان می‌دانم، اما شهرت من در مداحی توسط مرحوم کافی رقم خورد. ولی این که ایشان در فن مداحی تأثیرگذار باشد نه، چنین نبوده است. البته در زمان نوجوانی نکاتی را به عنوان نصیحت می‌گفتند، ولی شالوده‌ی مداحی، توسط پدر به ما تزریق شد. مرحوم کافی نظرش این بود که ما طلبه شویم و مدتی هم در مدرسه‌ی آیت الله مجتهدی تهران و بعد هم مدرسه‌ی مرحوم آیت الله العظمی نجفی مرعشی در خیابان ارم قم به اتفاق اخوی درس خواندیم.

■ خیمه: چرا این روزها نام «حاج محسن طاهری» را کم‌تر می‌شنویم؟

نسل جدید بیش‌تر با جوان‌ترها ارتباط برقرار می‌کنند. بچه‌هایی که الان در مجالس اخوی ما حاج محمد آقا در حال نشو و نما هستند، اکثراً زیر ۲۰ سال یا نهایتاً حدود ۲۴ یا ۲۵ ساله هستند و این‌ها سابقه‌ی ما را به یاد نمی‌آورند. مثلاً من در رشت در مراسم بزرگداشت مرحوم آیه‌... کافی اشاره‌ای داشتیم به این که «یاد آن روزهایی که در مسجد خواهر امام، در محضر مرحوم کافی بودیم به خیر»؛ جوان‌هایی که آنجا بودند تعجب کردند که شما مسجد خواهر امام را از کجا می‌شناسید من گفتم که آن موقع که ما آنجا می‌خواندیم شما در عالم ذر تشریف داشتید؛ بروید و از پدرانتان بپرسید که البته نوارهای آن هم الان موجود است. خلاصه این که در طول این مدت من غالباً در مجالس خارج کشور حضور داشتم و بعداً به این نتیجه رسیدم که در مناسبت‌های شلوغ و حساس به شهرستان‌ها بروم، چون در محرم و دهه‌ی آخر صفر و ماه مبارک، اگر در تهران باشم، اقلأ ۳۰ تا مجلس باید بروم اعم از مکان‌های دولتی، وزارتخانه‌ها و برنامه‌های مختلف رادیو تلویزیونی، در این ایام تهران نبودم و طبعاً ارتباطم با این مجالس و جوانان قطع شده است. این ۱۵ سال که

نبودم، سه سال هم که اروپا بودم و یک سال هم که دویی بودم، پس می‌توان گفت: «از دل برود هر آن که از دیده برفت»؛ مضافاً بر این که اعلامیه‌هایمان جایی به چشم نمی‌خورد. خلاصه همه‌ی مجالس امام حسین (ع) که در تهران نیست؛ تهران بحمد الله غنی است، البته گرفتاری این مجال را از ما گرفته، ولی الحمد لله جدا نیستیم.

و افتخار هم می‌کنم، ما اگر صد تا کار دیگر هم داشته باشیم، همه فرع است، نمک زندگی ما در واقع از مجالس امام حسین (ع) تأمین شده و می‌شود. اصل زندگی ما و محوریت آن مجالس آقا است. در ضمن من تشکیلاتی هم درست نکردم که وضعیت گذشته حفظ شود، جوان‌ترها سریعاً مجالس را به سی دی یا نوار تبدیل می‌کنند و پخش می‌شود، ولی من اگر هم چیزی دارم، یا در استان-هاست، یا آرشیو کرده‌ام و در خانه است. خلاصه بعضی وقت‌ها صلاح می‌دانم که تهران نباشم چون این جا بحمد الله غنی است. وقتی حاج محمد آقا طاهری یا حاج محمود کریمی یا حاج سعید حدادیان یا حاج منصور ارضی را دعوت می‌کنند و آنها می‌گویند که ما نمی‌رسیم، من به عنوان یدک می‌روم. علی کل حال افتخارم این است که ارتباطم قطع نشده است و انشاء... تا دم مرگ هم از نوکری اهل بیت (ع) جدا نشویم.

■ خیمه: شما چه پیشنهادی به شعرا به خصوص شعرای جوان دارید؟

البته ما غالباً از شعرا استفاده می‌کنیم و این توصیه را بعضاً به شعرای جوان‌تر دارم؛ مثلاً حاج سعید حدادیان که به بنده محبت دارند و به دلیل تفاوت سنی توصیه می‌خواهند، به آنها عرض می‌کنم که سرمایه‌ی خود را بیش‌تر در قالب‌های کهن و کلاسیک شعر به کار بگیرید، چون زیبایی و خواهان بیش‌تری دارد.

شعرایی هم که غالباً در مجالس اهل بیت فعالیت دارند، الحمد لله موفق هستند. آنها معمولاً محاوره‌ای کم‌تر می‌گویند و غالباً در شعر کهن کار می‌کنند. اگر ما بخواهیم مراسم اهل بیت (ع) را پررونق کنیم، باید اشعار محکم با جنبه‌ی حسی و عاطفی بالا بپردازیم. مقام معظم رهبری هم به این جنبه توجه

اگر صد تا کار دیگر هم داشته باشیم. همه
فرع است. نمک زندگی ما در واقع از
مجالس امام حسین (ع) تأمین شده و
می‌شود. اصل زندگی ما و محوریت آن
مجالس آقا است.

بود، محبت می‌کردند و به مجلس ما می‌آمدند) به
من گفتند که عقید هستم ماه مبارک سی شب حافظ
بخوانم. یادم هست زمانی که حضرت امام (ره)
بیماری داشتند، از طرف مقام معظم رهبری، مجلس
دعایی برای شفای ایشان منعقد شد. مجلس در
مسجد بازار و مداحی اش با من بود و مرحوم فلسفی
هم سخنرانی داشتند. من تقالی به دیوان حافظ
زدم. این شعر آمد: «تنت به ناز طیبیان نیازمند
مباد...» همین شعر را برای خواندن مناسب دیدم.
این دیوان در کنار دست ماست، ولی ما غافلیم.
ضمن این که مرحوم عراقی، فیض کاشانی،

خاص و تأکید دارند و در این زمینه توصیه‌های
پدرانه و بزرگوارانه‌ای داشته‌اند و دارند. من کم‌ترین
هم می‌گویم اشعار زیبا و محکمی در کتاب‌های
گوناگون هست، و شعرای خوبی هم بین ما هستند
که ما باید از آنها تقاضا کنیم (به وسیله‌ی پیغام،
اینترنت، تلفن، فاکس، دیدار خصوصی و ...). گاهی
کم کاری‌هایی در این زمینه دیده می‌شود، ولی
دوستان ما غالباً اشعار خوبی می‌خوانند.

■ خیمه: اگر بخواهید به دو شاعر موفق که یکی
از خیل پیشینیان و یکی از جمع معاصرین باشد
اشاره کنید، چه کسانی را نام می‌برید؟
از دوستانی که در تهران هستند، در زمینه‌ی
مراثی اهل بیت (ع)، حاج علی انسانی هستند که قدرت
شعری و مرثیه سرایی ایشان بالاست و غالب
دوستان اشعار ایشان برایشان ملکه شده و من
متأسفانه باید بگویم که نتوانستم آن طور که باید
و شاید از جلسات ایشان استفاده کنم. حاج آقای
سازگار هم چنین: شعرهایشان سلیس‌تر و روان‌تر
است و الحمدلله کارهایشان پر بار است و موفق
هستند و یادم هست که ایشان در جایی گفتند:
«من روزی یک قصیده برای حضرت زهرا (س)
می‌گویم» و توفیق ویژه‌ای اهل بیت (ع) نصیبشان
کرده‌اند، حالا بعضی از شعر مثل حاج علی انسانی
مصدق «کم گوی و گزیده گوی چون در» هستند.
من بیش‌تر از اشعار آقای مؤید استفاده می‌کنم،
حتی بعضاً که مشهد مشرف می‌شوم وقت ویژه‌ای
را برای دیدار با ایشان اختصاص می‌دهم؛ همین
طور مرحوم ثابت که از شعرای مشهد بودند. به
هر حال من بیش‌تر با شعرای مشهد مانوس بوده‌ام
تا تهران. مخصوصاً حاج آقا مؤید که اشعارش قبل
از این که خوانده شود، خود انسان را جذب می‌کند
و حال و هوایی خاص دارد. حواله‌ی ما در خانه‌ی
سادات بوده است.
یک وقت حاج حسن آقای خلج (اوایل کارشان



● لزوم بازنگری

تجربه‌ی اجتماعی به ما حکم می‌کند که با شدت و ایمان و سرعت و اخلاص، به امر پاک‌سازی جامعه‌ی مدآحان بپردازیم. باید جوانان مدآح، از بزرگان بخواهند که لحظه‌ای در این امر درنگ نکنند و مسامحه روا ندارند و برای رضای خدا هیچ‌گونه سستی در این امر نشان ندهند.

رضای خدا و پیامبر و ائمه‌ی طاهریین (ع) در چیست؟ فرض کنیم که مردم، هیأتها، مساجد و محافل دینی، آیینی و مذهبی ما چنین چیزی را بپذیرند! و مدآحان جوان و پر شور ما نیز دم فرو بندند، و هیچ‌گونه مفسده‌ی اجتماعی هم بر آن مترتب نشود و هیچ زیانی هم به برگزاری مراسم و مجالس مذهبی ما نرسد، هیچ وهنی و لطمه‌ای به مدآحان متعهد وارد نیاید - با این که این امر محال است، لیکن چنین فرض می‌کنیم - آیا در این صورت، این کار مورد رضای خدا و امام زمان (عج) است؟! و آیا این دستور اسلام است؟! اگر این دستور اسلام است، پس آیه‌ی: «قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون؛ بگو آیا کسانی که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند یکسان‌اند؟!» چیست؟ چگونه مدآح غیر متعهد را با مدآح فاضل تحصیل کرده‌ی زحمت کشیده‌ی متعهد، مساوی تلقی کنیم؟! چگونه مدآح استاد ندیده‌ی فاسد را، با مدآح متدین زحمت کشیده، می‌توان به یک چشم دید؟! پس: «قل هل یستوی الاعمی والبصیرام هل یستوی الظلمات والنور...» چیست؟ چگونه می‌توان مدآحان انقلابی و مطیع ولایت فقیه و روشن بین آگاه و مسئول را، که همه جا فروغ مجالس و محبت علوی را می‌گسترانند، با بسته ذهنان و عوام طبیعتان تاریک اندیش تاریکی آفرین، روندگان یک راه به حساب آورد؟! پس: «اقمن کان مؤمناً کمین کان فاسقاً لایستویون به» چیست؟ پس در برابر آن همه روایات، چگونه قضاوت کنیم؟ روایاتی که تنها دوستی اهل بیت (ع) را مورد تأیید قرار نمی‌دهند. دوستی اهل بیت (ع) باید با تقوا و پرهیزکاری توأم باشد. (۱) پس فریادهای نهج البلاغه چیست؟ سخنرانی امام حسین (ع) در عرقات چیست؟ برنامه‌ی امام زین العابدین (ع) به «محمد بن مسلم زهری» چیست؟ آن همه روایات از امام باقر و امام صادق و امام جواد (علیهم السلام) و ده‌ها و ده‌ها نمونه‌ی دیگر چیست؟ و این دستورات قاطع پاک‌سازی برای کیست؟

چگونه بر خلاف قول خدا و رسول، به مردم بگوییم که مدآح بد و مدآح خوب، مدآح متعهد و مدآح غیر متعهد، مدآح متدین و مدآح غیر متدین، مدآح انقلابی و مدآح غیر بسیجی، مدآح بسیجی و مدآح غیر حزب‌اللهی، مدآح معتقد به ولایت فقیه و مدآح مخالف ولایت فقیه، همه و همه، در یک حکم‌اند و همه از حقوق و احترام و اعتبار مساوی برخوردارند؟! برای ورود به این لباس بس شایسته، هیچ قاعده، شرط و ضابطه‌ای نیست! آنان که این صلاحیت را ندارند تنها به این منصب والا خدشه وارد می‌کنند و با ابراز بسی تأسف، با سوار شدن بر گرده‌ی اجتماع و سوء استفاده از لباس مقدس مدآحی و

زمره می‌کنید؟

ما معمولاً به خلوت خوانی نمی‌رسیم، ولی پدر ماشعری را از مرحوم فانی زمره می‌کند، مخصوصاً در این ایام بیماری هر کس که از ایشان احوال می‌پرسد می‌گوید: «شکر خدا را که در پناه حسینیم»، که این شعر واقعاً باور قلبی ایشان است (۱) و ما نباید این پناهگاه را از دست بدهیم.

■ **خیمه:** اگر مدآح نبودید، در مجلس امام حسین (ع) چه می‌کردید؟

کفش جفت می‌کردیم، بیرق می‌زدیم، چایی می‌دادیم. ما اعتقاد داریم نوکری فقط به مدآحی نیست. چه بسا کسانی که نوکران امام حسین (ع) را تر و خشک می‌کنند، اجر بیش‌تری دارند و بهتر و خالص‌تر از ما کار می‌کنند.

■ **خیمه:** رابطه‌ی اهل بیت (ع) و مجالس را چه گونه می‌دانید؟

من به باور قلبی رسیده‌ام که در تمام مجالس اهل بیت (ع) حضور دارند که ما این گونه توان خواندن داریم؛ آدم گاهی اوقات اسم خودش را هم فراموش می‌کند. مجلسی که از صدر تا ذیل صحیح از آب در می‌آید، نشان دهنده‌ی حضور خود آنهاست و آنها به ما احاطه و نظر دارند و خودشان مجالس ما را اداره می‌کنند. گاهی من برنامه‌های خاصی برای یک مجلسی داشته‌ام که هیچ کدام اجرا نشده است و ذهنم به سوی شعرها و حرف‌های دیگری رفته است.

■ **خیمه:** برای دوستان خود در مجله‌ی خیمه چه توصیه‌ای دارید؟

من تا به حال از دید کارشناسی به نشریه شما نگاه نکرده‌ام. به فراخور وقتم گاهی مطالعه کرده‌ام و بحمد... کار موفق و خوبی است و اگر همین طور کار کنید، قطعاً در آینده با برطرف کردن آنچه که خودتان تشخیص می‌دهید کاستی است، می‌توانید موفق‌تر باشید و با کارشناسان نیز نشست‌هایی داشته باشید. من برای شما و دوستانتان آرزوی توفیق دارم، همین که در این مسیر قدم بر می‌دارید مهم است؛ چون مسیر، مسیر پر طرفداری است. حتماً خود اهل بیت (ع) خواسته‌اند که شما در این راه وارد شده‌اید.

یک مطلب را هم به طور اجمالی بگویم که در پرداختن به طنز، مواظب باشید کسانی که با اصل دستگاه امام حسین (ع) مشکل دارند از این مطالب سوء استفاده نکنند و آنهایی که دوست دارند این دستگاه ضربه بخورد، خوشحال نشوند. من استدعا دارم توجه بیش‌تری بشود تا مدآحی به سخره گرفته نشود. ضمن این که نقد و بررسی باید بشود و خیلی هم خوب است ولی به این وجه هم توجه بشود. امیدوارم موفق باشید.

■ **خیمه:** از شما سپاسگزاریم.

پی‌نوشت:

۱. درگذشت پدر بزرگوار حاج محسن طاهری، پیرغلام ابا عبدالله (ع) را به ایشان و خاندان محترم طاهری تسلیت می‌گوییم.

صائب و دیگران هم شعرهای خوبی دارند که قابل استفاده است. البته شعرای جدید ما خیلی خوب کار می‌کنند. مثل انجمن شعری که مرحوم محمد علی مردانی به عنوان نغمه سرایان داشتند، یا مثل آقای سهیل محمودی و دیگران و جوان‌ترها؛ ولی متأسفانه شعرهایی که بشود در مجالس اهل بیت (ع) خواند از ایشان کم‌تر وجود دارد. من اعتقاد دارم یک مدآح باید کارش مثل عطاری باشد که همه چیز در آن هست، مثلاً اگر از او بخواهند که در مجلس عروسی یا ختم بخواند، توانایی داشته باشد. مثلاً در ختم مرحوم آیه ... شهید مطهری (ره) و آقا میرزاهاشم آملی (ره) و حتی ماجرای حمله‌ی آمریکا به عتبات عالیات که مقام معظم رهبری دلشان شکست و فرمودند که همین امشب یک مجلس در رادیو برپا کنید که من رفتم و خواندم. قبل از آن با آقای سازگار تماس گرفتم و شعر تهیه کردم.



باید تشکیلاتی باشد و نقد و بررسی صورت پذیرد. این طور نباشد که فقط خواندن باشد و هیچ اشکالی از آنها گرفته نشود. این مبحث باید خیلی پررنگ باشد.

■ **خیمه:** آیا تا به حال لحظه‌های نابی داشته‌اید که آن را از جانب اهل بیت (ع) به عنوان هدیه‌ای تلقی کنید؟

همه چیز ما از عنایت آنهاست، ولی گاهی در بین خواندن چیزهایی به ذهن ما می‌رسد که اهل فن به آن استحضار می‌گویند.

■ **خیمه:** نظر شما در مورد نقد مدآحی و مدآحان چیست؟

باید تشکیلاتی باشد و نقد و بررسی صورت پذیرد. این طور نباشد که فقط خواندن باشد و هیچ اشکالی از آنها گرفته نشود. این مبحث باید خیلی پررنگ باشد.

■ **خیمه:** مدآح چگونه باید رنگ و بوی اهل بیت (ع) را بگیرد؟

مدآح کار خدایی می‌کند و از جانب خدا و اهل بیت (ع) صحبت می‌کند. اگر این جایگاه را بشناسیم، باید بوی خود آنها را بدهیم و منش آنها را داشته باشیم.

■ **خیمه:** شما معمولاً چه شعری را در خلوت با خود



• غلامحسین رفیعا
• بخش پنجم

گلستانی بر ساحل دریا

برای ورود به این لباس بسی شایسته هیچ قاعده شرط و ضابطه‌ای نیست! آنان که این صلاحیت را ندارند تنها به این منصب والا خدشه وارد می‌کنند و با ابراز بسی تأسف، با سوار شدن بر گردهای اجتماع و سوء استفاده از لباس مقدس مداحی و عنوان و امکانات مذهبی و عواطف توده، فقط به جایگاه دروغین اجتماعی خود فکر می‌کنند.

برای ما روشن نیست چگونه کسانی که برای جامعه‌ی مداحان نگران‌اند و در این نگرانی صادق‌اند، از جامعه‌ی مداحان به طور مطلق دفاع می‌کنند؟ آیا این دفاع نقض غرض و خلاف مصالح دینی نیست؟ آیا این دفاع کلی، به زیان همان جامعه‌ی مداحان که ما همه بر حفظ آن موظفیم، تمام نخواهد شد؟

مداحان خود مکلف‌اند که اقدام کنند. باید در رابطه با حفظ هویت و اعتلای جامعه‌ی مداحان، همواره با پاک‌سازی مداحان و ذاکران و ستایشگران اهل بیت (ع) و تهذیب و تطهیر این لباس مقدس بیندیشند و تنها از مداحان متعهد و آگاه به مسائل و هماهنگ با حقایق روزگار، و متعبد به راه خدای متعال و امام زمان (عج) دفاع کنند.

اگر این گونه نباشد، راه برای نفوذ غیر متعهدها هموار می‌شود! از تصفیه نترسند، از عدم تصفیه بترسند. کسانی که عدم تصفیه را مطرح می‌سازند خیلی خوش بین هم باشیم و حمل بر صحت کنیم قصدشان این است که با حفظ خوب و بد، خوب را نگاه دارند! در صورتی که مغرضان، با وجود خوب و بد، خوب را نیز می‌کوبند! پس باید فقط از خوب دفاع کنند و بد را برانند، تا «بنیان متزلزل» را به «بنیان مرصوص» بدل نمایند.

گاه ممکن است نگرانی کاذبی پیش آید، و کسانی فکر کنند که شاید پاک‌سازی، زبانی به کلیت مداحان و جامعه‌ی آنان وارد آورد! این نگرانی پنداری بیش نیست و چه بسا از ضعف نفس عارض شود یا القاء مغرضان، غیر متعهدان و سست‌عنصران باشد. چگونه است که خود ائمه‌ی طاهرین (ع) با صراحت فرموده‌اند که از بی‌تقویان، از غیر متدینان و کسانی که پروا پیشگی را تابلوی زندگی خود قرار نمی‌دهند؛ پرهیز کنید، دینتان را از شر و زیان آنان، نگاه دارید؟! آیا از این تعبیرها تندتر و شدیدتر امکان دارد؟! ادامه دارد ...

پی نوشت‌ها:

- ۱- اصول کافی، جلد اول، بحار الانوار، ج ۱۵، روایت امام محمد باقر (ع) به جابر بن یزید جعفی.
- ۲- تحف العقول، صص ۱۹۸-۲۰۰ و الحیات، ج ۲، ص ۲۲۸.

اما این خواست هرگز عملی نخواهد شد.

برای ما روشن نیست چگونه کسانی که برای جامعه‌ی مداحان نگران‌اند، و در این نگرانی صادق‌اند، از جامعه‌ی مداحان به طور مطلق دفاع می‌کنند؟ آیا این دفاع نقض غرض و خلاف مصالح دینی نیست؟ آیا این دفاع کلی، به زیان همان جامعه‌ی مداحان که ما همه بر حفظ آن موظفیم، تمام نخواهد شد؟

اکنون روشن است که چرا بعضی از بزرگان سال‌ها پیش همواره معتقد به پاک‌سازی جامعه‌ی مداحان و تطهیر لباس مقدس آنان بوده‌اند، و در این باره، با بزرگان زمان خود درگیری داشته‌اند و تندترین تعبیرها درباره‌ی جامعه‌ی مداحان غیرمتعهد (مداح نمایان) از آنان شنیده شده است. و اینک مضمون سخن معروف امام الساجدین (ع) به محمد بن مسلم زهری (عالم معروف مدینه) را مرور می‌کنیم:

«فلم یبلغ اخص وزرائهم، و لا اقوی اعوانهم، الا دون ما بلغت من اصلاح فسادهم و اختلاف الخاصة و العامة الیهیم» (۲)

ای محمد بن مسلم زهری! خدمتی که تو به حکومت اموی کرده‌ای، و سبب توجه همه‌ی قشورها به آنان شده‌ای، این خدمت را، برجسته‌ترین مقامات حکومت بنی امیه و کارآمدترین کارمندان آنان نکرده‌اند!

و جای بسی شادمانی است که اصالت مکتب و خط الهی آن در طول قرون گذشته حفظ شده است. همان موضع مکتبی، بیدارگر و والایی را که امام چهارم، در پایان قرن اول دارد، فقیه و عارف زمان و نایب امام، حضرت آیه الله خامنه‌ای، در پایان قرن چهاردهم دارد. در طول همه‌ی این قرن‌ها این فرهنگ سالم و زنده، حرکت کرده است و امروز به دست ما رسیده است.

• مداحان خود مکلف‌اند

بنابر آن چه تا کنون تشریح شد، جامعه‌ی

عنوان و امکانات مذهبی و عواطف توده، فقط به جایگاه دروغین اجتماعی خود فکر می‌کنند.

گاهی نیز ممکن است کسانی وارد لباس مقدس مداحی شوند که نخست شایسته بوده‌اند و سپس چون خود را [چنان که باید] نساخته‌اند! شایسته‌ی باقی ماندن در این لباس نورانی نیستند. با صرف نظر کردن از حکم عقل و نقل، و آن همه آیات و روایات در مذمت و نکوهش کسانی که به دروغ خود را منتسب به اهل بیت (ع) می‌کنند و وظیفه‌ی دست اندرکاران محافل دینی و جامعه‌ی مداحان و ستایشگران اهل بیت (ع) که باید به افشاگری در مورد آنان و طرد آنان از جامعه‌ی مداحان بپردازند، تا مردم نیز از آنان فاصله بگیرند؛ با صرف نظر کردن از همه‌ی این امور، و صرف نظر کردن از وجدان دینی و تجربه‌ی اجتماعی، آیا شرف بشری چه می‌گوید؟ آیا به همه‌ی کسانی که زکر شدند می‌توان احترام گذاشت؟ آیا می‌شود آن عده از ذاکران و ستایشگران و مداح نمایان خوش گذران غیر متعهد، بی تقوا و کج فهم را شایسته‌ی تکریم و تأیید دانست؟! هر چند برخی از آنان دیر زمانی است هم خود را برای سفرهای خارج از کشور، به بهانه‌ی اجرای برنامه‌ی مذهبی مصروف داشته‌اند و فرهنگ بیگانه را با زندگی عجین ساخته‌اند و سفره‌های رنگین پهن می‌کنند و به دلیل عدم تربیت صحیح فرزندان‌شان سر از پناهندگی به کشورهای بیگانه در می‌آورند! آیا می‌توان این گروه را با مداحان متعهد، زاهد، فداکار، فاضل، مبارز و آگاه که ایشان هم بعضاً به سفرهای خارج می‌روند؛ در یک صف گذاشت؟!

گروهی از مداحان میان سال و کهن سال فاضل و انقلابی و نیز ستایشگران جوان حزب الهی در برابر گروه یاد شده، قرار گرفته‌اند و شاید گروه مقابل بخواهد با حیثیت کاذبی که در میان عوام کسب کرده‌اند، مخل هر چه بیش‌تر اصلاح امور مربوط به آیین مداحی و روشننگری‌های دینی شود



● وا ابتاه!

لحظات آخر عمر پیغمبر بود. آمد مسجد مدینه؛ سلمان و علی زیر بغل‌های حضرت را گرفته بودند، روی پله‌ی اول منبر نشست. نگاهی به جمعیت مسلمانان انداخت؛ یکی یکی چهره‌ها را نگاه کرد و شروع کرد به صحبت کردن:

مردم بیست و سه سال پیغمبرتان بودم در سختی‌ها و مشکلات همراهتان بودم، بیست و سه سال کشید تا من را شناختید. خیلی از سختی‌ها را تحمل کردم سنگ به دندانم زدید. تحمل کردم، بعضی هاتان تا توانستید آزارم دادید. اما چیزی نگفتم، حالا دارم از بین شما می‌روم. پیغمبرتان بودم اما از شما چیزی نمی‌خواهم. هیچ توقعی از شما ندارم، فقط این که با بچه‌های من مهربان باشید! مردم مدینه! دیدید که هر روز می‌رفتم سراغ دخترم فاطمه و حالتی را می‌پرسیدم. مردم می‌دانید که فاطمه ریحانه‌ی بهشتی من است بچه‌های فاطمه بچه‌های من هستند... من هیچ چیز را از شما نمی‌خواهم «الا المودة ذی القربی» مردم دوی

القریبی من علی و فاطمه اند حسن و حسین اند کاری کنید شرمندشان نشوید...

گریه کن‌های حسین! عزادارهای فاطمه! شاید کسانی تو مجلس زیر لب می‌گفتند: «باشد! یا رسول الله جبران می‌کنیم! تلافی می‌کنیم...»

چه جوری جبران کردند؟! چه جور تلافی کردند؟ بگویم؟!...

هنوز آب غسل پیغمبر خشک نشده بود، آمدند در خانه‌ی علی و فاطمه... اگر کسی از دور می‌دید شاید فکر می‌کرد که آمدند برای تسلیت... اما چرا می‌زم آوردند در خانه؟!...

ها! برای مستمع اهل گریه، لازم نیست روضه بخوانم...

یک وقت صدای فاطمه بلند شد:

وا ابتاه! یا رسول الله!

...

این صدا در مدینه پیچید یعنی مردم! مگر پدرم سفارش ما را به شما نکرده بود؟! این صدا یک معنای دیگری هم داشت! یعنی

پدر جان! بیا ببین چطور دارند جبران می‌کنند؟!...

بابا! یا رسول الله!

یاری ز مرگ می‌طلبیم، غریتم ببین

امت پس از تو کرد عجب قدردانی ام!

هر شب به یاد ماه رخت تا سحرگهان

هر اختری است شاهد اختر فشانی ام

این ناله را فاطمه پشت در داشت، زینب

هم در کربلا، کنار کشته‌ی برادر... یک وقت

بلند شد رو به مدینه ایستاد، اشاره کرد به

کشته‌ی برادر:

یا رسول الله! هذا حسین موئل بالدهام» قطع

الاصحا (۱)

این کشته‌ی فتاده به هامون حسین

توست...

این نوشت:

۱- لهرف ۱۰۶

مهدی جان بیا

مصطفی کاظمی - کربلا

جمعه‌هایم بی تو بی معناست، مهدی جان بیا
دل درون سینه‌ام تنهاست، مهدی جان بیا
در فراق می‌چکد اشک روان از دیده‌ام
حال و روز خلوتم غوغاست، مهدی جان بیا
یاد پر شور تو زینت بخش افکار من است
دم به دم نام تو بر لب‌هاست، مهدی جان بیا
بی وجود تو ندارد کل هستی رنگ و بو
این جهان با بودنت زیباست، مهدی جان بیا
گرچه دیدارت میسر نیست بر چشمان من
این دل اما با غمت شیدا است، مهدی جان بیا
دست‌های التماس در دعای ندبه‌ها
خود نشان غصه در دنیا است، مهدی جان بیا
جمکران قلب من دارالولای عشق توست
مجلس شوق در آن برپاست، مهدی جان بیا
تا همان صبح ظهورت انتظار می‌کنم
آرزویم دیدن مولاست، مهدی جان بیا
داغ غربت عاشقان مخلصت را خسته کرد
چشم بر در حضرت زهراست، مهدی جان بیا



مژده

به منتظران ظهور

سری جدید برنامه‌ی به سوی ظهور به زودی از شبکه ۲ سیما، جمعه‌ها صبح به صورت زنده پخش خواهد شد.

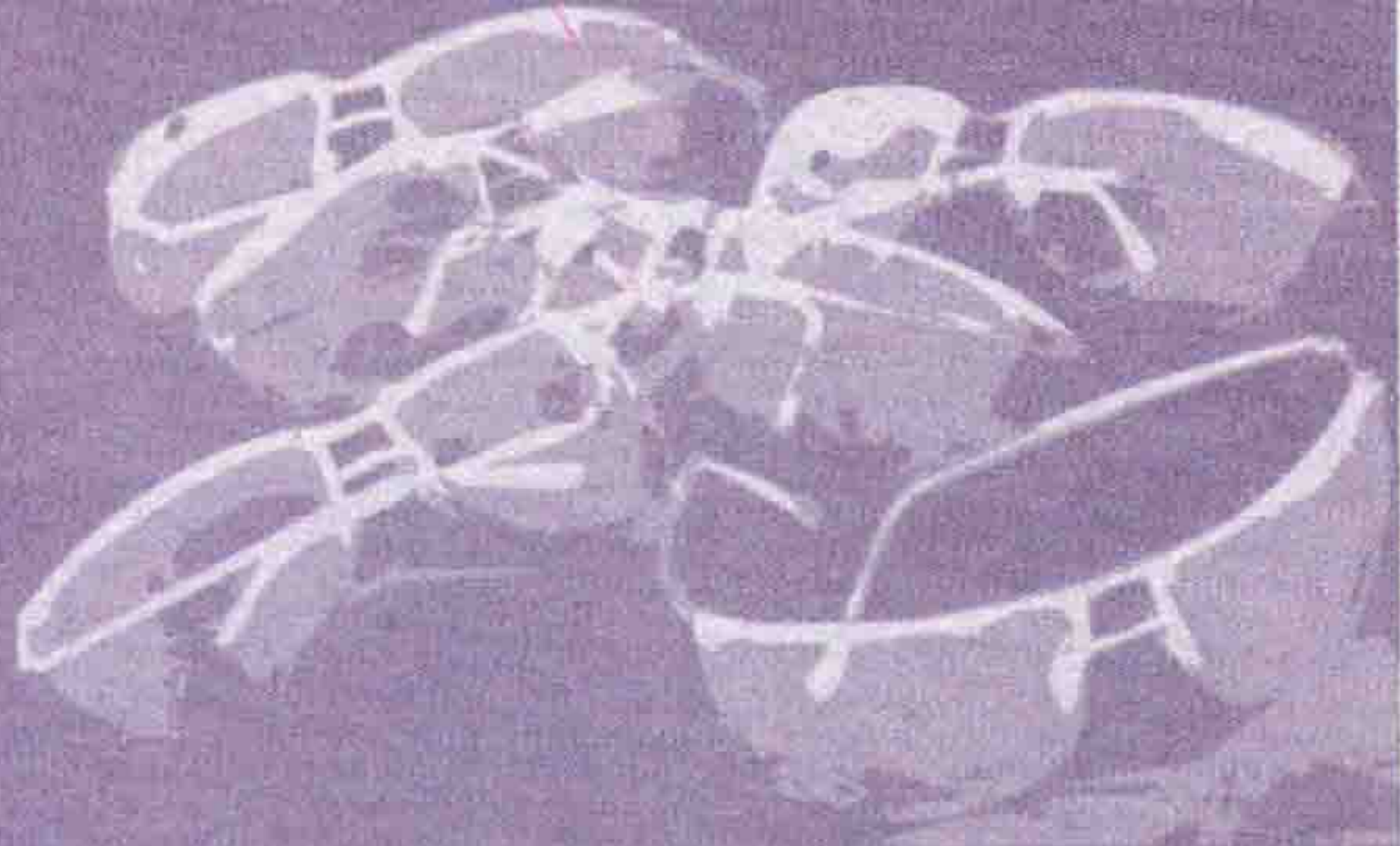




اجازه‌ی سینه‌زنی نداشتیم!

• مهدی مهدوی کیا

مهدی مهدوی کیا نامی آشنا برای فوتبال دوستان جهان است. بازیکنی با اخلاق که فوتبال را از تیم بانک ملی تهران آغاز کرد. به تیم پیروزی پیوست و در تیم ملی جمهوری اسلامی به اوج رسید. به بوندس لیگا رفت و سرانجام در تیم هامبورگ آلمان ستاره شد. مهدی مهدوی کیا اصالتاً اهل چشمه از روستاهای اراک است و مشخصه‌ی بارز او تولد و رشد در خانواده‌ای مذهبی است. وی که حجب و حیا و متانت خود را مدیون مادری مؤمن و خداجو می‌داند، در مورد سفرهای خود به عتبات عالیات چنین می‌گوید: «اگر چه من سفرهای ورزشی زیاد داشته‌ام، ولی خاطره‌ی سفر به عراق و زیارت عتبات، آن هم در زمانی که هنوز صدام، حاکم مستبد عراق، بر مسند حکومت بود و تمام ایرانیان و شیعیان آرزوی سفر به عتبات عالیات را داشتند، شیرینی خاص خود را دارد. من چند سفر ورزشی به عراق داشته‌ام، اولین بار برای بازی با تیم پلیس عراق در جام در جام باشگاه‌های آسیا، به همراه تیم پیروزی راهی عراق شدیم. در عراق موفق شدیم یک امتیاز بگیریم و در تهران از سد پلیس عراق گذشتیم. در سفر به عراق فیلم بردار به همراه نداشتیم و دوست خویم آقای ادموند بزیک با دوربین شخصی خود فیلم می‌گرفت. به تیم ما اجازه داده بودند که به همراه نیروهای امنیتی، اماکن متبرکه را زیارت کنیم، ولی اجازه‌ی سینه زنی نداشتیم و این برای ما عقده شده بود. تا این که به منزل حضرت علی (ع) مشرف شدیم. در آنجا مداح محترم (آقای طاهری) از مظلومیت امیرالمؤمنین (ع) می‌گفت و بچه‌ها با یاد غم‌ها و مظلومیت حضرت (ع) اختیار از کف دادند و با توجه سرایی مداح محترم، به سینه زنی و گریه و زاری پرداختند. مأموران امنیتی نیز که تحت تأثیر صفای بچه‌ها قرار گرفته بودند، مشکلی ایجاد نکردند. در این هنگام نگاهم به آقای بزیک افتاد، که مشغول فیلم برداری بود. با کمال تعجب دیدم که او نیز اشک می‌ریزد و بعد دیدم که او نیز به همراه بچه‌ها سینه می‌زند و این برای من بسیار جالب بود.»



معرفی نشریات دانشجویی



• نگاه دانشجویی

دو هفته‌نامه‌ی فرهنگی دانشجویی بسیج دانشگاه آزاد اسلامی استهبان می‌باشد. شماره‌ی ۳۷ این نشریه که به نیمه‌ی اول خرداد ۸۳ اختصاص دارد، در مقاله‌ای با نام «ویژگی‌های فرهنگ عاشورا» به شباهت‌های انقلاب اسلامی ایران و دفاع مقدس با حماسه‌ی عاشورا پرداخته است. هم چنین در مقاله‌ی دیگری علت‌های سیاسی و اجتماعی غیبت حضرت حجت (عج) بررسی شده است. برخی عنوان‌های دیگر نشریه عبارت است از: «افزایش سن ازدواج، ویژگی‌های فرهنگ عاشورا، علل سیاسی اجتماعی غیبت، راستی کسی نپرسید سوم خرداد چیست؟، یک ویروس دانشجویی به نام جزوه، شهید عشق مطهری، زیر سایه آفتاب، زیر باران لطف مهدی (عج) و ...»



• دانش پژوهان

نشریه‌ی علمی دانشجویی دانشگاه مفید قم است که تلاش‌های علمی دانشجویان دانشگاه مفید را منعکس می‌کند. شماره‌ی ۴ نشریه که به نیمه‌ی دوم سال ۱۳۸۲ اختصاص دارد، در ۱۷۸ صفحه به چاپ رسیده است و برخی از عنوان‌های آن، که حاصل کار تحقیقاتی دانشجویان است، عبارت است از: «هابز و دین مدنی، بنیاد معرفت شناختی سروش، آیت الله بروجردی و سیاست، فرآیند حمایت از حقوق بشر، منطق ریاضی، قرارداد اجتماعی و ویل کیسلیکا، بازتابی در فلسفه‌ی هنر، بررسی فقهی بورس اوراق بهادار، بازار صادراتی ایران، نقدی بر یکسان سازی ارز، فرار مغزها و تأثیر آن بر اقتصاد ایران، کلام جدید و قدیم، شبیه سازی از منظر فقه، همایش دولت و چالش‌های نظری، همایش نیاز سنجی و موانع پژوهش، ادوارد سعید روشنفکری در حاشیه و ...»

انجمن تعزیه خوانان ایران، آغاز به کار کرد.

محمد حسین ناصر بخت، بازرگ
انجمن تعزیه خوانان ایران، ضمن بیان
مطلب فوق، هدف از تأسیس این انجمن
را پرداختن به مشکلات و مسائل تعزیه
خوانان عنوان کرد و بر استقلال و
جلوگیری از دولتی شدن این تشکل
تأکید کرد.

وی اعضای مؤسس این انجمن را
۱۸ نفر و تعداد شرکت کنندگان در
مجمع عمومی را حدود ۲۰۰ نفر ذکر
کرد.

بزرگترین پرده تعزیه خوانی ایران در حال مرمت است.

معاون اداره حفاظت و مرمت آثار
فرهنگی آستان قدس رضوی پس از
بیان این جمله گفت: «این اثر،
بزرگترین پرده‌ی موجود از این نوع
است که مربوط به دوره‌ی قاجاریه
است و در موزه‌ی مرکزی آستان قدس
رضوی نگه داری می‌شود.

وی گفت: «مراحل آسیب‌شناسی،
فن‌شناسی و ابداع شیوه ترمیمی توسط
کارشناسان انجام شده و پس از آن
مراحل مرمت این تابلوی نفیس آغاز
شده و در آینده‌ای نزدیک به پایان
می‌رسد.»

تا کنون حدود ۳۰ هزار هیأت مذهبی شناسایی شده است.

حجت الاسلام موسی پور، معاون
امور فرهنگی و سازمان تبلیغات
اسلامی که به مناسبت سالگرد
تأسیس این سازمان سخن می‌گفت،
تصریح کرد: «سازمان تبلیغات وظیفه‌ی
هدایت، حمایت و نظارت بر تشکل‌های
دینی را بر عهده دارد.» وی گفت: «تا
کنون ۴۰ هزار تشکل دینی که ۳۰ هزار
آن هیأت مذهبی است شناسایی شده
است.»

حجت الاسلام موسی پور افزود: «به
منظور مقابله با رواج بدعت‌ها، خرافات
و آسیب‌ها در فرهنگ اصیل عزاداری،
این سازمان ضمن شناسایی
تشکل‌های دینی و صدور مجوز
فعالیت اقدام به تشکیل شوراهای
منتخب اعضای هیئات مذهبی جهت
انجام امور مربوط به دستجات
عزاداری و ایجاد بستر لازم برای رشد
و توسعه و بهینه سازی فعالیت هیئات
عزاداری را نموده است.»



تجلیل از برگزیدگان مسابقه بزرگ «عباس (س) باب الحوائج».

معضلات شخصی و اجتماعی رفع خواهد شد.
ریاست سازمان صدا و سیما ضمن تأکید بر
توجه به نظرات شهید مطهری (ره) در جهت تبیین
صحیح وقایع کریلا، از مسئولین این مراسم
خواست که همایش سال آینده به نام حضرت
زینب کبری (س) مزین شود.
گفتنی است که مسابقه‌ی بزرگ «عباس (س)
باب الحوائج» در رشته‌های: «نقاشی،
خوشنویسی، گرافیک، عکاسی، نقاشی کودک،
مقاله، کتاب، شعر، داستان، نمایشنامه، تعزیه و
کلیپ» برگزار شد و برگزیدگان هر رشته جوایزی
دریافت کردند.

مهندس ضرغامی رئیس سازمان صدا و سیما
که در این مراسم سخن می‌گفت ضمن تأکید بر
آشنایی و بهره بردن از آگاهی، منش شخصیت و
ابعاد معارفی بزرگان دین در کنار مرثیه خوانی
تصریح کرد: «صرف نظر از عشق، اخلاص و
ارادت به این بزرگواران، متأسفانه شناخت دقیق و
عمیق از آنها در اذهان نیست.»

ضرغامی در ادامه، حضرت ابوالفضل (س) را
نماد ایثار، از خود گذشتگی و تواضع خواند و
تأکید کرد: «اگر عنصر از خود گذشتگی در راه
ولایت را در خود تقویت کنیم، بسیاری از



• آیت الله شیخ صدر الدین حائری به رحمت ایزدی پیوست.

آیت الله حائری فرزند آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالحسین حائری، از مراجع شیعه مقیم کربلا و از پیشگامان مبارزه در قبل و بعد از انقلاب بود. وی در معرفی امام خمینی (ره) به عنوان مرجعیت شیعه پس از رحلت آیت الله العظمی حکیم در نجف نقش مهمی داشت.

این عالم مجاهد و با فضیلت در سال ۱۳۰۹ هـ. ش متولد و تحصیلات علمی خود را زیر نظر اساتیدی چون: امام خمینی (ره)، علامه طباطبایی (ره)، شیخ محمد جواد مظاهری همدانی و آیت الله شیخ بهاء الدین محلاتی به انجام رساند.

■ جشنواره‌ی نواهای حماسی، سرود و نوحه‌ی دفاع مقدس

هفتمین جشنواره‌ی نواهای حماسی، سرود، موسیقی و نوحه‌ی دفاع مقدس با همت بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، از ۲۳ اردیبهشت تا سوم خرداد در تهران و شیراز برگزار شد.

■ دین اسلام، دین نشاط، خنده و شادی است.

امام جمعه شیراز آیت الله محی الدین حائری شیرازی با بیان مطلب فوق در دیدار با مسئولین برگزاری جشنواره‌ی نواهای حماسی در شیراز افزود: «پیامبر (ص) و امامان (ع) ما جزو یا نشاط‌ترین افراد جامعه بوده‌اند.» وی در ادامه تأکید کرد: «نشاطی درست است که در آن علاوه بر وجود شادی، اصول دینی و حدود رعایت شود.» و تصریح کرد: «لازمه‌ی حدود الهی تعطیلی نشاط نیست.»

در تبلیغات باید اسلام ناب و بدون تنگ نظری و سخت‌گیری را عرضه کنیم.

علی یونسی در جمع مبلغین اعزامی به سراسر کشور در مدرسه‌ی دارالشفای قم گفت: «در معرفی اسلام، ادبیات دعوت به خیر و محبت و دعوت به نجات، مورد پذیرش و استقبال همه قرار می‌گیرد.» وی همچنین اظهار داشت: «ما برای موفقیت در امر تبلیغ باید از دعوت به خیر به عنوان مقدمه‌ای برای امر به معروف و نهی از منکر استفاده نماییم.»

برای مهار فساد و جنایت، هیچ راهی جز توجه به باورهای دینی نیست.

آقای بختیاری رئیس دادگستری خراسان گفت: «نگاه دشمن و استکبار جهانی به انقلاب ما، نگاه فیزیکی و مادی است و ابعاد معنوی و باورهای دینی و زیر بنای فکری انقلاب اسلامی را درک نکرده است.» وی تأکید کرد: «برای مهار فساد و جنایت راهی جز توجه به باورهای دینی نیست و بشر هیچ راهی جز پناه بردن به خدا ندارد.»

■ برترین‌های بخش «نوحه

خوان نوجوان» برگزیده شدند.

در این رقابت که با شرکت ۲۲ نوحه خوان نوجوان در مرحله نهایی هفتمین جشنواره‌ی نواهای حماسی و نوحه‌ی دفاع مقدس برگزار شد، نفرات ذیل به ترتیب مقام‌های اول تا سوم را کسب کردند:

■ مقام اول

حمید پروانه از تهران.
مهدی علی اکبری از دماوند.
مجتبی قنبری از همدان.

■ مقام دوم

امیر منشی زاده از تهران.
محسن ملکی از تهران.
مجتبی سردشتی از تهران.

■ مقام سوم

حسن اسماعیلی از سپیدان فارس.
حسین دهقان از قرآش قند.
مهدی گروسی از تهران.

■ از «نوحه خوان بی سر» تجلیل شد.

یاد و خاطره‌ی شهید «شیر علی سلطانی» مداح، مرثیه سرا و نوحه خوان شیرازی در هفتمین جشنواره‌ی نواهای حماسی گرامی داشته شد. همچنین ستاد کنگره‌ی شهدای استان فارس، در صدد تهیه‌ی لوحی فشرده، شامل زندگی‌نامه، آثار و اشعار و تصاویر این شهید گران قدر می‌باشد. گفتنی است مداح اهل بیت (ع) شیر علی سلطانی، مداح شیرازی، در سال ۱۳۶۱ در عملیات فتح المبین به شهادت رسید.

حاج صادق آهنگران، چهره‌ی نام‌آشنای کشورمان در حاشیه‌ی جشنواره، طی سخنانی تأکید کرد: «استعدادهای درخشان در زمینه نوحه وجود دارد که فقط باید آنها را کشف کرد.»

■ نمایشگاه «از بعثت تا

انتظار» در کرمان

• حامد شجاعی باغینی کرمان در عصر انفجار اطلاعات و در عصر رقابت پایگاه‌های اینترنتی جمعی از جوانان عاشق و هنرمند با پشتوانه‌ای اعتقادی و معنوی گوشه‌هایی از تاریخ پرفراز و نشیب اسلام را به نمایش گذاشته‌اند. نمایشگاه از بعثت تا انتظار با همکاری هیأت رزمندگان اسلام استان کرمان و هنرمندان فرهنگسرای سرو در زمینی به وسعت ۴۰۰۰ متر مربع جنب مصلا‌ی بزرگ کرمان و برای مدت زمان نه ماه ساخته شده است. از ویژگی‌های این نمایشگاه عشق و علاقه و امید و توجه به نیاز جامعه و توجه به فرمایشات مقام معظم رهبری و استفاده مؤثر از زبان و بیان هنری و گرد هم آمدن بیش از یکصد نفر از عاشقان و هنرمندان جوان و ... می‌باشد.

نمایشگاه فوق‌جلوه‌هایی از زمان عصر جاهلیت تا عصر انتظار را به نمایش می‌گذارد. شایان ذکر است که نمایشگاه «از بعثت تا انتظار» تا پایان شهریور ماه ۸۳ به کار خود ادامه خواهد داد.



مدینه در ماتم

• سید حسین داکو زاده

• به همین سادگی

خیلی‌ها آمده‌اند، اما پیامبر (ص) دست زد به سینه‌ی همه‌ی آن‌ها زده است، او منتظر خواستگاری همسری است که خداوند برای دخترش انتخاب نموده است. علی با خفا و شرمندگی، خواسته‌ی خود را مطرح می‌کند، پیامبر بی درنگ می‌پذیرد و صدای هلهله‌ی شادی فرشتگان عرش را بر می‌کند علی بر عکس دیگر خواستگاران چیزی ندارد جز یک اسب، یک شمشیر، یک زره و شتری آنکش: پیامبر زره را برای مهریه انتخاب می‌کند و زندگی علی و فاطمه (س)، به همین سادگی شروع می‌شود.

• ازدحام ملاتک

این چند ساعت برای «اسماء» مثل هزار سال گذشته است. تمام غم‌های عالم در دلش خانه کرده‌اند. اشک هم، یک آن، امانش نمی‌دهد، نمی‌داند اگر بانویش جواب ندهد، پاسخ بچه‌ها و علی را چه بدهد، بانویش به او فرموده است: «ساعتی مرا در حجره تنها بگذار و بعد مرا صدا بزن، اگر جوابی شنیدی که هیچ وگرنه بسر عنویم علی را خبر کن و بدان من به دیدار پدرم نائل گشتم‌ام.»

حالا ساعتی از آن زمان گذشته است. قدرتی در زانوان اسماء نمانده که بتواند از جا بلند شود، انگار صدای ازدحام ملاتک را می‌شنود، با همه‌ی توانش بلند می‌شود، باز کوبه امانش نمی‌دهد. نزدیک می‌شود و بانویش را صدا می‌زند «ای دختر رسول خدا، ای دختر بهترین خلق روی زمین، ای دختر کسی که در شب معراج به مرتبه‌ی قاب قوسین او ادبی رسیده است.»

جوابی نمی‌شنود، رو پوش را کنار می‌زند سیمای نورانی فاطمه (س) دیگر رنگ زمینی ندارد. دوباره، اشک مهران چشمان اسماء می‌شود و امانش نمی‌دهد. اسماء صورت بانویش را عرق بوسه می‌کند و می‌گوید: «بانوی من! سلام اسماء را به پدر بزرگوارت، رسول الله (ص) برسان.»

حالا چگونه علی را خبر کند، خدا می‌داند در دل اسماء چه می‌گذرد.

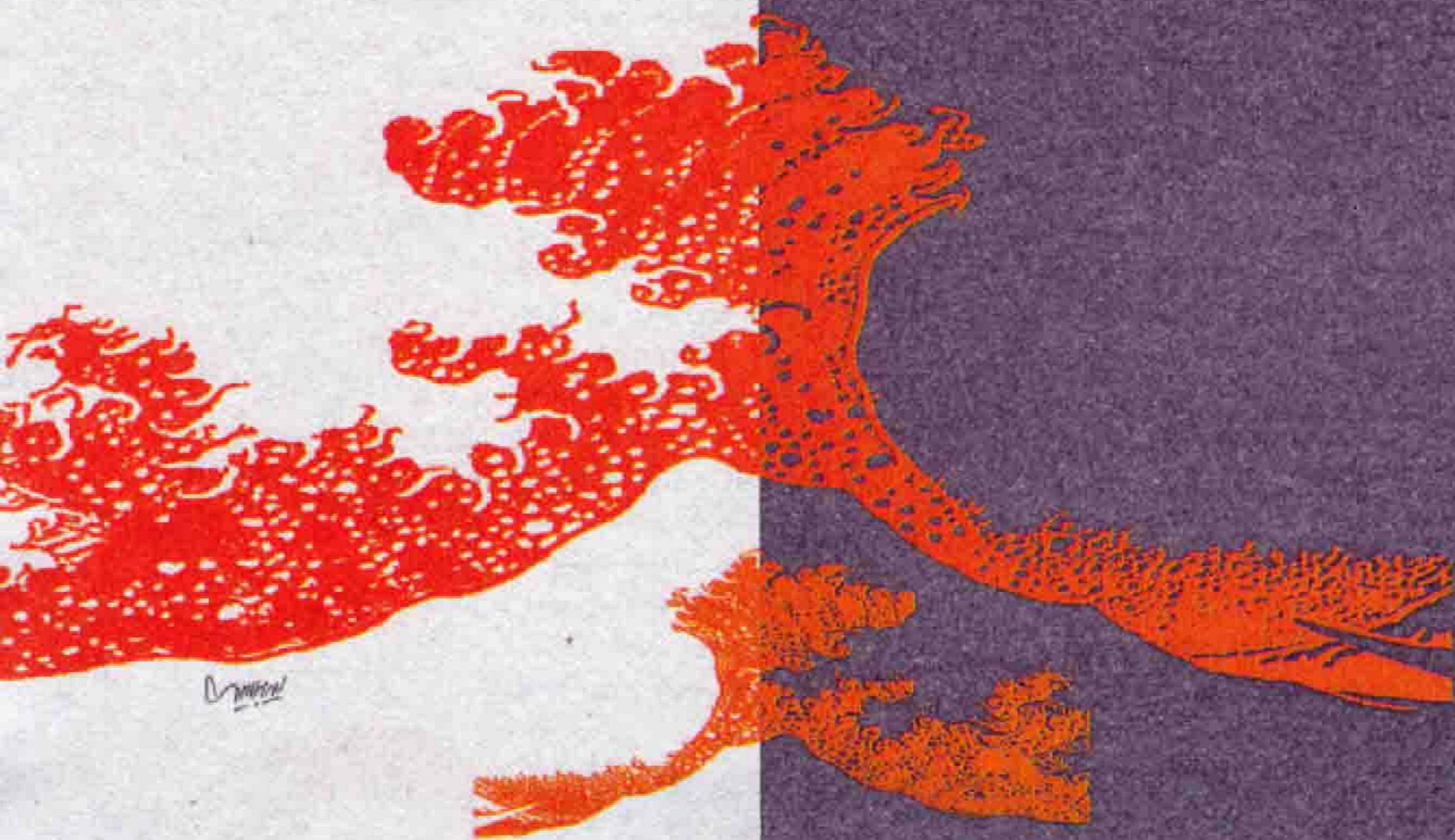
• گریه‌ی خورشید

هسته چیز طبق خواسته‌ی زهرا (س) انجام شده است، غسل و کفن و دفن همه در شب و بدون حضور دشمنان بچه‌ها هم دیگر گریه نمی‌کنند، یعنی اشکی ندارند که بیفشانند. با استین‌های خیس گوشه‌ای ایستاده‌اند و غریبانه پدر را تماشا می‌کنند. علی آخرین مشت خاک را روی قبر می‌ریزد، اما بعضی که مدت‌ها بود در حاشیه‌ی خویشتن داری دلش پنهان بود، فوراً می‌کند، چاره‌ای جز گریستن نمی‌بیند. می‌بارد و می‌بارد تا تمام وسعت سیمای غم زده‌اش را باران می‌شوید. نمی‌داند چه کند، به که پناه برد، زهرا! حامی تمام بقایقش، امید و روشنی دلش و بادگار پیامبرش

را از دست داده است. از جای بر می‌خیزد، تصویر روشن مزار پیامبر (ص) در چشمانش خانه می‌کند. از همان رو به رو سلام می‌کند: «السلام علیک یا رسول الله» و باز کوبه امانش نمی‌دهد، یاد فاطمه (س) افتاده است، همان طور که هر وقت فاطمه را (س) می‌دید یاد پیامبر (ص) می‌افتاد.

ای پیامبر! سلام من و دردناکات را بپذیر او حالا از همه زودتر به تو ملحق شده است، همانطور که به او وعده داده بودی، انا من چه؟ من که دیگر قوتی در خاطر زانوانم نمانده است چه؟ من که دیگر کسی نمانده که غربت بی نهایتم را با او قسمت کنم چه؟ در دلم جراحی جای گرفته است که انکار خوبایه‌های تمام رخم‌های جهان از آن سرچشمه می‌گیرد. در سینه‌ام اندوهی خانه کرده است که پهنه‌ی سینه‌ی تمام عالمیان تحمل نرزدای همراهی آن را ندارد، به خدا شکایت می‌برم از خوردسالی این جدایی و از او صبر طلب می‌کنم و می‌دانم که این درد را با تمام وسعت آن تحمل خواهم کرد، چرا که در رفتن تو، خود را آزموده‌ام. اما دخترت حرف‌های زیادی برای گفتن دارد، حرف‌هایی که حتی در خلوت میان من و خود به زبان نیاورد، انا برای تو خواهد گفت از سایه‌ی ظلمی که بعد از رفتنت بر سر ما افتاده است، او حرف‌های زیادی برای گفتن دارد و من رنج‌های زیادی برای کشیدن.





اورازینب بخوانید

• سید حسین ذاکر زاده

۶ سال از هجرت پیامبر گذشته است و حالا خانه‌ی فاطمه و علی (علیهما السلام) با حضور این فرزند رنگین‌تر شده است. شادی‌ای که با تولد این دختر به خانه رجوع کرده، غم‌های شهیدان احد را کم رنگ کرده است. پیامبر (ص) آمده است تا نوزاد تازه شکفته‌ی زهرا را ملاقات کند.

- کلم را چه نام نهاده‌اید؟

- خدا بهتر می‌داند که بر پیامبر پیشی نگرفته‌ایم و منتظر نظر شما بوده‌ایم؛ همان طور که برای دیگر نوگلان شما، همین گونه عمل کرده‌ایم.

پیامبر (ص) نوزاد را به سینه می‌چسباند. لحظاتی غرق سیمای او می‌شود و بعد قطرات اشک، مهمان مهربانی صورتش می‌شود. نگرانی و سؤال در چشمان مادر موج می‌زند. - ای رسول خدا! آیا حضور فرزندم شما را نگران و غمگین کرده است یا...؟

نگاه پر معنا و چشمان مرطوب علی (ع) جواب فاطمه (س) را می‌دهد.

حالا نوبت نام‌گذاری شده است، چشم‌ها لب‌های پیامبر را مرور می‌کنند و منتظر نظر الهی اویند و او خود منتظر پیغام الهی.

مژده! نام فرزندم از طرف خدای رحمان هدیه شد. از این به بعد او را زینب بخوانید چرا که او زینت پدر است.

و زینب رزمه‌ای دیگر شد برای نجوای فرشتگان.

در شما را بچون را درم که
 لپچاهم بچون انقاز
 ...
 ای محمناستای اهل
 ...
 درم را چه از جنت برو
 ...
 درم بچون بچون
 ...
 ای محمناستای اهل
 ...
 درم را چه از جنت برو
 ...
 درم که وصیت برادر
 ...
 انقاز افتاد و از عمر
 ...
 ای اهل شو داشت
 ...
 درم را چه از جنت برو

• انتخاب افراد مؤمن، مصمم و مقاوم به عنوان سفیر

امام حسین (ع) می دانستند که یکی از ابزارهای راهبردی دشمن در خنثی نمودن نهضت، به دست آوردن اطلاعات مفید از موقعیت رده‌های تأثیرگذار نهضت و شناسایی مرتب‌ترین کلیدی نهضت است، تا از این طریق فرآیند تبادل اطلاعات بین امام و مرتب‌ترین، مخدوش گشته، زنجیره‌ی ارتباطی نیروها کور گردد. از این رو حلقه‌های واسط نهضت، یعنی سفرا و پیک‌های اطلاعاتی را، از میان نیروهایی برمی‌گزید که علاوه بر ایمان راسخ به آرمان‌های امام و توان مقاومت در مقابل مضایق (و شکنجه‌های دوران اسارت در صورت دستگیر شدن)، با بهره‌گیری از کیاست مکتبی، فرصت‌های سوخته را بازسازی کنند و روشنگر افکار عمومی باشند. انتخاب سفیران سرفراز: شهید قیس بن مسهر صیداوی و شهید عبدا... بن یقطر در

- ای مردم! حسین فرزند علی (ع) بهترین بندگان خداست. او فرزند فاطمه (س) و رسول خداست و من فرستاده‌ی او به سوی شما هستم. من در محل حاجز از او جدا شده و به سوی شما آمده‌ام.

سپس، این زیاد را لعنت کرد و به امیرالمؤمنین علی (ع) صلوات فرستاد. این زیاد از شدت خشم دستور داد تا آن مجاهد آگاه و جان بر کف را از بام قصریه زمین افکندند و بدین ترتیب دومین سفیرسینه سرخ حسین (ع) نیز به شهادت رسید.

اطلاع رسانی قیس بن مسهر از فراز منبر، که مردم را از مسیر حرکت امام، با خبر ساخته بود به سرعت در جامعه‌ی کوفه انعکاس یافت. از زمان سرکوب جنبش مسلحانه‌ی مردم کوفه به رهبری مسلم بن عقیل (ع) عده‌ای از مجاهدین، زندگی مخفیانه داشتند تا به دام مأموران حکومتی یزید نیفتند. آگاهی آنها از مسیر حرکت امام حسین (ع) موجب شد تا علی رغم حکومت نظامی حاکم بر کوفه، با

مانند حلقه‌های زنجیر به هم متصل باشند. نیروهای آبدیده در آزمون شرف و افتخار باید سربلند بیرون آمده، با الهام از «ان الحیاة العقیدة و الجهاد» مصلحت مکتب و منویات پیشوا را بر مال و جان خود مقدم بدانند. حضور نیروهای مردد و ناستوار به انگیزه‌های مختلف، از جمله مال، مقام، افتخار، اشتها و ... در تشکیلات مکتبی، مقدرات نهضت را دست خوش آسیب جدی ساخته، توان انقلابی نهضت را از درون متلاشی می‌کند. از یاد نباید برد که حضور نیروهای ناخالصی مانند اشعث بن قیس، چگونه جبهه‌ی یاران امام علی (ع) را به شدت دچار انفعال کرده و مجاهدان جان بر کف جبهه‌ی جمل و صفین را در مقابل ناملایمات کوران مبارزه آسیب‌پذیر ساخته بود تا جایی که برای توجیه روحیه‌ی استحاله گرا و جنگ گریز خود، در زمستان، سرما را بهانه می‌کردند و در تابستان گرما را، گویی بر چهره‌ی زعفرانی آنها غبار مرگ افشانده‌اند و در چشم‌های



جلوه‌های رفتاری امام حسین (ع) در عرصه‌ی مدیریت

• دکتر غلامرضا رحمدل (بی‌جی اهل قلم) بخش دوم

سمت رابطین تبادل اطلاعات نهضت بین امام و شیعیان کوفه، در همین راستا بوده است، مرحوم سماوی، مؤلف اثر ارزشمند «ابصار العین فی انصار الحسین» در معرفی شهید قیس بن مسهر با انعکاس گوشه‌هایی از محاکمه‌ی قیس بن مسهر در بیدادگاه ابن زیاد، تصویری از کیاست مکتبی این سفیر آگاه را در استفاده از فرصت‌های نیمه سوخته بیان می‌نماید. (۱)

این زیاد پس از دستگیری قیس بن مسهر، خطاب به این مجاهد می‌گوید: - نامه‌ی حسین را چه کار کردی؟ - آن را پاره کردم.

- حسین نامه را برای چه کسانی نوشته بود؟ - نمی‌دانم.

سپس ابن زیاد می‌گوید: اگر از محتوای نامه به من خبر نمی‌دهی، پس به منبر برو و حسین را دشنام ده.

قیس بالای منبر می‌رود، او تصمیم گرفته است تا از فرصت به دست آمده، برای اطلاع رسانی به نفع نهضت، حداکثر استفاده را بنماید و مردم را از حرکت امام آگاه کند، پس روی به مردم می‌کند و می‌گوید:

بهره‌گیری از کیاست مکتبی و تجارب جهادی، ره کوره‌های خطر را در نوردیده و خود را در دشت‌های بین مدینه و عراق به حسین (ع) برسانند. چنان که، نافع بن هلال بجلی، فرمانده یگان تیرانداز سپاه امام حسین (ع) در روز عاشورا، اسب خود را به هم‌رزم دیگر خود عمرو بن خالد صیداوی سپرد و خود، پیاده از روی نشانه‌هایی که قیس بن مسهر داده بود، به سوی حسین (ع) حرکت کرد و نرسیده به منطقه‌ی دو حُسم (محل تلاقی سپاه امام با سپاه حرا) به کاروان امام رسید. متعاقب آن، عمرو بن خالد صیداوی نیز در حالی که اسب هم‌رزم خود نافع را یدک می‌کشید، همراه با چند رزمنده‌ی دیگر در محل عذیب هجانات، به کاروان امام پیوست.

• بر خورد با عناصر مردد و چهره‌های آسیب‌پذیر

شفاف سازی جبهه‌ی نبرد و آزاد سازی تشکیلات نهضت از عناصر مردد و آسیب‌پذیر، یکی دیگر از خلاقیت‌های مدیریتی امام بود. امام، می‌دانست که در یک تشکیلات آرمان خواه و مکتبی، عناصر تشکیلات باید

وحشت دمیده‌ی آنها شرنگ مرگ چشانیده‌اند. (۲)

در تشکیلات آرمان گرا و مکتبی، انگیزه‌ی نیرومند و هدف آگاهانه و شفاف، دو ضلع اصلی راهنمای عمل می‌باشند. هدف باید صرفاً الهی باشد و از هرگونه زواید غیر توحیدی پاکسازی شده باشد. از این رو وقتی یکی از سربازان مجروح سپاه پیامبر، در جنگ بدر، هدف از ورود به جبهه‌ی اسلام را دفاع از خاک وطن خود، اعلام کرده بود، پیامبر (ص) او را از زمره‌ی شهدا خارج دانسته و فرموده بود که او رنگ بهشت را نخواهد دید و جهنم در انتظار اوست (۳) و شاعری مسلمان در رجزی حماسی، سروده است: ما در دفاع از نژاد، هر لشکری را در هم می‌گوییم. پیامبر شعر او را اصلاح نمود و به آن سمت و سوی توحیدی بخشید و فرمود: «بگو ما در دفاع از دین هر لشکری را در هم می‌گوییم». (۴)

ادامه دارد.

پی نوشت‌ها:

۱- سماوی، ابصارالعین فی انصار الحسین، ص ۶۵
 ۲- خطبه‌ی ۲۴ نهج البلاغه.
 ۳- رسول جعفریان، سیره‌ی رسول خدا (ص)، ص ۴۶۸.
 ۴- همان، ص ۴۶۹.



نوجوان حیاط



در این شماره می‌خوانید :

- شعر: بی فاطمه (س)
- شما قضاوت کنید
- داستان: از مدینه تا شام
- معرفی کتاب: آیین هیأت داری.
- جدول با جایزه
- کبوترهای خیمه

بی فاطمه (س)

• حسن بیاتانی

دختری در خانه بیدار است
درد دل‌ها می‌کند با ماه
می‌رسد زخمی‌تر از یک زخم
حیدر بی فاطمه از راه

فاطمه! با مهر خود بردار
بار غم از دوش من امشب
بغض‌ها راه سخن بسته
جای من گو پاسخ زینب

با نگاهی می‌زند زینب
شعله‌ها بر تار و بر پودم
می‌خورد چشمم به میخ در
کاش پهلوی تو می‌بودم

مثل یک شب، لیک بی مهتاب
یا که مثل سینه‌ای پر آه
خانه‌ی بی فاطمه تاریک
خانه‌ی بی فاطمه جانگاہ

خانه‌ی بی فاطمه جایی است
توی شهر بی رسول‌الله
انتهای کوچه‌ای باریک
خانه‌ای با رنگ دود و آه

خانه‌ی بی فاطمه دلگیر،
دارد اما سایه‌ی مولا
حیدر بی فاطمه، لیکن...
حیدر بی فاطمه اما...

می‌رسد چون کوه غم از راه
از همان راهی که می‌دانی
می‌رسد مردی ولی خسته
خسته از یک راه طولانی

با دلی بشکسته می‌آید
بی رمق، بی قوتی در پای
می‌گذارد گام در خانه
خانه‌ی بی فاطمه! ای وای!

فاطمه! بنگر منم حیدر
چون همیشه باز کن در را
راستی! این در چرا خونی است؟
ای در و دیوار، کو زهرا؟

شما قضاوت کنید!

شاید شما هم به مواردی مشابه برخورد کرده باشید نظرتان درباره پنج برداشت زیر چیست؟ خوشحال می‌شویم قضاوتتان را درباره‌ی قضاوت این بچه‌هیاتی‌ها برای ما بنویسید.

بچه‌هیاتی

■ ■ ■ ■ ■ برداشت پنجم

- حاج آقای تهرانی را دیدی
توی تلویزیون
- آره، آره، خیلی تعجب
کردم.
- من هم باور نمی‌کردم،
حاج آقا را چه به روانشناسی.
- دکترا داره، من فکر
می‌کردم، آخوندها فقط بلدند
روضه بخوانند.

■ ■ ■ ■ ■ برداشت چهارم

- عجب آدم‌هایی پیدا
می‌شوند! آقاها آمده بود
هیأت می‌گفت: «چرا صدای
بلند گویتان این همه بلند
است. ما مریض داریم!» انکار
وقات و میلاد سرشان
نمی‌شود!

■ ■ ■ ■ ■ برداشت سوم

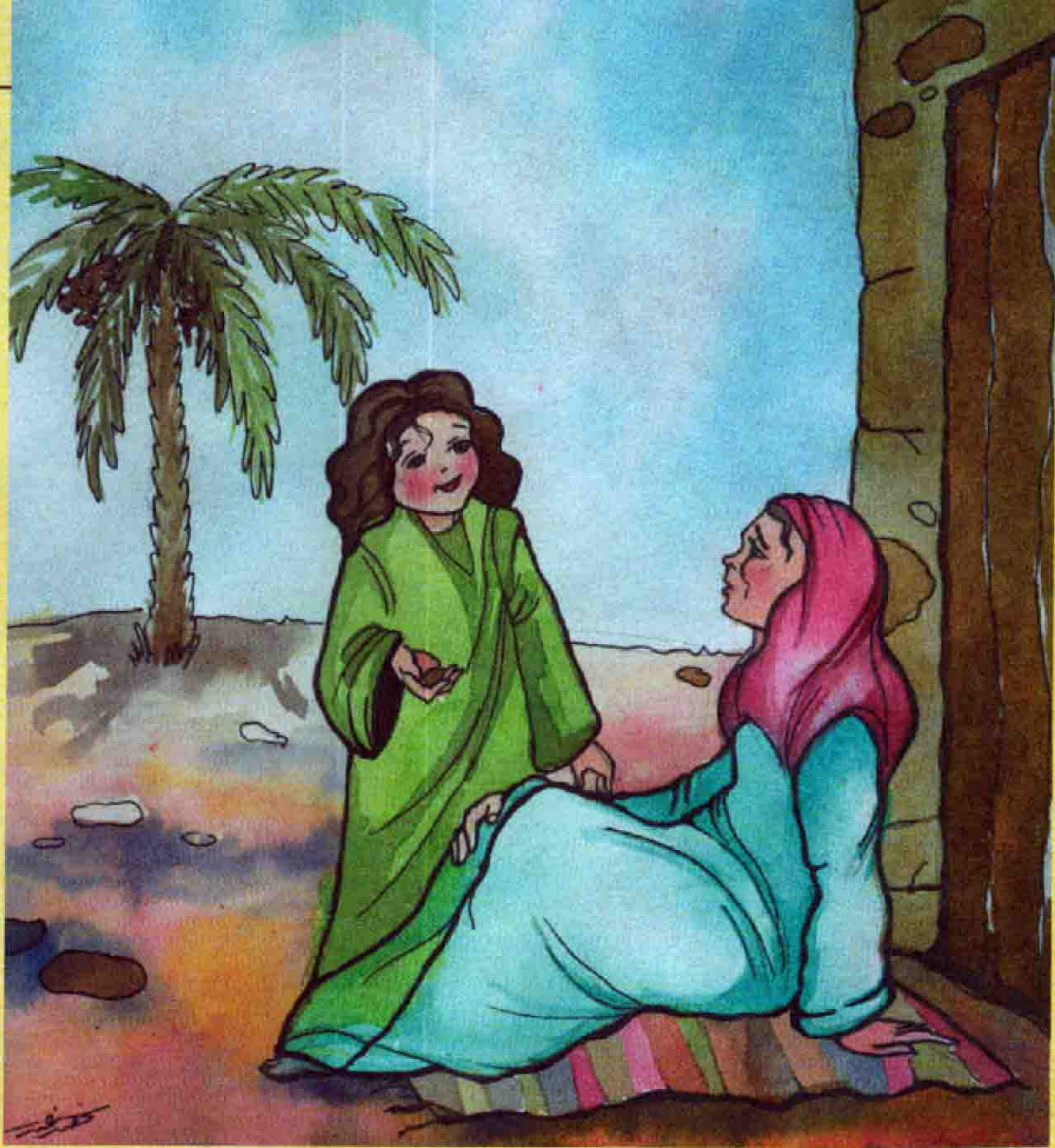
- باور می‌کنی! یک
سؤال تاریخی از حاج آقا
پرسیدم بلند نبود؟!
- خالی نبند!
- باور کن، حمید و
غلام هم بودند! ازشان
پهرس.

■ ■ ■ ■ ■ برداشت دوم

- حالا چرا طرفدار این
تیم هستی؟
- خب، حسین بلبل،
مداح هیأت‌مان طرفدار این
تیم است، خیلی با حال
می‌خواند، تا حالا دو سه تا
سبک جدید آورده.

■ ■ ■ ■ ■ برداشت اول

- بچه‌ها، بچه‌ها
نمی‌دانید امروز چی دیدم؟
- چی
- حاج آقا! امام جماعت
مسجد!
- حاج آقا!
- آره، توی بازار خرید
می‌کرد، داشت پیاز و سیب
زمینی می‌خرید!



از مدینه تا شام

محدثه رضایی

که رفته ایم گفته است که کاری نمی تواند برابم بکند. موهایم را که سیخ سیخ آمده روی پیشانی ام عقب می زنم و روسری ام را می کشم جلو. پاهایم تند و تند می دوند، می ایستند و از نخل بالا می روند...

وقتی می آیم توی کوچه، از بچه ها خجالت می کشم و روسری ام را روی صورتم می کشم. آخر مادرم بغلم کرده است. بابا خوشحال تر از همیشه است. وقتی می پرسم: «کجا می رویم؟» می خندد و می گوید: «یک جای خوب!» صورتم را می چسبانم به گردن مادر، بچه ها دوباره رفته اند بالای نخل و بعضی هاشان دارند دنبال هم می دوند. صدای جیرینگ جیرینگ خلخال دخترها در گوشم می پیچد. سرم را بلند می کنم و یواشکی نگاهشان می کنم. همان دختری که دیروز بهم خرما داد، دستش را برابم تکان می دهد. با خجالت سرم را تندی برمی گردانم. بابا هنوز دارد می خندد، دست های بزرگش را جلو می آورد و لبم را می کشد.

می دویدم که دست هیچ کس بهم نرسد، اما من حتی نمی توانم راه بروم، پاهایم فلج است. اصلاً نمی توانم پاهایم را تکان بدهم. مادرم می گوید: «وقتی که خیلی کوچک بوده ام مریض می شوم و به خاطر آن مریضی پاهایم فلج می شود.»

خرمای باقی مانده را می گذارم توی دهانم. بر خلاف خرمای قبلی که هسته نداشت، این یکی هسته دارد. باز به بچه ها نگاه می کنم این بار فقط پاهایشان را می بینم، پاهایم دارند تند و تند به این طرف و آن طرف می دوند، از نخل بالا می روند و... پاهای دخترها و پسرها مثل هم است، سیاه و حاکی! فقط بعضی از دخترها وقتی می دوند، خلخال پاهایشان جیرینگ جیرینگ صدا می کند. هسته های خرما را از دهانم بیرون می آورم و دیوار رو به روی را نشانه می گیرم. هسته های خرما به دیوار نمی رسد، می افتد درست وسط کوچه. پای یکی از بچه ها آن را سر می دهد طرفی دیگر، گاش پاهای من خوب می شد و می توانستم پا به پای شان بدم و از نخل وسط کوچه بالا بروم. اما حیف که پیش هر طبیبی

بیشتر بچه ها رفته اند بالای نخل وسط کوچه و تند و تند خرما می خورند. چندتایی هم می دنبال یک دیگر می دوند. دامن پیراهن های بلندشان مرتب به این طرف و آن طرف چرخ می خورد. نشسته ام روی گلیم کوچکم که مادرم هر روز می اندازد جلوی در خانه تا بنشینم روش! آخر توی خانه حوصله ام سر می رود. اما توی کوچه بازی بچه ها را نگاه می کنم. یکی از بچه ها از نخل پایین می آید و می دود طرف من. موهای بلند و سیاهش که روی شان هایش پخش شده، تکان می خورد دو تا خرما توی دستش است می گوید: «برای تو چیده ام.» خرما را می گیرم و با خوشحالی می خندم و او دوباره می دود می رود بالای نخل. موهای بلند و سیاهش تکان تکان می خورد. یکی از خرماها را می گذارم توی دهانم و بچه هایی را که بازی می کنند نگاه می کنم. همگی شان دارند دنبال یک نفر می دوند. اگر من به جای او بودم، آن قدر تند

از مادرم می‌پرسم: «این جا کجاست؟»
می‌گوید: «این جا خانه‌ی دختر پیامبر و همسرش علی است.»

این را که می‌شنوم خیالم راحت می‌شود، آخر تعریف خوبی هایشان را از پدر و مادرم شنیده‌ام. آقای مهربانی رو به روی مان نشست است. این را از لبخند هایش می‌فهمم. وقتی آمدیم تو با خوشحالی با پدر احوال پرسید کرد و بعد به من لبخند زد. می‌خواهم از مادرم بپرسم: «چرا این جا آمده‌ایم؟» اما چیزی نمی‌گویم.

آقای مهربان دوباره بهم لبخند می‌زند و با دستش اشاره می‌کند به کاسه‌ی خرما که جلومان است. به مادرم نگاه می‌کنم. مادر لبخندی می‌زند و می‌گوید: «بردار!»

یک دانه خرما بر می‌دارم و می‌گذارم توی دهانم، چه قدر شیرین است! خیلی خوشمزه‌تر از خرماهایی که دیروز آن دختر از نخل وسط کوچه‌مان چید و به من داد. می‌خواهم از مادرم بپرسم: «چرا مزه‌ی این خرماها با بقیه‌ی خرماهایی که تا حالا خورده‌ام فرق دارد؟» اما آقای مهربان دارد نگاه می‌کند، برای همین خجالت می‌کشم. بابا که چهار زانو کنار من و مادر نشسته و تا به حال ساکت بوده است، دست هایش را به هم گره می‌کند و می‌گوید: «یا علی! شفای دختر مرا از خدا بخواهید...». هنوز حرف بابا تمام نشده است که پسر نوجوانی از در اتاق می‌آید تو و سلام می‌کند. لبخندش مثل لبخند آقای مهربان است. صورتش هم عین صورت اوست. مادرم آهسته می‌گوید: «او حسین است.»

آقای مهربان به او می‌گوید: «پسرم! دست بر سر این کودک بگذار و شفای او را از خدا بخواه!» پسر می‌آید به طرفم. خجالت می‌کشم و روسری‌ام را می‌کشم جلو و می‌چسبم به مادرم. مادرم می‌گوید: «دخترم! او پسر امام است. ببین چقدر مهربان است!»

روسری‌ام را بالاتر می‌کشم. پسر آقای مهربان دستش را می‌کشد روی سرم. بعد از مدتی دستش را بر می‌دارد و بهم لبخند می‌زند. یک مرتبه صدای پدر و مادرم بلند می‌شود: «پاشو! پاشو! تو می‌توانی راه بروی!» با تعجب به پاهایم نگاه می‌کنم. انگشت شستم را تکان می‌دهم و سرم را بلند می‌کنم. آقای مهربان و پسرش با نگاهشان می‌گویند: «پاشو دختر جان! پاشو! تو می‌توانی راه بروی!» آرام از روی زانوی مادرم بلند می‌شوم. صدای گریه‌ی پدر و مادرم بلند می‌شود. شانه‌های پدرم می‌لرزد. آرام آرام دور تا دور اتاق راه می‌روم و به پسر آقای مهربان نگاه می‌کنم. پدر و مادرم بلند می‌شوند. پدرم دو تا دستش را بالا گرفته و مرتب می‌گوید: «خدا را شکر! می‌رود جلو و دست آقای مهربان و پسرش را می‌بوسد.»

دوست دارم جلوتر از پدر و مادرم از خانه بزنم بیرون و تا دم خانه‌مان یک نفس بدوم و فریاد بزنم: «بچه‌ها! من می‌توانم راه بروم، می‌توانم راه بروم! می‌توانم از نخل وسط کوچه‌مان بالا بروم! پسر آقای مهربان مرا شفا داد! حسین مرا شفا داد.»

به خرابه که می‌رسم صدای گریه‌ی بچه‌های کوچکی به گوشم می‌رسد. خودم هم نمی‌دانم چرا

همیشه از صدای گریه‌ی بچه‌ها غصه‌ام می‌گیرد. نزدیک تر می‌روم و اسیران را می‌بینم. یک عده شان زانو به بغل گوشه‌ای نشسته‌اند و به دیوارهای خرابه تکیه داده‌اند. دقت که می‌کنم، می‌بینم که به جایی خیره شده‌اند، جا می‌خورم در گوشه‌ی خرابه نیزه‌ای را توی خاک فرو کرده‌اند؛ بالای نیزه سر بریده‌ی مردی است. چشم‌هایم را می‌بندم و بلافاصله باز می‌کنم و دوباره به اسیران نگاه می‌کنم. سر و رویشان خاک آلوده است و گونه‌های بیشترشان کبود شده است. نگاهم را به دنبال بچه‌هایی که ناله‌شان خرابه را پر کرده می‌گردانم. همه‌شان دور خانمی را گرفته‌اند و ناله می‌کنند. مشک آب و نان‌هایی که در دستمال پیچیده‌ام از زیر چادر بیرون می‌آورم. می‌روم جلوتر و آن خانم را صدا می‌کنم. آن زن، یکی از بچه‌ها را که صورتش از اشک خیس است می‌بوسد و زمین می‌گذارد و به من نگاه می‌کند. مشک آب و دستمال نان را می‌گیرم طرفش. چشم‌های خسته‌اش غمگین‌تر می‌شود. تحمل نگاه غمگینش را ندارم. نمی‌دانم چرا این قدر نگاهش برآیم آشناست. با خودم فکر می‌کنم که این نگاه را قبلاً کجا دیده‌ام. با صدایش به خودم می‌آیم: «ای زن مگر نمی‌دانی صدقه بر ما حرام است؟»

سرم را بلند می‌کنم و سریع می‌گویم: «نه این صدقه نیست. نذری است. نذر کرده‌ام برای رسیدن به آرزویم به هر اسیری که می‌رسم آب و غذا بدهم.» این را می‌گویم و ساکت می‌شوم. دوباره یاد آن روزها افتاده‌ام. یاد آن روزهای گذشته که می‌افتم احساس مطبوعی در دلم احساس می‌کنم. مخصوصاً آن روز! همان روزی که هی از پدر و مادرم می‌پرسیدم کجا می‌رویم؟ و آن‌ها جواب می‌دادند: «یک جای خوب!».

دوست دارم خاطره‌ی آن روز را برای این خانم خرابه نشین تعریف کنم. تا به حال برای خیلی از مردم تعریف کرده‌ام. بچه‌ها ساکت شده‌اند. دیگر آه و ناله نمی‌کنند. هر کدام تکه نانی به طرف دهان برده‌اند. رو می‌کنم به خانم خرابه نشین و می‌گویم: «مدت‌هاست که به شام آمده‌ام و این جا زندگی می‌کنم. قبلاً در مدینه زندگی می‌کردم. دختری کوچکی بودم، پاهایم فلج بود، به طوری که همه‌ی طبیبان از معالجه‌ام ناتوان بودند؛ اما می‌دانید...» به این جا که می‌رسم بی اختیار چشمانم پر از اشک می‌شود. می‌دانید حسین بن علی مرا شفا داد. حالا مدت‌هاست که به شام آمده‌ام و از عزیزانم مخصوصاً او خبر ندارم. آه بلندی می‌کشم و ادامه می‌دهم: «ایام جوانی دارد تمام می‌شود. دوست دارم برای یک بار هم که شده عزیزانم را، خصوصاً او را که شفا داد زیارت کنم، برای همین نذر کرده‌ام و نذری‌ام به خاطر این است.» این‌ها را می‌گویم و تند و تند اشک می‌ریزم. آرزو می‌کنم یک بار دیگر به آن روزها برگردم. روزهایی که می‌رفتم خانه‌ی حضرت علی و فاطمه. اشک‌هایم را به لبه‌ی مقنعه‌ام پاک می‌کنم و به چهره‌ی آن خانم نگاهی می‌اندازم. چهره‌اش غرق اشک است. خیلی تعجب می‌کنم می‌پرسم: «چه شده که شما هم به گریه افتاده‌اید؟» میان گریه می‌گوید: «ای زن! آرزوی تو برآورده شد، همان سری که به نیزه است، سر برادر من حسین است و این اسیران

همسر و فرزندان اویند.» این را که می‌شنوم، پاهایم سست می‌شود و دیگر چیزی نمی‌فهمم. به هوش که می‌آیم می‌بینم سرم روی زانوی آن خانم است، آبی که به صورتم پاشیده است از گونه‌هایم چکه چکه می‌لغزد روی گردنم. سرم روی زانوی آن خانم است. هنوز چهره‌اش پر از اشک است، او دختر پسر آقای مهربان است.



جدول باجایزه

	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	افقی ←
۱					■					عمودی ↓
۲				■		■				
۳	■	■					■	■		
۴					■					
۵					■					
۶										
۷	■	■					■	■		
۸				■		■				
۹					■					

• عمودی:

- ۱- شیون - خاتم پیامبران
- ۲- دست - نام یکی از سیارات منظومه‌ی شمسی - مخفف و اگر
- ۳- رطوبت - روز - انتها
- ۴- برقرارکردن حق
- ۵- قلب - پهلوان
- ۶- جنگی در زمان امام حسن (ع) که ۷۰ نفر از حافظان قرآن در آن شهید شدند.
- ۷- خشکی - آخرین مرحله‌ی کشاورزی - مادر
- ۸- حرص و طمع - آن را به زور از حضرت زهرا (س) گرفتند - همراه
- ۹- مخفف آسمان - مؤذن پیامبر (ص)

افقی

- ۱- ام المصائب - قمر بنی هاشم
- ۲- اولین بشر - جنگ
- ۳- اولین شهید محراب
- ۴- امام حسین (ع) با او بیعت نکرد - محل دفن
- ۵- مادر بشر - از گندم بدست می‌آید
- ۶- نوعی پارچه - کاروان
- ۷- بیابان بی آب و علف
- ۸- مرگ - پدران
- ۹- واحد پول امارات - کامل شدن

•••

برنده‌ی جدول شماره ۲ و ۴ به قید قرعه آقای مصطفی ضابط از قم



• معرفی کتاب

نام کتاب: آیین هیأت داری
(از مجموعه دوست دانا شماره ۴)
نویسنده: سید محمد سادات اخوی
ناشر: دانا
مشخصات: ۱۶ صفحه پالتویی
قیمت: ۳۰۰۰ ریال

کتاب آیین هیأت داری، کلی حرف های بچه هیأتی دارد، همراه با تصاویر و طرح های ساده و در عین حال پر معنی. تصاویر و طرح هایی که در عین ساده بودن با موضوع هر بحث کاملاً مرتبط است و باعث درک بهتر موضوع می‌گردد. این کتاب در واقع مجموعه‌ای است از توصیه‌ها و پیشنهاداتی به هیأتی‌ها برای برگزاری بهتر مجالس. آقای سادات اخوی حتماً افتخار می‌کند که زبان کتابش قابل استفاده برای نوجوانان هیأتی هم هست.

• کبوترهای خیمه

ندا صادقی (تهران) - حمد الله علوی (قم) - زهرا دولتی شهید (قم)
محمد سلامت (تفت) - ایوب قنبری (مهران) - محسن و محمد مهدی زاده، فریده توکلی، مریم هنرپیشه، حسین توکلی (کاشان) -
؟ (شیروان) - مهدی طیبی شمالی (نور آباد ممسنی) - زهرا ترابی (بابل) - سیده سعیده افشین مریم حسینی (لا-هیجان) - سید ابراهیم و سید اسماعیل شریف (شیروان) - حسین جلالی (دشت آزادگان) - مژگان هادی زاده (رشت) - میلاد و مهران پور محبی (ورامین) - ؟ (کاشان) - فاطمه کول (یزد) - روح الله بابایی (کاشان روستای سن سن) - فضل الله آقا بابایی (شهر کرد بن) - احمد بابایی (کاشان روستای سنسن) - محبوبه فرزین (یزد) - فرامرز جرکانی (ساری) - غلامرضا تقی زاده (تهران) - طاهره طبری (قم) - احمد و فاطمه ترابی (قم) - حمیرا، محمد طه و مصطفی بابایی (تهران) - امته آرون (اهرم) - فاطمه رضا زاده (شهر کوار) - مجید و احد سوار (تبریز)

رو به خلیفه گفت: «پاسداری از سرحدات اسلام برای من خوش تر است از ماندن در مدینه».

خلیفه به دوستش نگاه کرد؛ او به بلال خیره شده بود و لب می‌گزید. «بلال» ادامه داد: «می‌خواهم باقیمانده‌ی عمرم را سریاز باشم».

بلال بازگشته بود. هراسان، پریشان، چهره بر افروخته. از دور، نخل‌های مدینه را دیده بود. لحظاتی همه چیز را فراموش کرده بود؛ به گمانش پیامبر در مسجد است، با آن نگاه‌های مهربان و هر کس داخل می‌شود، لبخندی هدیه‌اش می‌کند.

- بلال! چه قدر دربارهی من جفا می‌کنی؟

رویای چند شب پیش به یادش آمد؛ رعمشه‌ای دوباره در تنش پیچید. پا تند کرد. کوچه پس کوچه‌های مدینه؛ آشنا بود و غریب. هر چه نزدیک تر می‌شد قلبش تندتر می‌زد. نمی‌خواست باور کند مدینه‌ی بدون... نه! مدینه، بدون پیامبر نیست... او آن جاست، نگاه کن! آن جا بلال؛ آرمیده، بلال، خود را به روی مزار انداخت؛ بلال بود و مزار دوست و گریه و گریه... یا رسول الله سخت است مدینه‌ی بی تو، مردم باز یثربی شده‌اند، مردم باز...

ها؟ این بوی چیست؟ بوی کیست؟ رسول الله؟ نور چشمانم شما بید؛ بیایید! بیایید! بیایید که چه مشتاق دیدار شما بودم! بلال دو کودک را به آغوش کشید. بویید و بوسید و اشک ریخت. باز این رسول الله بود که در نهنش نقش بست؛ هنگامی که حسن و حسینش را به آغوش می‌کشید؛ می‌بویید و می‌بوسید. گریه‌ی بلال بیش تر شد.

بلال، آرام و آهسته از پله‌ها بالا می‌رفت.

- به چه فکر می‌کنی، بلال؟

- به هیچی.

- به هیچی؟!

- نه، ولی...

- تو که گفته بودی من مؤذن رسول الله بودم و بس! عهد بسته بودی که بعد از حبیبیت، دیگر اذان نگویی؟!

- آری؛ اما چه کنم که فاطمه از من خواسته است. گفته می‌خواهم یکبار دیگر صدای اذان تو را بشنوم.

-

- فاطمه، پاره‌ی تن پیامبر است. خود پیامبر گفت. خودم شنیدم.

پا بر آخرین پله که گذاشت مدینه، همه‌ی مدینه، زیر نگاهش بود؛ بر بام مسجد. ناگهان به یاد مکه افتاد. کعبه؛ بام کعبه؛ از آن بالا نگاه کرده بود. همه‌ی اهل مکه و سریازان اسلام را.

علی بر دوش پیامبر، عصای پیامبر در دستان او. یکی یکی، چند تا چند تا، بت‌های درون خانه سرنگون می‌شدند.

- الله اکبر... الله اکبر.

صدای بلال، در مقابل چشمان از حدقه در آمده‌ی کفار بر فراز مکه طنین افکند.

- الله اکبر... الله اکبر.

کاش کسی هم بود که بت‌های مدینه را می‌شکست.

- اشهد ان لا اله الا الله .

صدای بلال، دل کفار مکه را لرزاند.

- اشهد ان لا اله الا الله .

صدای بلال و دل منافقین مدینه....

انگار دوباره پیامبر برگشته. انگار مدینه، همان مدینه است. چهره‌ی خندان پیامبر، بازی‌های کودکانی حسن و حسین مقابل جدشان و علی. و بلال هر وقت که می‌دیدش قوتی در قلبش می‌ریخت، سلمان، مقدار، ابوذر... جایی برای دیگران نبود.

- اشهد ان محمداً رسول الله .

صدای شیون و ناله برخاست.

- اشهد ان محمداً رسول الله .

مدینه می‌لرزید. این چه ولوله‌ای است؟ از در و دیوار اشک می‌ریزد؛ چه خبر است؟! در خانه‌ی علی باز شد. این حسن و حسین هستند که با شتاب بیرون می‌دوند.

- چه شده است ای نور چشمان من!

- بس کن بلال! دیگر اذان نگو؛ مادرمان فاطمه....

□□

اذان آخر

• علی مهر





• بوی غربت

(به بهانه‌ی هتک حرمت عتبات عالیات)

«مبادا غافل شوی و بینگاری که زمان بر تو وفا خواهد کرد و نخواهی مرد؛ نه، زمان بر هیچ کس وفا نمی‌کند، اما با این همه، زمان بر عاشورا مانده است و تو، چه امروز و چه دیروز و چه هزار سال دیگر، یا باید که در قبیله‌ی شیطان داخل شوی و به لشکر یزید بپیوندی، و اگر نه، مرد باشی و در خیل اصحاب حسین (علیه السلام) پنجه در پنجه‌ی ظلم در افکنی و تا پای خون و جان بایستی.»

• شهید سید مرتضی آوینی

• خیمه اگر هست در آتش خوش تر

• حسین اسرافیلی

چه کسی گفت که «زنجیر جنون در گسل است؟»
چه کسی گفت که «آوازه‌ی غیرت کسل است؟»
چه کسی گفت که «میخانه فرو ریخته است؟»
باده‌ی دردکشان با هوس آمیخته است
چه کسی گفت که «تکبیر، این اندازه بس است؟»
کوشمان کر شده این هیبت و آوازه بس است؟
چه کسی گفت «چرا از زخم و جراحت جوییم؟
کربلا عرصه‌ی خون است طراوت جوییم؟...
... حاصل راه دریغ است بیا برگردیم؟
پیش رو دجله‌ی خون است بیا برگردیم؟»
چه کسی گفت و غلط گفت که «تکبیر بس است؟
اسب و میدان و بلا، نیزه و شمشیر بس است؟»
چه کسی خواست که این حنجره را دار کشد؟
پشت این پنجره‌ها خواست که دیوار کشد؟
چه کسی بال مرا بست که پرواز بس است؟
سرب در حنجره‌ام ریخت که آواز بس است؟
چه کسی بال مرا چید و از آن پر گسترده؟
عافیت گفت و مرا راحت بستر گسترده؟
چه کسی گفت که «فصل دگر و تازه رسید
نوبت عافیت و شهوت خمیازه رسید»
چه کسی گفت «نماز آینه‌ی عافیت است؟»
کاخ اگر هست نشان از طلب و مغفرت است؟
سجده در مذهب ما با خطر تیر خوش است
ذکر اگر هست همان از لب شمشیر خوش است
سجده در خون و بلا، ظهر و صلاتش خوش تر
کاخ نه، خیمه اگر هست در آتش خوش تر
چه کسی جام ربود از من و عریانم کرد
شرمناک از نفس روح شهیدانم کرد
چه کسی گفت و غلط گفت که «بر می‌گردیم؟»
بتکران اند بگو: باز تیر می‌گردیم!
ما همانیم، غدیر آینه‌ی بیعت ماست
بی کفن تیغ به دستیم، همین غیرت ماست
کم بگویند که دشمن قدر و فرزانه است
اژدهایان دو سر مال شب و افسانه است
چشم‌تان گرچه به تدبیر نخفته است هنوز
قصه گو آخر این قصه نگفته است هنوز
آخر قصه عیان از نفس این علم است
نقش دیو است که در دشت قدم در قدم است
چه کسی گفت «بیا بید نفس تازه کنیم...
بال و پر دوختگان اند قفس تازه کنیم؟»

چه کسی گفت که «این جاده تهی خواهد ماند؟»

جام این میکرده از باده تهی خواهد ماند؟»

گرچه صد فتنه در این راه هرمن چیده است

باز تکبیر من است این که چنین پیچیده است!

گوش داریم که در یاد علم‌ها پیداست

از افق تا به افق آینه‌ی عاشوراست

پرچم این جاست بین خون حسینی این جاست

باز هم در شریان شور خمینی این جاست

چه کسی گفت «قضا در خم پیشانی ماست؟»

«تیغ را» گفت «بنه فصل غزل خوانی ماست؟»

بعد از این با لب شمشیر سخن خواهد بود

جامه‌ام تا شب معراج کفن خواهد بود

با خدا صحبت اگر در دل شب خواهم کرد

در مناجات خودم تیغ طلب خواهم کرد

آب و آینه بیارید سفر نزدیک است

زین این باره ببندید خطر نزدیک است

سیم بگذار بیا مثل ابوتر باشیم

نیست پیغمبر اگر، مهره حیدر باشیم

باز بر پنجره‌ها سایه‌ی دیو افتاده است

غرب تا شرق هبل پشت هبل افتاده است

گرچه خورشید ولا چهره نتابیده هنوز

سایه‌ای در پس این پنجره خوابیده هنوز

گرچه زخم تمنان تازه و درد آلود است

گرچه این ژاله به خون خفته و گرد آلود است

باز برخیز که حلقوم شهیدان باشیم

قبله گاهی است در این ملک نگهبان باشیم

معبر این جاست اگر کعبه و قرآن خواهید

سنکر این جاست اگر شوکت و ایمان خواهید

پاس این کعبه و این قبله و قرآن با ماست

علم حادثه و خون شهیدان با ماست

بر حذر باش که این قبله به غارت نرود

مهر و سجاده به یغمای امارت نرود

عاقبت تیغ دو دم کار خدا خواهد کرد

آسمان سجده به پیشانی ما خواهد کرد

• بوی غربت

• عبد الجبار کاکایی

بذارید نوحه براتون بخوتم محرمه

بعضی وقتا فرصت عاشق شدن خیلی کمه

بعضی وقتا آدما رو توی آتیش می‌ذارن

اگه شعله‌ور نشن از تو آتیش در می‌آرن

می‌شه تو معرکه باشی بی خبر بیرون بیای؟

پا تو آتیش بذاری هیژم تر بیرون بیای؟

آدمای با صفا بیاید بریم سینه زنی

از ته دنیا رسیدن آدمای آهنی

باز دوباره بوی غربت بوی آسمون می‌یاد

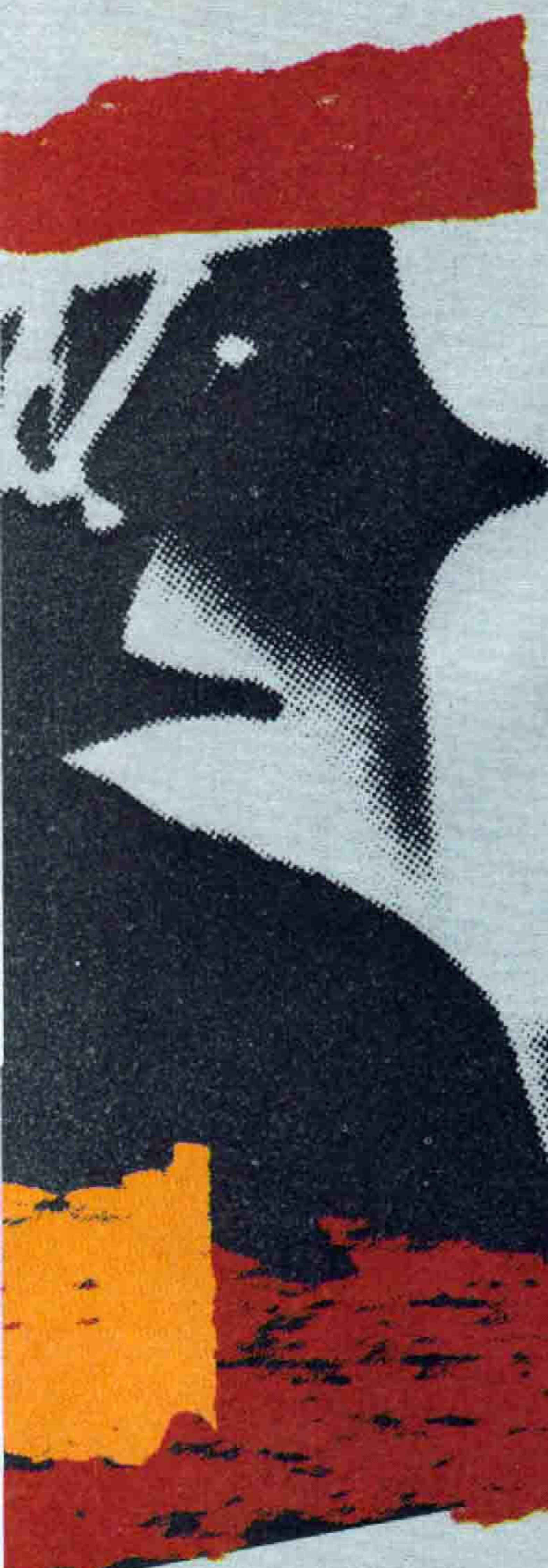
دم ظهره داره از مناره‌ها اذون میاد

بذارید چیزی بگم که سنگا فریاد بزنی

اونایی که کربلا می‌خوان برن داد بزنی

گاهی پیش عباسه گاهی حسینه این روزا

دل پاره پاره، بین الحرمینه این روزا



... و ما ادريک ما ليله القدر

(از زبان امام زمان مجل الله تعالی فرجه الشريف)

• حسن بیاتانی

گرفته باز دلم در هوای تو مادر
به غیر اشک چه ریزم به پای تو مادر؟
فدای آن که غریبانه شد فدای علی
فدای غریب حیدر، فدای تو مادر
چرا جو شمع نسوزم؟ چرا که از نظرم
نمی رود به خدا ماجرای تو مادر:
مدینه بود و سیاهی مدینه بود و عزا
مدینه بود و غم و غصه های تو مادر
ز کوچه های مدینه هنوز می شنوم
در آن غروب دوشنبه صدای تو مادر
مرا به میانه ای آن در هزار مرتبه کشت
صدای ناله ای مهدی بیای تو مادر
در آن کشاکش خونین کوه های کاش
مرا عدوی تو می زد به جای تو مادر
... سلام می حتی مطلع الفجر

• یا فاطمة الزهرا (س)

• جواد موسی زاده

تابوت را ز خانه زهرا که می برد؟
از بیت جبرئیل صفا را که می برد؟
مولا که سر نهاده به دیوار، بی قرار
خونابه را ز پهلوی زهرا که می برد؟
جز دختری که مات دعاها می مادر است
سجاده را به خلوت شب ها که می برد؟
وقتی که کوچه تنگ و دلی سنگ می شود
طفل صغیر را به تماشا که می برد؟
با باغبان خسته بگویند در بهار
آتش به باغ تازه شکوفا که می برد؟
چشمان کودکان به پدر خیره مانده است
تابوت را به شانهاش آیا که می برد؟

• فریاد حقیقت

(شاد باش ۵ جمادی الاول)

عبدالعلی صادقی

جهان نداشت صفایی، اگر نیامده بودی
نبود عقده گشایی، اگر نیامده بودی
ز محشری که به پا کرده رنگ و بوی محرم
نمانده بود بقایی، اگر نیامده بودی
نوی نای غریبان به کربلای شجاعت
نداشت شور و نوایی، اگر نیامده بودی
به هم نوایی و تسکین کاروان اسیران
نبود راهنمایی، اگر نیامده بودی
نمی شکست بت زور و زر به دست کلامت
ز خطبه های خدایی، اگر نیامده بودی
ز کورچه های رسالت به گوش اهل حقیقت
نمی رسید صدایی، اگر نیامده بودی
خوش آمدی که حضورت دلیل رونق دین شد
جهان نداشت صفایی، اگر نیامده بودی...



• به خاطر دل علی (ع)

• رضا اشرفی

اگر از حضرت زهرا (س) بپرسیم: «چرا وصیت فرمودی که در تاریکی شب غسلتان دهند؟» شاید پاسخ دهند: «نمی خواستم حضرت امیر (ع) آثار جراحت را ببیند». در روایت است وقتی که فاطمه (س) گریه می سختی کرد، حضرت امیر (ع) فرمودند: «چرا گریه می کنی؟» دختر رسول خدا (ص) پاسخ گفتند: «گریه ام برای غم ها و حوادث ناگواری است که بعد از من به تو می رسد» و حضرت امیر (ع) جمله ای گفتند که فقط از زبان علی (ع) برآورده است: «گریه نکن، سوگند به پروردگار که این حوادث در راه خدا، برایم کوچک است».



• علی (ع) انسان کامل

• شهاب چشمه ای

داغی به عظمت رحلت جانگداز دختر رسول خدا (ص) را، فقط انسان کامل می تواند تاب بیاورد و چه کسی از حضرت امیر المؤمنین (ع) برای پاداش صبر این مصیبت بزرگ، شایسته تر است؟



• دخترم با تو چه کرده بود!

• بد الله جباری

روز قیامت که می شود، جماعت فوج فوج می آیند چهارده معصوم (ع) هم همه جلو می ایستند پیامبر (ص) با شخصی رو به رو می شود. فقط یک کلمه می پرسد، فقط یک کلمه: «می فرماید: «دخترم با تو چه کرده بود؟»



شخصیت فاطمه اطهر (س) بالاتر است یا مقام انبیاء؟ زهرای اطهر (س) در میان انبیاء و اولیاء و ائمه‌ی معصومین (ع) از چه جایگاه و منزلتی برخوردار است؟

جواب این است که فاطمه زهرا (س) افضل از جمیع انبیاست. فاطمه زهرا (س) برتر از همه‌ی معصومین (ع) به استثنای پیغمبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین (ع) است. حضرت زهرا بر همه انبیاء و ائمه و ملائکه الله و اولیاء و اصفیاء، افضلیت مطلق دارد. در حقیقت او را باید مرد آفرین روزگار معرفی کرد. برای تشریح و تبیین این مدعا، اشاره می‌کنم به بعضی از احادیث و روایات؛ در این باب امام باقر (ع) فرمودند: «خدای منان برای مادرمان زهرای اطهر کتابی فرستاده است و آن کتاب مصحف نام دارد.» اهل سنت هم این مطلب را عنوان می‌کنند! مصحفی که از نظر اوراق و از نظر مقدار و حجم سه برابر قرآن است؛ اگر قرآن سی جزء دارد، مصحف نود جزء است. ولی از نظر مطلب، مرحوم خاتم‌المحدثین، شیخ عباس قمی، در کتاب بیت الاحزان این حدیث را نقل کرده‌اند و فرموده‌اند از نظر نوع مطالب، تمام علوم کتاب‌های آسمانی را در خود دارد ۱۰۵ کتاب آسمانی وجود دارد که تورات، انجیل، زبور و قرآن، چهار کتاب معروف است. در سوره‌ی اعلی نیز آمده است که صحف ابراهیم و موسی؛ تورات، انجیل، زبور و قرآن که از آن ابراهیم نیست، ابراهیم «صحف» دارد. کتاب‌ها و نامه و اوراق دارد، اما در دسترس بشر نیست.

دیگر این که فرمودند در آن کتاب نام شهرها، بخش‌ها، انسان‌ها، ملوک، حکومت‌ها و هم چنین نام منافقین و مؤمنین تا روز قیامت و افعال جزئی و کلی تک تک انسان‌ها در مصحف مادرمان حضرت زهرای اطهر وجود دارد.

امام امت - رضوان الله تعالی علیہ - یکی از فضائل و امتیازات بزرگ زهرای اطهر را همین مطلب می‌دانست که بعد از پیغمبر (ص) جبرئیل بر حضرت زهرا نازل می‌شد و این وحی و این مصحف را برای حضرت زهرا می‌آورد. این کتاب را هیچ پیغمبری ندارد و شاهد ما در برتری و امتیاز مطلقه زهرای اطهر ادامه‌ی این حدیث است که می‌فرماید: «بر همه‌ی موجودات، اعم از پرندگان و وحوش، و انسان، و جن و ملائکه واجب بود که از حضرت زهرا اطاعت کنند.» از نظر ظاهری گرچه حضرت زهرا در زمان پیغمبر (ص) به دنیا آمده است، ولی اطاعتش بر همه‌ی انبیا واجب است. این تولد جسمی و ظاهری حضرت بود، و الا از نظر خلقت، نوری قبل از آدم و ابراهیم و نوح و ... به دنیا آمده است. پیغمبر اکرم (ص) زمانی که خواستند زهرای اطهر را به خانه‌ی علی (ع) ببرند، دست زهرا را گرفتند و به دست امیر المؤمنین دادند و فرمودند: «علی جان! من زهرا را به عنوان امانت به تو دادم» و بعد جمله‌ای ظریف و دقیق دارد: «ای علی! هر چه را که زهرا به تو فرمان می‌دهد اطاعت کن.» امیر المؤمنین (ع) حجت خداست، ولی الله است، هر چه امیر المؤمنین فرمان دهد، بر همه واجب است اطاعت کنند. حالا یک شخص پیدا شود در عالم خلقت به علی ابن ابی طالب (ع) بتواند فرمان دهد، از همین جا مقام حضرت زهرا مشخص می‌شود.

(س)
فاطمه

مرد آفرین دهر

• مکان‌های استقرار هیات‌های مذهبی

جهت برپایی مراسم سوگواری و عزاداری «مساجد، حسینیه‌ها، تکایا، زیارتگاه‌ها و مکان‌های مقدس دیگری چون: مدفن بزرگان و علمای شیعه» مورد توجه می‌باشد. در تعریف جایگاه مساجد، احادیث و سخنان بی‌شماری آمده و همه می‌دانند که مسجد اولین پایگاه مذهبی، اجتماعی، سیاسی به فرهنگی و نظامی مسلمانان بوده است و در بلاد اسلامی درکنار هر برکه، چشمه و آبادانی که گروهی مسلمان مسکن می‌گزیدند، مسجدی نیز احداث می‌گردید. در جهان تشیع و کشورهای شیعه مذهب، یکی از اماکن مهمی که برای انجام مراسم عزاداری و سوگواری از آن استفاده می‌شود، مسجد است. توجه این نکته ضروری است که با وجود مساجد علت ایجاد حسینیه‌ها، زینبیه‌ها، مهدیه‌ها و تکایا چیست؟ علت متعددی به این امر مترتب است، از جمله این که تعداد مساجد موجود مخصوصاً در کشورهای مثل ایران، عراق، سوریه و شهرهایی چون تهران جواب گوی تعداد عزاداران نیست، از این رو متدینین، بزرگان و علما نسبت به ایجاد حسینیه و تکیه از دیرباز اقدام می‌نموده‌اند. علت دیگر نیت و نذورات مؤمنین است؛ مثلاً کسی نذر می‌کند در محلی خاص و در ایامی معین مجالس عزاداری و سوگواری برقرار کند و به اطعام و احسان شیعیان و عزاداران آن محل بپردازد. احتمال دارد در کشورهای مسلمان غیر شیعی، عدم امکان برپایی مراسم در مساجد، زمینه‌ی تأسیس حسینیه‌ها را فراهم کرده باشد، حسینیه‌ها، مهدیه‌ها، زینبیه‌ها و ... پایگاه‌هایی ثابت برای برگزاری مراسم سوگواری و عزاداری در محله‌هاست که توسط اشخاص یا صنوف ساخته شده و مردم محله یا صنوف خاص در آن به اقامه عزاداری و سوگواری می‌پردازند.

بیشتر حسینیه‌ها در طول سال فعالیت فرهنگی و مذهبی دارند و در امور خیریه و یا ایجاد صندوق‌های قرض الحسنه و مؤسسات درمانی و ... نیز فعالیت می‌نمایند.

تکایا و چادرهای عزاداری، مکان‌هایی هستند در گوشه و کنار شهرها و محله‌ها که صرفاً در دهه‌ی محرم ایجاد می‌شود و عزاداران برای عزاداری و سوگواری در آن، گرد هم جمع می‌شوند، این مکان‌ها موقت می‌باشد و در پایان ماه محرم یا صفر جمع‌آوری می‌شوند. از دیگر مکان‌هایی که در ایام محرم و صفر، به طور موقت، برای برگزاری مراسم عزاداری و سوگواری استفاده می‌شود، اماکن مسکونی، نمایشگاه‌ها و بنگاه‌های معاملاتی، پارکینگ‌ها و ... می‌باشد، که آن‌ها نیز موقت بوده، پس از دهه‌ی محرم به کار اصلی خود می‌پردازند.

• اسامی و عناوین هیات‌های مذهبی

اسامی و عناوین هیات‌های مذهبی در اسامی و القاب چهارده معصوم (ع)، امام زاده‌ها، اصحاب و یاران حضرت ابا عبدالله الحسین (ع)، اسامی بعضی از بزرگان دین و بعضی از اسامی خاص با پیشوندها و پسوندهای مختلف خلاصه می‌شود.

اسامی خاصی نیز بنا به دل بستگی‌های خاص اعضای هر هیات رایج است، مثل: «هیات پیروان عترت، هیات عاشقان ولایت، هیات رزمندگان اسلام، هیات بسیجیان و ...».

بعضی از هیات‌ها نیز، بنا به تعلق اعضای آن به یکی از شهرها یا مناطق کشور، نام شهر و منطقه‌ی خود را در نام هیات می‌گنجانند، مثل: هیات قمی‌های مقیم مرکز، هیات مرندی‌های مقیم مرکز، هیات ... مقیم مرکز.

به طور کلی در یک نگاه و جمع بندی، اسامی هیات‌های مذهبی (به غیر از هیات‌های منتسب به شهرها و مناطق مختلف کشور) از حدود صد اسم تجاوز نمی‌کند.

در ادامه به نمونه‌ای از اسامی هیات‌های مذهبی اشاره شده است: «هیات ثارالله، هیات باب الحوائج، هیات فاطمیون، هیات قمرینی هاشم، هیات احباب الحسین (ع)، هیات محبان الحسین (ع)، هیات صاحب الزمان (عج)، هیات خامس آل عبا (ع)، هیات پنج تن آل عبا (ع)، هیات بیت الاحزان، هیات مکتب الشهداء، هیات بیت المهدی (عج)، هیات بیت الزهرا، هیات لثارات الحسین، هیات الفائزون، هیات صاحب الامر (عج)، هیات بنی فاطمه، (ع) هیات انصار الحسین (ع)، هیات سید الساجدین (ع)، هیات متوسلین به چهارده معصوم (ع)، هیات کاروان شام، هیات متوسلین به ائمه‌ی بقیع (ع)، هیات بیت العباس، هیات عشاق المهدی (عج)، هیات متوسلین به ائمه‌ی اطهار (ع)، هیات مکتب القرآن، هیات قائم آل محمد (عج)، هیات جان نثاران حسین (ع)».



پیرامون هیات‌های مذهبی

• تولد شهید

سید مجتبی فرزند اول و پسر بزرگم بود. دو دختر و دو پسر دیگر نیز دارم. سید ۲۱ رمضان سال ۱۳۲۵ به دنیا آمد، وقت اذان صبح! من دوست داشتم اسمش را سید علی بگذارم، گفتم این بچه اسمش را با خودش آورده، اما آقا گفتند: «ما علی در فامیل داریم»؛ قرار شد اسمش را امیر بگذاریم. بعد که برای ثبت اسم سید می‌رود، نام بچه را می‌پرسند فراموش می‌کند و ناخودآگاه می‌گوید، «سید مجتبی»، در صورتی که اسم برادر من مجتبی بود.

• انس با اهل بیت (ع)

از طفولیت او را بغل می‌کردم و با خودم به مجالس عزای امام حسین (ع) می‌بردم. بالاخره در آن مجلس‌ها برای امام حسین (ع) گریه می‌کردم. به بچه شیر می‌دادم و لطف الهی شامل حال ما شد و این بچه دانش با عشق اهل بیت (ع) عجین شد.

از بچگی اهل بیت (ع) را دوست داشت و همراه پدر بزرگش زنجیر می‌زد و سینه زنی می‌کرد و هر جا که پدر بزرگش می‌رفت او هم می‌رفت. مخصوصاً به امام حسین (ع) خیلی علاقه داشت و همین‌طور به حضرت رقیه؛ به ایشان می‌گفت: «عمه کوچولو، کی می‌شود بیایم به زیارتت، قبر کوچولویت را ببوسم». به حضرت زینب می‌گفت: «عمه سادات! ما با هم فامیل هستیم.» و به‌طور کلی عشق خاصی به ائمه و اهل بیت (ع) داشت.

• مداحی

پدر بزرگ ایشان خیلی مذهبی و مؤمن بودند و سید دوست داشت هر کاری که پدر بزرگش می‌کند، انجام بدهد. از بچگی مداحی را دوست داشت اما به آن صورت نمی‌توانست بخواند.

• آغازی برای ابراز ارادت

از جبهه شروع کرد. همان‌جا بین دعای توسل و دعای کمیل و ... مصیبت می‌خواند و یادی از اهل بیت (ع) می‌کرد. واقعاً از اعماق قلب می‌خواند و دلش می‌شکست، زبانی و ظاهری نبود؛ اما بعد از جبهه به صورت جدی مداحی می‌کرد. اسم ائمه به خصوص امام حسین (ع) که می‌آمد منقلب می‌شد. یک سال غروب عاشورا، شام غریبان گرفته بودند؛ بین مراسم یک دفعه این بچه چنان ضجه‌ای می‌زند که از هوش می‌رود، دیدم دیگر صدای سید مجتبی نمی‌آید، گفتم: بچه از دست رفت، سریع آمدم دیدم او را وسط سالن خوابانده‌اند و آب به سر و صورتش می‌زنند.

• پدر خانواده

وقتی پدر شد احساس عجیبی داشت، از بیمارستان آمد خانه‌ی ما، از در که آمد شروع کرد به شعار دادن: «صل علی محمد دتر (دختر) من خوش آمد». خواهرش گفت: «هان مجتبی بابا شدی!»

«علمدار» یعنی شهادت؛ «علمدار» یعنی علمدار!

• به بهانه‌ی هفتمین سالگرد شهادت مداح اهل بیت، سید مجتبی علمدار
• به کوشش محمد ابراهیم رستمی

• آراسته و ویراسته‌ی خیمه

• بخش دوم



گفت: «بله خدا به من رحمت داد.»
باز خواهرش پرسید: «اسمش را می خواهی چه بگذاری؟»
گفت: «چی باید بگذارم؟» بعد با آهنگ زیبایی خواند: «یا زینب و یا زهرا یا زینب و یا زهرا.»

• رفتار شهید

سید مجتبی پسر بزرگ من بود و عجیب به او وابسته بودم. کردار و رفتار او با سایرین خیلی فرق می کرد. به خصوص احترامی که برای من و پدرش قائل بود قابل وصف نیست و واقعاً بین بچه ها نمونه بود. در جبهه که بود، دوستانش می گفتند: «ما باید از اخلاق آقا سید یاد بگیریم، آقا سید به ما روحیه می دهد.»
وقتی سوالی از او می پرسیدم، آن قدر با بیان زیبا پاسخ می داد که همه لذت می بردیم.

• سفارش شهید

درباره ی داشتن حجاب خیلی سفارش می کرد و این که هر حرفی را نزنید و مواظب باشید که غیبت نکنید و می گفت: «امر به معروف و نهر از منکر را هرگز فراموش نکنید!»

• عبادات شهید

با زیارت عاشورا خیلی عجین بود و آن را با سوز دل خاصی می خواند. نماز هم که می خواست بخواند، انگار در برابر کسی ایستاده که احساس حقارت می کند.

• جانبازی

اواخر سال ۱۳۶۶ بود. مجروح شده بود و ما اصلاً خبر نداشتیم. اصلاً از مجروحیت هایش چیزی به ما نمی گفت؛ دیگران هم که می گفتند، می گفت: «چرا می گویید! مادر است دلش می سوزد ناراحت می شود، اجر معنوی ما از بین می رود. بار آخر هم از ناحیه کتف تیر خورد که باعث از دست دادن طحال و قسمتی از روده هایش شد، به خاطر همین جراحی دو ماه نمی توانست تکان بخورد.»

• استقامت

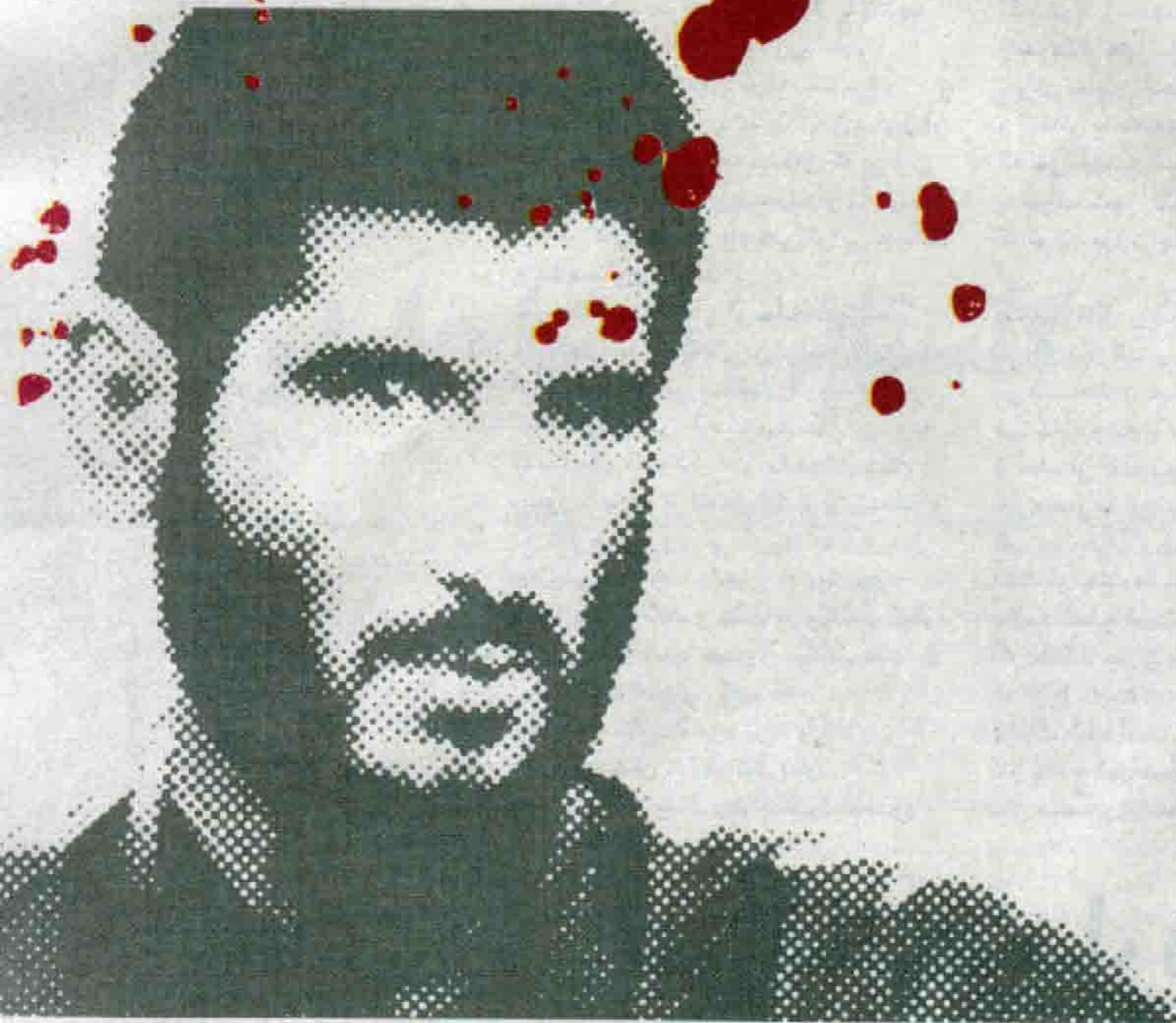
اصلاً فکر نمی کردم شهید بشود! برای این که همیشه سرپا بود، آن قدر مقاوم و محکم بود در برابر همه ی مشکلات! آن قدر دردش را می خورد! اگر دردی هم داشت هیچ وقت نشان نمی داد. فقط می گفت: «اسم یا زهرا را می آورم، صلوات می فرستم، خودم را معالجه می کنم.»

• تصویر ماندگار

وقتی که از مکه آمد، از ماشین که پیاده شد، وقتی او را با پیراهن عربی بلند و شال عربی که به سرش بسته بود، دیدم، خیلی خوشحال شدم.

• یاد یار

وقتی نام بی بی حضرت زهرا به میان می آید، وقتی نام حضرت مهدی (عج) به میان می آید، یاد



بوسیدم. خداحافظی کردم و او رفت از پله ها پایین رفتم دیدم سه تا از همکارانش با لباس سبزسپاه داخل ماشین پاترول نشسته اند و منتظرش هستند؛ او هم سوار شد و با هم رفتند. صبح روز بعد دیدم چهار تا از همکارهای درجه دارش آمدند برای دیدن پدرش، تا من این ها را دیدم گفتم: «اللّه اکبر» و به آن ها گفتم: «قدر خودتان را بدانید سید مجتبی همیشه با شماست.»

• عروج شهید

به ما اجازه نمی دادند داخل سی-سی-یو برویم؛ دکترها می گفتند: «با وجودی که در حالت کما بود، موقع اذان مغرب چشم هایش را باز کرد و سه بار نام مادرش حضرت زهرا را برد و جان به جان آفرین تسلیم کرد.»

• پاداش عشق

سید مجتبی با قلبش کار کرد، عشق را پیدا کرد و دنبالش رفت، زحمت کشید و الحمد للّه به آن جایی که می خواست رسید.

سید می افتم.

اوایل خوابش را زیاد می دیدم، پارسال روز تولدش در بیت الزهرا مراسم بود، برنامه داشتند، اما چون من تازه از بیمارستان مرخص شده بودم و کسالت داشتم نتوانستم شرکت کنم، نشسته بودم با عکسش صحبت می کردم، می گفتم: «پسر! مگر از من خطایی سر زد، کاری کردم که نتوانستم در مراسم شرکت کنم؟!»

همین طوری با هم زمزمه داشتیم، ناراحت بودم، شب خواب دیدم آمد خانه، اما داخل اتاق نمی آید، روی پله ها ایستاده، به بچه ها گفته، بروید به مادرم بگویید چه کاری با من دارد که این قدر صدایم می کند و از من شکایت می کند؟ من با یک حالتی گفتم: «یعنی نمی دونه چکارش دارم؟ چرا نمی آید داخل؟» بچه ها گفتند که لباس نظامی پوشیده، عجله دارد، باید زود برگردد.

من رفتم بیرون. گفتم: «مادر چه کاری داری که این قدر صدایم می کنی؟»

گفتم: «مگر من مادر تو نیستم می خواهمت که صدایت می کنم! مگر من مریض نیستم؟»

گفتم: «ناراحت نباش، خوب می شوی. این قدر نگرانی نداشته باش.» چون عجله داشت او را



• مرتضی وافی

در هنگام زیارت قبور ائمه‌ی اطهار (ع) گرچه شور و حال معنوی زیارت، زائر حریم یار را از خود بی خود می‌کند و جذبه‌ی عشق محبوب واله و شیدایش می‌سازد، اما حفظ حریم اهل بیت (ع)، شأن مکان و مقام آداب و ارکان زیارت نباید فراموش شود. بسیار دیده شده است که زائران کریلا یا مشهد علی بن موسی الرضا (ع) وارد حرم می‌شوند، بی آن که با توجه، خضوع و خشوع، اجازه‌ی ورود بگیرند. اذن دخول از آداب زیارت است، کجا دیده‌ای که بی اذن صاحب خانه بتوان وارد حریم او شد و سر زده بر سر سفره‌ی میهمانی‌اش بی خجالت و شرمساری نشست؟! حرم ائمه (ع) خانه‌ای از خانه‌های پیامبر خداست، خدای متعال در قرآن فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌های پیامبر وارد نشوید مگر آن که به شما اجازه داده شود.» و ما معتقدیم که رسول خدا (ص) و ائمه‌ی اطهار (ع) زنده‌اند و در نزد خدا روزی می‌خورند. مقام و حال ما را می‌بینند و صدایمان را می‌شنوند. گرچه پرده‌ی گناه و غفلت بر چشم و گوش ما آویخته و شاید حضور صاحب خانه را درک نکنیم، اما باور کنیم که جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد. زائر حرم، تا نایستد و اذن نگیرد، حضور

قلب و خشوع دل برایش حاصل نمی‌شود. سر این ایستادن و اجازه خواستن، درک مقام معنوی ائمه و تفکر در خرابی وضع خویش است، رسیدن به این که چه خلاف‌ها و زشتی‌ها انجام داده و با پرونده‌ی سیاه خود، قلب آن امام همام را به درد آورده است. چه کارها که بی رضایت آن‌ها نکرده و چه حقوقی که از آنها و شیعیان بر گردنش بوده و ادا ننموده است، نکند او را راه ندهند و دست رد به سینه‌اش زنند، نکند چون یا بدان گشته، در بین خوبان جایش ندهند، نکند توجهی به حالش و التفاتی به گفته‌هایش نکنند و بگویند برو که نمی‌خواهیم صدایت را بشنویم ... به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند که تو در برون چه کردی که درون خانه آبی

و همین تفکر و تأمل است که دل شکستگی می‌آورد و قلب و جان را خاضع و خاشع می‌کند. عظمت صاحب حرم را در دل زائر می‌اندازد و به او می‌فهماند که اگر محبت و لطف آن امام نبود، به این مسیر هدایت نمی‌شد و به این حرم راه نمی‌یافت. آن گاه قلب بین خوف و رجا هراسان می‌گردد. اشک از چشم‌ها جاری می‌شود و همین علامت اجازه است. بزرگان فرموده‌اند که اگر اشکت جاری و قلبت خاشع شد، بدان که تو را طلبیده‌اند، و درپ حرم به رویت گشوده شده است، آسوده باش و با یاد و نام خدا و ذکر صلوات وارد شو! اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم.

در آداب زیارت



• آیا دعا جانشین راههای عادی زندگی است؟

دعا کردن لازمه‌ی بندگی است. وقتی انسان خدا را همه کاره می‌داند، خدا را رب می‌داند و اختیار عالم را به دست او می‌داند، طبیعی است که هر نیازی داشته باشد از او می‌خواهد. ما به او نیاز داریم و خداوند هم بدون هیچ زحمتی می‌تواند آن نیاز را برطرف کند. هیچ منتی هم سر ما نمی‌گذارد، گفته است حتی اگر قضا مبرم باشد، با دعای شما تغییرش می‌دهم. در این صورت اگر دعا نکنیم پس چه کار کنیم؟

اما آیا معنی دعا این است که این دعا جانشین اسباب بشود؟ خیر، معنی دعا این است که خدایا ما می‌دانیم که کارها به دست توست، اما چون خودت امر کردی به در خانه تو که نیاز ما را برطرف فرمایی توسل به اسباب و به کار گرفتن اسباب، تکلیف دیگری است و ربطی به دعا ندارد. ما باید از خدا بخواهیم او هم وعده داده

است که اجابت می‌کند اما چگونه اجابت می‌کند؟ هر چه حکمتش اقتضا کند. گاهی بر خلاف همه‌ی اسباب و مسببات می‌فرماید: «یا نار کونی برداً و سلاماً». باید بگوییم همان حکمت آفرینش است. این که خدا برای هر کاری اسبابی قرار داده بخاطر آن حکمتی است که در اصل آفرینش و آفرینش انسان و تدبیر انسان ملحوظ می‌کند. انسان‌ها باید امتحان بشوند. نسبت به هم دیگر امتحان بشوند و یا در مقابل تقدیرات الهی صبر، تصمیم و رضایتشان سنجیده شود، تا معلوم بشود انسان در این شرایط چه اندازه حاضر است بندگی کند؟ ما باید رفع نیازمان را از خدا بخواهیم چه اسباب باشد چه نباشد. همه‌ی اسباب هم که فراهم باشد، باز هم باید خدا را مؤثر دانست. این لقمه‌ای که آماده شده و می‌خواهیم بگذاریم در گلو، باز هم بگوییم: خدایا تو مرا سیر کن، اوست که من را آفریده و دهان را به من داده و نان را آفریده است، بگوییم: خدایا قوت بده که آن را در دهانم بگذارم. وقتی نمرود از حضرت ابراهیم پرسید خدایی که تو می‌گویی کیست و چه کاره است؟ یکی از اوصافی که حضرت ابراهیم برای خدا گفت، این بود: «والذی یطعمنی و یسقینی» گفت خدایی که من شایسته‌ی پرستش می‌دانم،

کسی است که خوراک به من می‌خوراند «ویسقینی»! نگفت آب برای من می‌آفریند و آب خوردن را یا غذا خوردن را روزی من می‌کند. بلکه گفت «یسقینی» یعنی برایم سقایی می‌کند. حضرت ابراهیم خدا را این جوری می‌شناخت، زمانی که همه‌ی اسباب ظاهری هم فراهم شده باشد، باید بگوییم: خدایا تا این جا را تو درست کردی، بعدش و قدم آخرش هم باید با اراده‌ی تو انجام بشود؛ والا کم نبودند کسانی که موقع غذا خوردن یا آب خوردن، آب یا غذا داخل نایشان رفته و همان باعث مرگشان شده است. بنابراین دعا کردن مختص آن وقتی نیست که آدم دستش از اسباب کوتاه بشود؛ البته گاهی خداوند اسباب را از کار می‌اندازد یا فراهم نمی‌کند تا غافلین نیاز خودشان را به خدا درک کنند.

خلق را با تو بد و بدخو کند
تا تو را ناچار رو آن سو کند

کسانی که در شرایط عادی گاهی خدا یک سختی‌هایی برایشان به وجود می‌آورد که مجبور بشوند، آن هم از لطف خداست، برای این که آن در خانه‌ی خدا رفتن از همه‌ی زندگی‌شان بیش‌تر می‌ارزد. یک یا الله گفتن از همه‌ی کارهای دیگر که در زندگی بدون نام خدا و بدون یاد خدا انجام می‌شود بیش‌تر می‌ارزد. به هر حال نیاز انسان به خدا منحصر به زمانی نیست که اسباب فراهم نیست. نباید فراموش کرد که خداوند، خود اسباب را فراهم کرده و به گونه‌ای تدبیر کرده است که برای انسان کارساز باشد. متأسفانه آدم‌ها مخصوصاً آن‌هایی که اهل غفلت هستند، وقتی اسباب فراهم است، خدا را فراموش می‌کنند، ولی انبیا و اولیا، مخصوصاً ائمه‌ی اطهار (سلام الله علیهم اجمعین) یاد خدای متعال را به ما گوشزد کرده‌اند حتی غذا خوردن را گفته‌اند با بسم الله و الحمد لله همراه کنید. در موارد دیگر نیز دعاهایی وارد شده که نشان می‌دهد ما در همه‌ی امور، هم به خدا نیاز داریم، هم وظیفه داریم او را شکر بگوییم و هم باید خیر خود را از او طلب کنیم.

حکمت‌های دعا و توسل

• حضرت آیه الله مصباح یزدی





■ خیمه: لطفاً بفرمایید که چند سال است مشغول خدمت گزاری در مراسم بزرگداشت سید الهدای (ع) هستید؟

بسم الله الرحمن الرحيم. ۱۳۱۴ هجری خورشیدی بود که در محافل سینه زنی همراه پدرم بودم، الان حدود شصت سال می شود.

خیمه: متولد چه سالی هستید؟

۱۳۰۴ هجری خورشیدی؛ از ده سالگی آدمم توی این دستگاه.

خیمه: پیرغلام اصولاً به چه کسی می گویند؟

پیرغلام اگر در مورد امام حسین (ع) باشد یعنی کسانی که سابقه زیادی در عزاداری ایشان دارند، اما به شرطی که اخلاص و حقیقتشان جدی باشد که شرط غلام بودن اخلاص است.

خیمه: شیوه های عزاداری از نوجوانی شما تا کنون چه تغییراتی کرده است؟

شیوه های عزاداری به مناسبت این که فرهنگ ها عوض شد، زیاد تغییر کرده است. در سابق، اخلاص و عمق عزاداری بیش تر بود. الان چون فرهنگ ها باز شده و روزنامه ها و فرآیندهای فرهنگی مختلفی روی جوانان اثر می گذارد، یک مقداری متفاوت است و شاید یک مقداری عمقش کم شده است.

خیمه: برای این که آن شور و حال گذشته برگردد چه توصیه ای دارید؟

خب این احتیاج به هم فکری های مختلف دارد باید مسئولین مختلف عزاداری ها و تبلیغات اسلامی، مثل: سازمان تبلیغات، وزارت ارشاد، سپاه، بسیج و همه ی این ها که کار فرهنگی می کنند؛ هم فکری کنند، نقاط ضعف و قوت جوان ها و نیازهایشان را بدانند و بررسی کنند؛ تا این که بعد بتوانند به یک صورت هماهنگی تحولاتی به وجود بیاورند.

خیمه: آیا شما قائل به یک برنامه ریزی دراز مدت برای عزاداری هستید؟

برای جواب دادن به این سؤال، باید بگویم که بنده در نوزده سالگی، سفر اول، با پدرم رفتم کربلا. از امام حسین (ع) خواستم که یک شغل خوب به من بدهد. الان تدریس زبان فرانسه و کمی هم انگلیسی بلدم، ولی چون می خواستم در شغل جدید یا بچه ها سر و کار داشته باشم، امام حسین (ع) شغل تدریس را برای ما تعیین کرد و به همین دلیل کار فرهنگی را در مدارس در اولویت می دانم. الان هم در آموزش و پرورش، به عنوان کسی که کار عزاداری را انجام می دهد و ضمناً تدریس زبان های فرانسه، انگلیسی، ادبیات فارسی و دینی داشتم، به هر حال توفیق هر دو کار را داشتم. اگر کسی بخواهد وارد کارهای فرهنگی و رفع مشکلات جوان ها بشود، به نظر من بهترین کارش برخورد صحیح با دانش آموزان از طریق مدرسه است، به این صورت که مدرسه تأسیس کنند و معلم های فهمیده و کادرهای بسیار خوب، ضمن این که ریاضی، فیزیک، شیمی و... را خوب تدریس می کنند؛ دینی را هم به قول معروف سینه به سینه و چهره به چهره به دانش آموزان یاد بدهند، این بهترین راه است و زودتر هم جواب می دهد.

خیمه: فکر می کنید هیأت های مذهبی چه نقشی می توانند در

ارشاد جامعه ایفا کنند؟

اشاره: نمی دانم تصور شما از پیرغلام چیست؟ و یا با شنیدن و خواندن واژه ی پیرغلام چه احساسی پیدا می کنید و چگونه شخصیت هایی در ذهن شما تداعی می شود.

من معتقدم به پیرغلام هر که باشد و به هر کس که بتوان این واژه را اطلاق کرد، باید احترام گذاشت و عزیز دانست؛ چرا که نوکری اربابی مثل حضرت اباعبدالله (ع) زیبا و مقدس است. به سراغ دلسوخته ای از دیار شیراز رفتیم: «حاج علی اصغر سیف» نام او در بین هیأتی ها و متدینین شیراز بلکه در جای جای شهر آشناست. او را که دیدم، ابهتش مرا گرفت، اما آن چنان پدران و با محبت سخن گفت که فضا صمیمی و بی تکلف شد.

«سیف»، سید الشهدای امروز را «سید علی حسینی خامنه ای» و یزید را «شارون» می داند. و فراموش نکرده است که: «کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا». سیف کوله باری از تجربه و خاطرات گران بها با خود دارد و سخنان وی شنیدنی است.

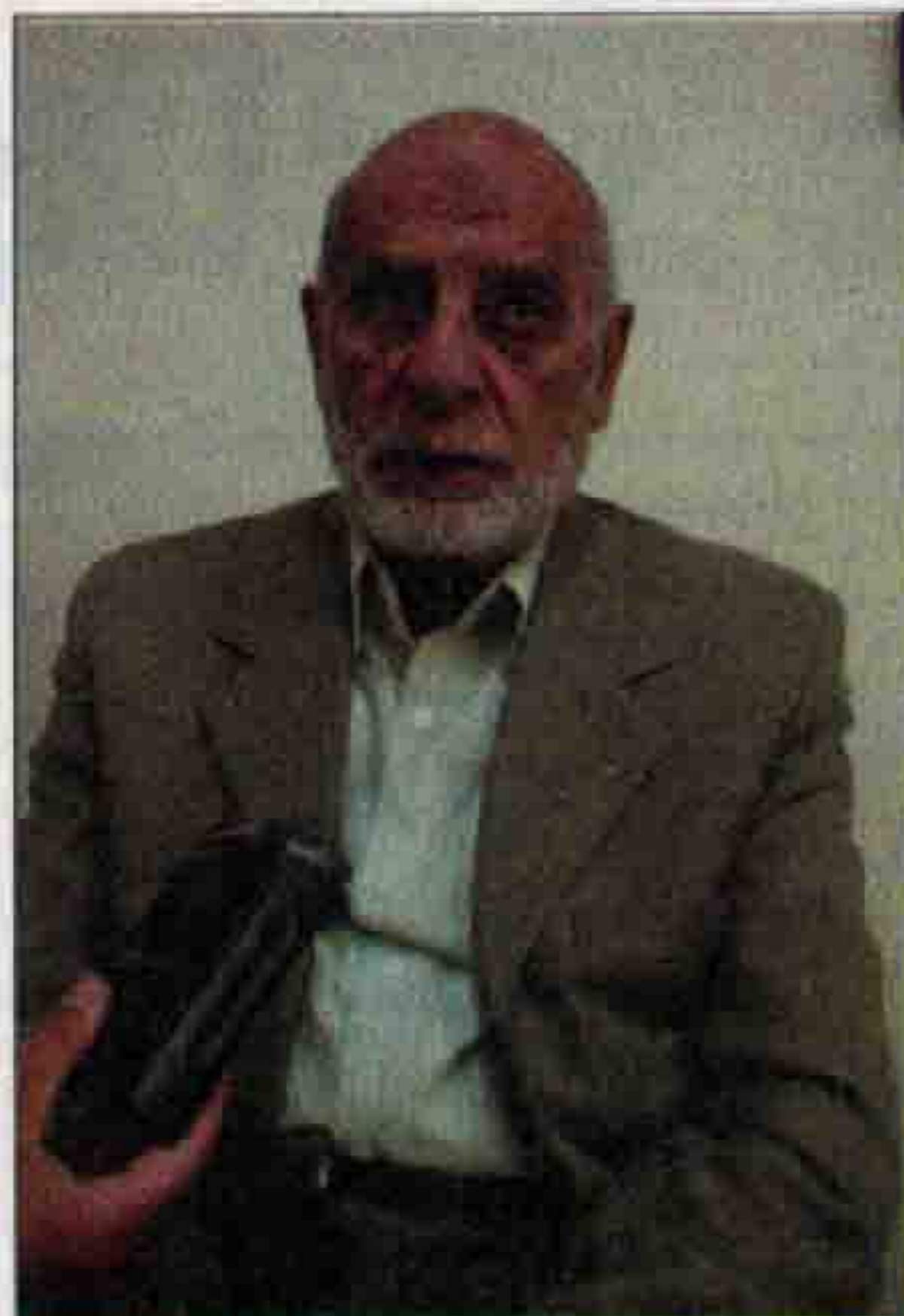
هیأت ها باید با بررسی و کارشناسی برنامه های متنوع تری برای جوان ها طراحی و اجرا کنند. نیازها و روحیات افراد در سنین مختلف فرق می کند، مسئولین هیأت ها باید روان شناسی کودک، نوجوان، جوان و میان سال بلد باشند و برای هر کدام مطابق نیازشان حرف بزنند و برای هر کدام یک نوع برنامه طراحی و اجرا کنند این کار بسیار دقیقی است.

خیمه: اگر ممکن است خاطره ای از مرحوم پدرتان نقل کنید.

من همه ی دارایی و فهم خود را از مرحوم پدر دارم، خودم از خودم چیزی ندارم و ایشان خیلی توصیه می کردند که راست گو باشیم و بعد هم مراقب باشیم که در سنین جوانی، با توجه به آسیب پذیر بودن بشر، با انتخاب رفیق خوب مسیر زندگی خود را به درستی انتخاب کنیم. من نیز همین را به افراد توصیه می کنم مرحوم پدر به حضرت ابوالفضل خیلی ارادت داشتند و خیلی جدی می گفتند که هر وقت مشکلی داشتید به حضرت ابوالفضل بگویید و هر وقت مشکلی داشتند به حضرت ایشان متوسل می شدند. سراسر زندگی هیأتی ما همراه توجه به حضرت ابوالفضل بود. از مرحوم پدر خاطرات زیادی دارم، ایشان معمولاً با رژیم پهلوی درگیر بود. یک بار خانه ی ما خیلی شلوغ بود و دولت رضا شاه می خواست از تجمع جلوگیری کند و یا این که حداقل تحقیر و تهدید کند. رئیس کلانتری در ظاهر به عنوان نظم دادن، ولی در باطن به عنوان جلوگیری از اجرای مراسم آمده بود و گفته بود که داخل نشوید، خانه پر است. مرحوم پدر گفته بود که چا هست، بگذارید مردم داخل شوند. رئیس کلانتری باز ایستاده بود و از ورود افراد جلوگیری می کرد. مرحوم پدر می گفت: «با زبان خوش هر چه به او گفتم گوش نکرد، بالأخره صحنه ای اتفاق افتاد که من تشویق و تشجیع شدم با آن سرهنگ رو در رو قرار بگیرم و آن این بود که یک سید غیر روحانی (آن وقت ها سادات لباس های بلند بر تن می کردند و شال سبز داشتند) که اسمش زین العابدین بود،

شرط غلام بودن اخ

می خواست وارد مجلس شود؛ آقای سرهنگ رئیس کلانتری به بهانه ی نبودن جا معانعت کرد. سید زین العابدین برنگشت؛ من گفتم: آقا بگذار سید برود، به کنایه گفت که شالش را تماشا کنم، آن زمان دولت از طرف انگلیس مأمور بود که همه ی افراد را متحد الشکل کند، یعنی قبا و شال نباشد، من ناراحت و عصبانی شدم؛ آدمم این طرف کوچه داد زد و به او گفتم: تو بگو پهلوی من می گویم یا ابوالفضل العباس! چند بار گفتم شلوغ شد؛ مردم جمع شدند؛ همسایه ها واسطه شدند و دعوا را ختم کردند. ظاهراً تمام شد، اما عصر آن روز دو سه تا پلیس آمدند، گفتند که کارتان داریم. من گمان کردم می خواهد توقیفمان بکند، ولی بعد دیدم قیافه ی حق به جانی دارد، گفتم: موضوع چیست؟ گفتند: جناب سرهنگی که شما ظهر به او گفتید؛ من می گویم یا ابوالفضل تو بگو پهلوی، از این جا که رفت مریض شد و الان در بیمارستان است، نه می تواند نان بخورد نه آب و به اشاره گفت که حاج



آقا سیف را بیاورید تا رفع مشکل بشود. ما با چند تا از دوستان رفقیم بیمارستان، واقعاً گریه کرد. وقتی ما را دید و ابراز پشیمانی کرد و من گفتم ان شاء الله حضرت ابوالفضل شفا می‌دهد؛ بعد هم خوب شد» این از خاطراتی بود که مرحوم پدر می‌گفت. البته آن زمان من نبودم مرحوم پدرم برایم توضیح داده‌اند.

خیمه، در زمان جوانی شما چه نوع برخوردی با پیرانها می‌شد؟

ما عادت کرده بودیم که به دوستان دیگر، مخصوصاً آن‌ها که عزاداران قبلی امام بودند، خیلی احترام بکنیم و شکی نیست که این سیره‌ی امام حسین (ع) و دستور اسلام است که باید همه‌ی بزرگ‌ترها را احترام بکنند و البته بزرگ‌ترها هم باید کوچک‌ترها را مورد رحمت قرار بدهند تا این دو نسل به هم برسند و دو رکن جامعه اصلاح شود.

خیمه، اگر در خواب سید انهدا (ع) را ببینید و از شما

بخواهند یک حاجتی داشته باشید، از ایشان چه می‌خواهید؟

این اصطلاح خواب ببینید را من تغییر می‌دهم، عیب ندارد که ما آرزو کنیم خواب ببینیم و بعد هم خواهشی داشته باشیم، ولی من فکر می‌کنم بهتر است بگویم اگر همین الان صاحب امر (ع) را دیدار کنید، از ایشان چه خواهشی می‌کنید؟ و من به آن حضرت می‌گویم که معرفت خودتان و شناخت خودتان را می‌خواهم.

خیمه، در رابطه با هیأت‌های مذهبی چه توصیه‌ای دارید که

در مجله به آن برداریم؟

گردانندگان مجموعه‌های فرهنگی اول باید خودشان به مسائل انقلاب اسلامی و منویات رهبر انقلاب و امام (ره) آشنا باشند و مسائل را به صورت علمی در مجله منعکس کنند. مثل همین مسئله‌ی عدم جدایی دین از سیاست که در رهنمودهای حضرت امام (ره) بود و مرحوم مدرس (ره) هم زمانی گفته بود. دیگر این که مسائل روز را در قالب شعر، نثر و هنر مطرح کنند. امر به معروف و نهی از منکر را گوشزد کنند. سابق

این را به صورت شعر پدران ما می‌گفتند:
آخر ای نا مسلمان ثوابی
تشنه است تشنه‌ی جرعه‌ی آبی
رحمی آخر به یحیای زارم
مهلتی تا که تشتی بیارم
زیر حلق شریفش گذارم
من که دیگر برادر ندارم

خیمه، در مراسمی که در تالار حافظیه بود اشاره کردید که دو پرچم داستانی دارد. می‌توانیم آن داستان را بشنویم؟

تقریباً حدود ۹ سال قبل ما تصمیم گرفتیم که جمکران زیاد برویم. دوستان گفتند ما که راهمان دور است و هر شب جمعه نمی‌توانیم برویم. برخی هفته‌ها می‌رویم شاه چراغ و به جای جمکران نماز حضرت را آن جا می‌خوانیم. این کار شروع شد و نیت یک دوره‌ی چهل هفته‌ای بود. هفته‌ی اول به قم رفتیم. چند هفته‌ی میانی را هم به قم رفتیم و هفته‌ی آخر هم قم بودیم؛ پرچمی هم داشتیم که روی آن نوشته بودیم: یا لثارت الحسین. بعد یک دوره‌ی چهل هفته‌ای دیگر شروع کردیم. بعد از چند سال ما نوشته‌ی این پرچم را به مناسبت ایام به «یا لثارات الفاطمیه» تغییر دادیم، چون امام عصر برای انتقام خون مادرشان هم می‌آیند، همان طور که برای انتقام خون همه‌ی انبیا می‌آیند. خلاصه هر چهل دوره‌ای که می‌رفتیم قم، یک پرچم به مناسبت آن ایام داشتیم. مثلاً در ایام میلاد امیر المؤمنین (ع) «لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار» روی پرچم نقش بسته بود و حالا یازده پرچم داریم؛ یعنی یازده دوره به مناسبت‌های مختلف. اخیراً که مصادف شده بود با اشغال عراق توسط آمریکا، ما گفتیم که چون حضرت ابوالفضل حاسی دین است، به ایشان از ارسال خیلی متوسل شدیم که شما نباید سکوت بکنید و اجازه بدهید آمریکا و انگلیس در حریم حرمتان بیایند و امسال هم دیدیم بهترین چیز این است که یک پرچم به نام حضرت ابوالفضل (ع) درست کنیم و آن شعاری را که پدران ما می‌گفتند روی پرچم نوشتیم: «عبدالله ابوالفضل دخیلک» به این معنی که برای بیرون کردن آمریکا و انگلیس از تو کمک می‌خواهیم. آن دو پرچم که شما در تالار حافظیه دیدید، یکی سرخ بود متعلق به حضرت عباس و دیگری سفید رنگ متعلق به حضرت زهرا.

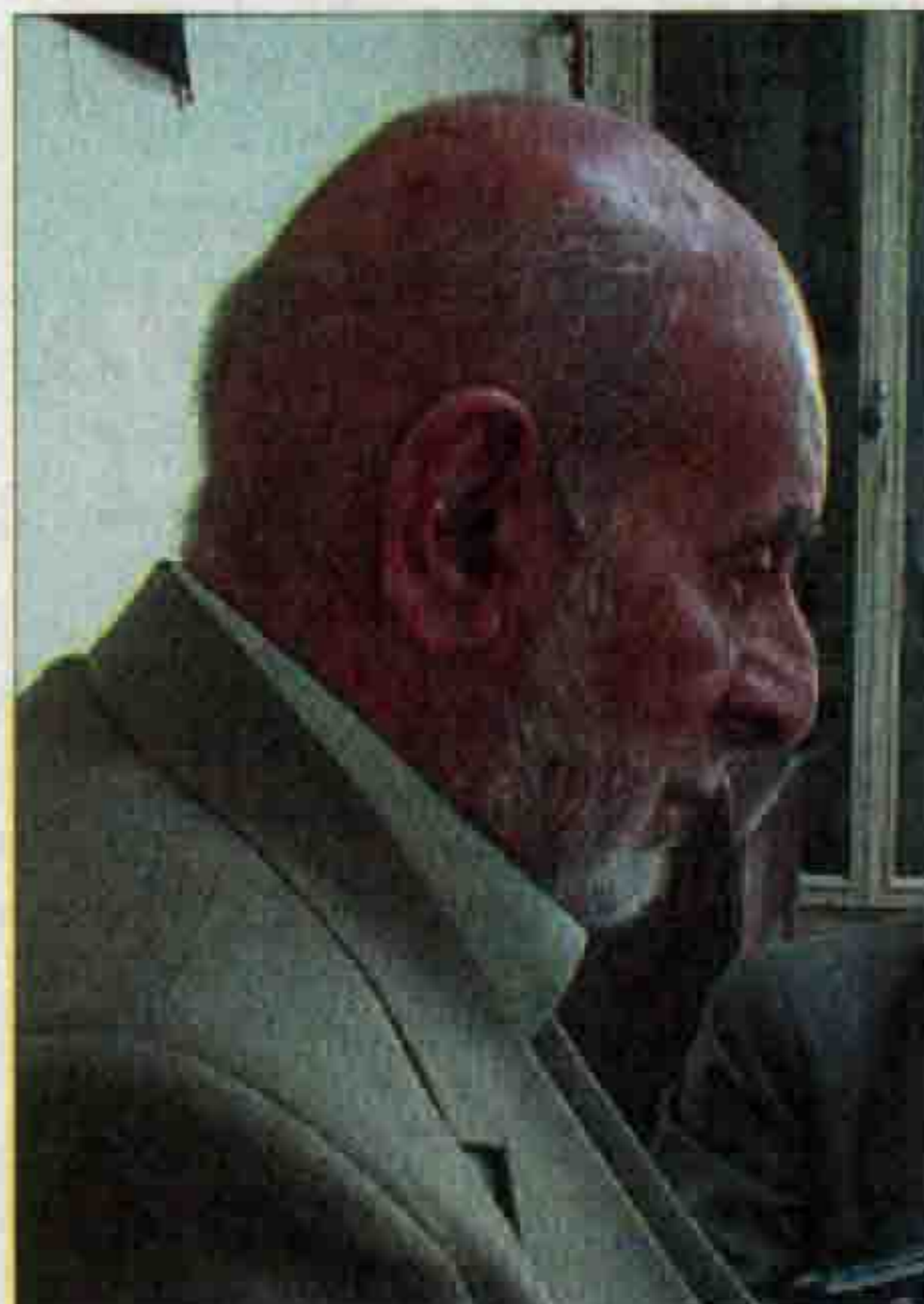
خیمه، چه توصیه‌ای به هیأت‌ها و ائصار مختلف دارید که مسائل روزمره را با فرهنگ اهل بیت (ع) عجین کنند؟

اولاً باید عاقلانه بنشینند فکر بکنند که طوری ترتیب داده شود که هیأتی‌ها در کسب دانش روز که نیاز جامعه اسلامی است، کوشا باشند؛ البته عزاداری و هیأت هم سر جای خودش، ولی افراطی نباید باشد. این چیزی است که پدر و مادرها هم می‌گویند؛ مسئله‌ی دیگر من خودم وقتی در بعضی از هیأت‌ها حاضر می‌شوم که جوان‌ها در آن حضور دارند، می‌پرسم، مسائل سیاسی روز را چه مقدار دنبال می‌کنند، روشنفکران ما مثل شهید مطهری (ره) را چقدر می‌شناسند، زبان عربی را که زبان دین ماست، چه قدر بلد هستند؟

خیمه، با تشکر از حضرت عالی که وقتتان را در اختیار خیمه قرار دادید.

گفت و گو با : حاج علی اصغر سیف

• محمد کاظم اطمینان



لاص است

هم ما شعاری «هیئات من الذله» را تابلو کردیم و به شعر در آوردیم و در مقابله با طاغوت کاربردی کردیم. دیگر این که باید شهدا را و فرهنگ شهادت را معرفی کرد. وصیت‌نامه‌ها و زندگی‌نامه‌ی آن‌ها را بنویسند و از نویسندگان بخواهند دنبال پژوهش‌هایی راجع به شهدا بروند و خلاصه الگوهایی را که امروز بعد از انقلاب خوش بختانه زیاد داریم، مطرح کنند و به تدریج مردم برای قیام امام عصر (عج) آماده بشوند.

خیمه، شما با کدام یک از صحنه‌های کربلا بیش تر مانوسید و بیش تر برای آن می‌سوزید؟

چی جواب بدهم؟! در زیارت ناحیه مقدسه، سلام‌هایی تأثیر گذار است ... و من مسئله‌ی بازگشت ذوالجناح به طرف خیمه‌ها بدون راکب و بیرون آمدن اهل بیت (ع) از خیمه‌ها خیلی برایم تأثرانگیز است. خیمه، تک بیت یا شعری که بیش تر شما را منقلب می‌کند چیست؟



تشکلی به نام

«هیأت اسلامی هنرمندان»

• پیش درآمد

وقتی گروهی از فرهیختگان کشور با درک شرایط اجتماعی داخلی و تحریکات فرهنگی فرامرزی، ضرورت ایجاد یک تشکل اسلامی را احساس کنند، و اگر آن گروه، شخصیت‌های هنری باشند و دغدغه‌ی اصلی‌شان فرهنگ و هنر باشد، برآورنده است که نام این تشکل خود جوش «هیأت اسلامی هنرمندان» باشد.

• زمان تشکیل

در سال ۱۳۷۳، نشست‌ها و رایزنی‌های چهار ساله‌ی مؤسسين نتیجه داد و این هیأت با سخنرانی مرحوم علامه محمد تقی

حسین نوری و ...

• اهداف اساسی

این تشکل بر محور دفاع از آرمان‌ها و ارزش‌های اسلامی، تبیین نظری حکمت و مبانی هنری اسلامی، تلاش در جهت سالم سازی فضای فرهنگی و هنری کشور، حمایت از تداوم و تعمیق آموزش‌های هنری برای اعتلای فکری و ذوقی هنرمندان و ... حرکت می‌کند.

هم چنین اراده‌ی پیشنهادات سازنده به سیاست‌گذاران و مسئولان فرهنگی و هنری کشور.

نشست‌های نقد و تحلیل فیلم و مباحث عام فرهنگی و هنری.

- تداوم انتشار نشریه‌ی تحلیلی فرهنگی و هنری (آیین هنر) و افزونی ضمیمه‌های ویژه به آن، جهت اطلاع‌رسانی در حوزه‌های خاص فرهنگی و هنری به مسئولین و دست‌اندرکاران.

- انتشار فصل‌نامه‌ی تخصصی «هنر اسلامی» و نیز انتشار نمایش‌نامه‌ها، فیلم‌نامه‌ها و آثار تجسمی برگزیده از میان تولیدات هنری هنرمندان متعهد.

- تشکیل هسته‌های نگارش و آفرینش متون نمایشی.

- برگزاری نشست‌های متشکل از «جوانان» در تمامی زمینه‌های فرهنگی، هنری و مذهبی.

- سامان‌دهی تشکل هنرمندان جانباز و ایثارگر و زمینه‌سازی برای حضور فعال آنان در عرصه‌های فرهنگی و هنری.

- سازماندهی و فعال ساختن واحدهای مختلف هیأت اسلامی هنرمندان.

و ...

• دیگر فعالیت‌ها

اعضا و ارگان تشکیل دهنده‌ی هیأت اسلامی هنرمندان، بنا به آرمان‌ها و دغدغه‌های یاد شده، برنامه‌های دیگری را در دستور کار دارند، طرح‌هایی از قبیل: «برنامه‌های آموزشی فرهنگی و هنری؛ تشکیل جلسه در مکان‌های مختلف با موضوعات ریشه‌ای در مقوله‌های فرهنگی، اعتقادی و اخلاقی و تعامل و هم‌فکری با هنرمندان متعهد؛ تشکیل هسته‌های تخصصی فیلم‌نامه‌نویسی؛ اهدای جایزه به سازمان‌ها، ارگان‌ها و فیلم‌های برگزیده‌ی جشنواره‌ی فیلم فجر (از نظر هیأت) و ...».



• شرایط عضوگیری

هنرمندانی که به اهداف و اصول دیدگاه‌های هیأت معتقد و علاقه‌مند به همکاری با هیأت باشند، پس از تصویب هیأت اماناء، به عضویت هیأت اسلامی هنرمندان در خواهند آمد. هیأت برای عضوگیری به جز شرط ساختاری (حرفه‌ای و صاحب نام بودن) یک شرط محتوایی نیز قائل است و آن این‌که دیدگاه فرهنگی هنری و آثار متقاضی عضویت، مطابق با مانیفست رهبرانقلاب و کاملاً در خط ولایت فقیه باشد.

• برنامه‌های پیش‌بینی شده یا در حال اجرا

- پی‌گیری مستمر و جدی و رایزنی با مراکز و نهادهای فرهنگی و هنری با فعال ساختن هنرمندان و گروه‌های متشکل هنری، برگزاری جلسات ادواری همراه با نمایش فیلم‌ها و آثار منتخب برای استفاده‌ی اعضا و مرتبطین هیأت و خانواده‌های آنان.

- فعالیت بیشتر و گسترده‌تر با دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه و برگزاری

جعفری (ره) در مسجد الجواد تهران، اعلام موجودیت کرد.

• تشکیلات

«هیأت مؤسس» عبارت‌اند از: فرج‌اله سلحشور، جمال شورجه، سید علی رضا سجاده‌پور، جواد شمقدری، حسن علیمردانی، مهدی نصیری و اکبر حرّ. در «هیأت اماناء» نیز به جز اعضای هیأت مؤسس، چند تن دیگر از هنرمندان مؤمن و متعهد کشور حضور دارند و جمال شورجه ریاست هیأت اماناء را بر عهده دارد. «شورای مرکزی» نیز متشکل از ۴۷ نفر از هر هفت شاخه‌ی هنری هستند که همگی یا از اساتید دانشگاه‌ها هستند و یا در رشته‌ی هنری مربوط به خودشان حرفه‌ای و صاحب نام هستند. برخی از اعضای شورای مرکزی عبارت‌اند از: مجتبی شاکری، جهان‌بخش سلطانی، حجت الاسلام قائم مقامی، محمد نوری زاد، محمدرضا سربخش، شهریار بحرانی، محمد حسین نیرومند، ابوالقاسم طالبی،

محرمی که گذشت، آشنایی جامعه با یک مداح نوجوان را به همراه داشت. چهره‌ی نو، سبک تازه و شعری ساده باعث شد تا تک «مضرب‌های بوی سب» در کوچه و خیابان بر سر زبان‌ها بیفتد. بر آن شدیم تا با شاعران و مداحان صاحب نظر، در این باره گفت و گو کنیم. بسیاری از عزیزان به دلایل شخصی و مشخص (!) از گفت و گو با خیمه خودداری ورزیدند؛ برخی نیز بنا به احساس تکلیف مطالبی را بیان کردند که از نظر آنان خواهد گذشت.



● نوجوان‌ها باید هدایت شوند.

● عباس حیدر زاده (مداح)

نفس کار ایرادی ندارد، چون نوجوان‌ها باید در این وادی کار کنند، هدایت نوجوانان مهم است. اگر از پایه درست هدایت نشوند، چه بسا در آینده دچار انحرافات بیش‌تری شوند. این‌ها باید به صورت ریشه‌ای و از ابتدا با اشعار خوب و با درون مایه‌ی محکم تربیت شوند، نه این‌که با محتواهای سخیف کار کنند، چون مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد. در شور و اخلاص این مداح شکی نیست، اما تربیت کنندگان ایشان باید فکر اساسی بکنند که این نوجوان، که در آینده می‌خواهد مداح قابلی شود، آیا با این سیاق می‌تواند به هدف برسد یا خیر؟ امانتی به صورت سالم از گذشتگان به دست ما رسیده است و ما باید مواظب باشیم که خدای ناکرده با رفتارمان و سوء تربیتمان، در این امانت خیانت نکنیم.



● باید با ادب همراه باشد.

● رضا انصاریان (مداح)

ایشان یک نوجوان است و با سوز کودکانه خوانده است، حالا یک شعری به او داده‌اند و گفته‌اند: بخوان! باید ایشان را برای مداحی تربیت کرد. من خودم در یکی از شهرها دیدم که بچه مدرسه‌ای‌ها شعر را عوض کرده بودند. کارهایی با این سبک و سیاق ابتذال زیادی را در پی خواهد داشت. آثاری که ممکن است به طنز بینجامد، باید آقایان مراقب باشند، ولی آن مداح به دلیل نوجوانی گناهی ندارد. کاری که به آل عصمت (ع) ربط دارد، باید با «ادب» همراه باشد. خدا به حق امیر المؤمنین (ع) دست شما را بگیرد، که می‌سوزید و در این وانفسا زحمت می‌کشید، ان شاء الله اثر هم دارد. چون مینا

اخلاص است، خداوند هم، ان شاء الله، دستتان را می‌گیرد.

● چون سر

زبان‌ها افتاده.

خوب است.

● مصطفی محمدی خراسانی

(شاعر - سردبیر

مجله‌ی شعر)

پراکنده شنیده‌ام

و کامل

نشنیده‌ام، فکر

می‌کنم خوب

است، بالأخره

همین که سر زبان‌ها افتاده، معلوم است که

تأثیر گذار بوده.

● پیام ندارد.

● مهدی ستاوی (مداح)

پیامی من از شعر این اثر متوجه نشدم و به

مخاطب معرفتی اضافه نمی‌کند و تأثیر خوبی

نداشته است و چون پیام ندارد، تعریف خاصی

هم نمی‌توان از کار ارائه داد.



● مخاطبان تنزل کرده‌اند!

● سید مهدی حسینی (شاعر نویسنده)

به جای نقد نوار «بوی سب» و خواننده و

شاعر شعر آن، باید اول این پرسش را طرح نمود

و جوابی برای آن یافت که: چه شده است که

سطح نیاز و خواسته‌ی مستمعان و مخاطبان

محاقل مذهبی تا بدین حد پایین آمده که چنین

نوارها و سبک‌هایی که بیش‌تر نوجوان پسند

است، اقبال عمومی یافته است؟ به راستی تا چه

میزان بایستی به نوع سبک و سطح شعر در

مداحی توجه کرد و آیا افراط در آن به قیمت

فراموشی بایدهای مهم‌تر در مداحی و محاقل

مذهبی تمام نمی‌شود؟! این که امثال چنین

نواری، حتی برخی خواص را به نوعی اقتناع

می‌رساند، آیا نوعی رنگ خطر به حساب نمی

آید و هشدار این امر افراطی نیست که بسیاری

از مخاطبان محاقل مذهبی از نیازهای اصلی

خود که همان جست و جوی معرفت در قالب

هنر مداحی است

دور و یا غافل

شده‌اند؟!

● نیاز به کارشناسی

دارد.

● سید احمد شمس (مداح)

ما باید یک تعریفی

از مسائل اهل بیت

(ع) داشته باشیم.



ممکن است برخی خوششان بیاید، ولی نخبگان جامعه روی آن صحنه نمی‌گذارند. من با این نوع کارها موافق نیستم. این نوع کارها نه پیام دارد، نه ماندگار است. این کار اصلاً هنری نیست. هدف ما که مثل اروپایی‌ها سرگرم کردن مردم نیست، عاشورا پیام دارد و ما وظیفه داریم پیام عاشورا را منتقل کنیم. ما نباید از انتقاد کردن و مورد نقد واقع شدن بترسیم. اهل قلم جرأت نمی‌کنند وارد این مسائل بشوند، چون از بارتاب آن می‌ترسند، در حالی که هر کس باید تکلیف خود را انجام بدهد.

ممکن است که جامعه با این گونه آثار به سمتی برود که عاشورا از آن هدف عالی و غایی خود تنزل پیدا کند. این بحث‌ها، نیاز به کارشناسی دارد و باید یک جمع کارشناس این مسأله را ریشه یابی کند. از طرفی انتشار نوارهای مداحی نیز باید بر اساس مجوز باشد و هر اثر قبل از انتشار در یک تشکیلات اختصاصی بررسی گردد.

● باید به محتوا توجه کرد.

● علی ماسکی (مداح)

من این نوار را به طور کامل گوش

نکرده‌ام؛ اما در مجموع باید بگویم

باید به محتوا توجه کرد. در برخی

شهرهای دور از مرکز، مشاهده شده

است که صرف نو بودن یک نوار یا

سبک، سنت‌های خود را فراموش

می‌کنند و به تقلید از روش‌های

تصنعی و بی محتوا رو می‌آورند.

نباید فقط با انگیزه‌ی سبک نو و نوار

جدید، محتوا را فراموش کرد.

● زبان نو و پیام غیر مستقیم.

● ؟ (یکی از مدیران فرهنگی و هنری

کشور - مداح)

از این جهت که در نشان دادن غیر

مستقیم مظلومیت اهل بیت (ع) زبان

نو به کار گرفته شده، خوب است. از

طرفی چون مداح نوجوان است،

مخاطب را به لحاظ عاطفی، بیش‌تر

درگیر می‌کند، اما نمادهای به کار رفته

در شعر، یا تاماتوس است و یا به کلی

غلط است و کلماتی مثل «بیچاره» نیز

وهن اهل بیت (ع) است.



● من راضی نبودم.

● حاج سعید حدادیان

در خبرها آمده بود که حاج سعید حدادیان در

میان دوستانش گفته است: «من خودم راضی

به تکثیر نوار «بوی سب» نبودم.»

بوی سب و حسین غریب

نگاهی به لوحه‌ی «بوی سب»

پاسخ به نامه‌ها

نامه‌های فراوانی که به دست ما می‌رسد، نشان از عشق و ارادت خوانندگان ارجمند و صاحب نظران محترم به اهل بیت (علیهم‌السلام) دارد، و الا ما خود را به هیچ وجه لایق این همه محبت نمی‌دانیم. در میان نامه‌هایی که اغلب به تشویق و احوال‌پرسی اختصاص دارد، آثار فراوان و درخور توجهی نیز به دفتر مجله می‌رسد.

ضمن تشکر از عزیزان صاحب قلم و هنرمند، به یاری خدا صفحات مجله را با آثار ایشان مزین خواهیم کرد. اسامی عزیزانی که آثار ارزشمندشان به دست ما رسیده است، به شرح زیر است:

شاعر توانا آقای رضا اسماعیلی - تهران

آقای سید حسن محمدی طباطبایی - ؟

آقای مهدی یزدی - ؟

آقای مهدی آقاجانی دلاور - بابل

آقای سید مرتضی حسینی - ؟

خانم زهره ملا محمدی - کرج

آقای علی پورمحبی (جدید الاسلام) - ورامین

آقای عبدالرضا نوری‌زاد - ؟

آقای سید اسماعیل شریف - شیروان

آقای میرزا محمدی - اهر

خانم الهام احد - گرمسار

آقای اردشیر ملا جعفری - تهران

آقای علی‌رضا سلطان‌محمدی‌آرانی - ؟

خانم اعظم اشجری - نطنز

خانم سیده رقیه حسینی - نور

آقای محمد گودرزی - مشهد مقدس

خانم ؟ ملکی - کرمان

آقای هادی آقایی - قم

آقای مجید سوار - تبریز

خانم لیلا قهرمان - تهران

آقای سجاد رزاقی - شیروان

آقای علی‌اصغر مرادی - کوار

آقای سید محمد رادمش - یاسوج

آقای محمد مهدی فخری - خوانسار

خانم تکم صدرالسادات - مشهد مقدس

آقای ایرج خدایی بیورزنی - لوشان

خانم منیر فحیانی - تهران

خانم فرشته السادات ذکری - قم

آقای روح الله عباسی - قم

آقای محسن حسام مظاهری - اصفهان

آقای حسن بابایی - کاشان

آقای مصطفی کارگر - گراش فارس

آقای مهدی مولایی - تهران

آقای مهدی محمودی - قم

خانم رقیه ندیری - ؟

آقای مرتضی باغبانها - قزوین

آقای ولی مرتضی زاده - ؟

آن سوی خیمه‌ها چه خبر؟



شنیده‌ایم که حجت الاسلام و المسلمین راشدی یزدی، در دیدار اخیر خود از شهر قم و مؤسسه‌ی امام خمینی (ره) وقتی مجله‌ی خیمه را در دست یکی از دوستان دیده است، ابراز داشته: «من به دنبال خیمه می‌گشتم، مجله‌ی خوب و تأثیرگذاری است و من تأثیر آن را بر آسیب‌های عباداری در شهر اردبیل به وضوح مشاهده کردم.»

وقتی در حال بررسی نوار «بوی سیب» اثر محمد حسین حدادیان، بودیم؛ یکی از مداحان ارجمند به خبر نگار ما چنین گفت: «حرف زیاد است، اما هرگاه تصمیم گرفتیم با حاج سعید قهر کنم، خبرتان می‌کنم.»



شنیده‌ایم که حاج رضا سازگار در مورد نقدهای خیمه گفته است: «در مقابل آسیب‌های مداحی که در مجله‌ی خیمه مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد، بهتر است اگر یک مداح سلیقه به خرج می‌دهد و شیوه‌ی ممتازی ارائه می‌دهد، از او تمجید گردد.»

چندی پیش از روی ادب به محضر یکی از مداحان ارزشمند شتافتیم. شنیدیم ولی باور نکردیم که ایشان گفته‌اند: «یک عده از قم آمدند، پرت و پلا گفتند، من هم سرم درد می‌کرد، نفهمیدم چی جواب دادم.»

همچنین از محافل و هیأت‌های مختلف خبر می‌رسد که به صورت جمعی به نقد و بررسی مجله‌ی خودشان (خیمه) می‌پردازند.

مطلع شدیم که حضرت آیت الله حاج میرزا جواد تبریزی، بیمار و تحت معالجه و عمل جراحی قرار گرفته است. آخرین اخبار از بهبود وضعیت عمومی ایشان حکایت دارد. برای ایشان سلامتی کامل و شفای عاجل آرزو داریم.

ندبه‌های دل تنگی

• قاطمه شریف زاده

«السلام علیک یا اباصالح المهدی» دوباره سراسر وجودم آتش گرفت و من نظاره گر هستی سوخته‌ام هستم حال که خاکستری بیش از من باقی نمانده دلم می‌خواهد تو را میهمان واژه هایم کنم! هم اکنون که زیر نخل تنهائی و در هوای شرجی دلم با تو سخن می‌گویم، بیم آن دارم که آسمان چشمانم بارانی شود! و نتوانم برایت بنویسم؛ غروب که می‌شود سوار قایقی از خیال می‌شوم و در دریای افکارم پارو می‌زنم، ناگهان متوجه می‌شوم که به ساحل واقعیت رسیده‌ام و همه چیز افسانه بود مدتی است کبوتر آرزو برایم خبر آورده است که پادشاه سرزمین عقل هشدار داده تا بدهی تمامی فرصت‌های از دست رفته‌ام را بدهم! بدهی جمعه‌هایی که از او خانه‌ی دل را اجاره می‌کردم و آن را برای آمدنت مهیا؛ ولی از آن همه شوق در غروب جز آهی باقی نمی‌ماند! فقط تا جمعه‌ی دیگر مهلت دارم، بیا و با آمدنت به پادشاه عقل ثابت کن که «انتظار افسانه نیست».

ابو ثمامه! از نماز یاد کردی، خداوند تو را در صف نمازگزاران قرار دهد، سپس فرمود: «از این گروه بخواه تا دست از جنگ بردارند، زیرا ما می‌خواهیم اقامه‌ی نماز کنیم». در این هنگام یکی از سربازان سپاه یزید، با صدای بلند و گستاخانه و بی‌شرمانه فریاد بر آورد: «نماز شما مقبول درگاه خداوند نیست!»

«زهیر بن قین» و «سعید بن عبدالله» که چنین دیدند، پیش روی حضرت ایستادند، تا امام بتواند نماز ظهر را به جا آورد. آن دو بزرگوار وجود خود را سپر تیر و نیزه‌ها ساختند و امام حسین (ع) در آن هنگامه‌ی خون و شمشیر، با تعداد اندکی که از یاران بی نظیرش باقی مانده بود، به اقامه‌ی نماز خوف پرداخت. (۲)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ بخار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۱۴
- ۲ مقتل الحسین، مرقم، ص ۲۱۴
- ۳ زینب کبری، للنفدی، ص ۵۰
- ۴ منتهی الامال، ج ۱، ص ۲۲۰

• نماز شب

امام حسین (ع) هنگام وداع در روز عاشورا به زینب کبری فرمود: «ای زینب، خواهرم! در نماز شب مرا فراموش مکن.» (۳)

• نماز روز عاشورا

بسیاری از یاران با وفای شهید کریلا، امام حسین (ع) به خاک و خون غلتیده و به شرف شهادت نایل آمده بودند. «ابو ثمامه صیداوی»، یکی از فداکاران و یاوران امام شهید (ع)، متوجه شد که وقت نماز ظهر فرارسیده است. بی‌درنگ به حضور امام حسین (ع) شتافت و گفت: «یا ابا عبدالله، جانم فدایت باد! می‌بینم که این دشمنان بی‌دین، دست به نبردی سخت زده‌اند، اما به خدا سوگند من نمی‌گذارم تو کشته شوی، مگر اینکه پیش از تو به خون در غلتم! اینک دوست دارم، که این آخرین نماز ظهر را با شما به جای آورم». امام حسین (ع) سر بر آسمان بلند کرد و چون دید هنگام نماز فرا رسیده، فرمود: «ای

امام حسین (ع) و نماز

• علی شریفی کرج

• اذان و اقامه بگو!

در روایت آمده است: هنگام ظهر فرا رسید. دو سپاه آماده شدند که به امامت امام حسین (ع) نماز جماعت بخوانند. امام حسین (ع) به پسرش امام سجاد (ع) و یا حضرت علی اکبر فرمود: اذان و اقامه بگو! وی اذان و اقامه گفت و سپس حضرت نماز خواندند. (۱)

• نماز را دوست دارم.

در عصر تاسوعا، حسین (ع) به برادرش عباس فرمود: «اگر بتوانی که لشکر دشمن را برگردانی و امروز جنگ نشود، چنین کن تا مگر امشب برای پروردگارتان نماز بخوانیم؛ زیرا او می‌داند که من نماز و تلاوت قرآن را دوست دارم.» (۲)

• مسابقه تصویرشناسی شماره ۲

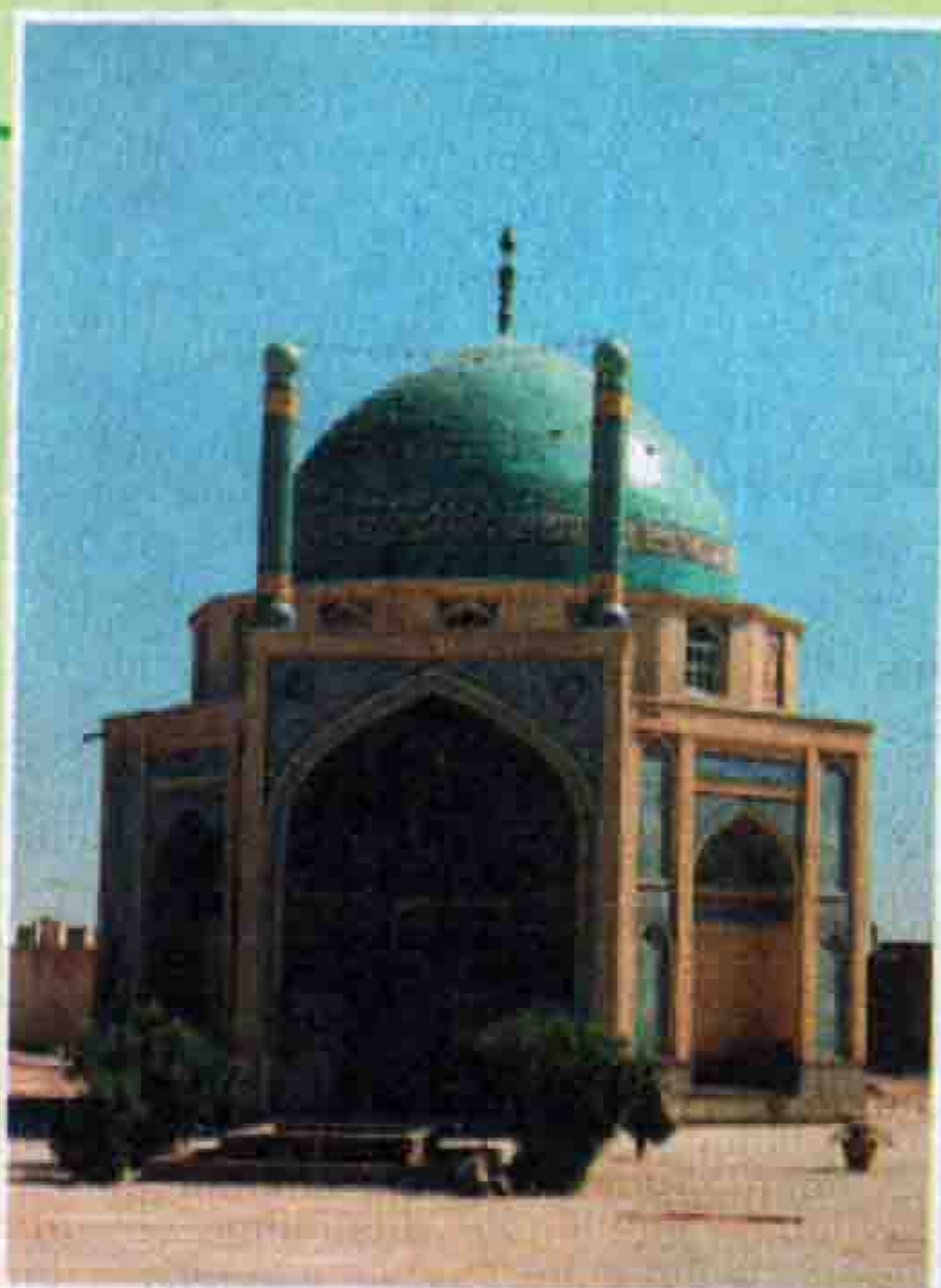
پس از شناسایی تصویر فوق، که در شهر مقدس قم قرار دارد، آن را در چند سطر توضیح دهید و برای ما بفرستید؛ شاید شما هم برنده‌ی جایزه شوید. جواب‌های خود را به نشانی: قم صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۴۴۹ ارسال نمایید. لطفاً روی پاکت بنویسید: مربوط به مسابقه‌ی تصویرشناسی شماره‌ی ۳ منتظر رسیدن پاسخ‌های شما هستیم.

• معرفی برندگان مسابقه شماره ۲

برندگان دومین مسابقه تصویرشناسی به قید قرعه عبارتند از:

۱- خانم زینب عباسی - اصفهان ۲- آقای حجت الله علی اصغری - سنندج ۳- آقای میثم بهنام - امیدیه، خوزستان.

با تشکر از دوستان عزیز که پاسخ مسابقه را فرستاده بودند، به اطلاع خوانندگان عزیز می‌رسد که تصور متعلق به آرامگاه مطهر و منور پنج شهید گمنام دفاع مقدس است که در کنار مسجد بلال سازمان صدا و سیما در مجموعه جام جم مدفون گردیده‌اند؛ روحشان شاد و راهشان پر رهرو باد.





باید تحولی ایجاد شود

• بسم رب الشهداء و الصدیقین

به نام تو آغاز می‌کنم که نور را در فراسوی ظلمت آفریدی و انبیاء و اولیاء را چون سراج منیر در مسیر تاریخ انسان قرار دادی.

با عرض سلام و خسته نباشید خدمت دست اندرکاران مجله‌ی خیمه، امیدوارم که خسته نباشید و آرزو می‌کنم در مسیری که در پیش گرفته‌اید، همیشه توفیقات خداوند شامل حالتان باشد. مطلبی داشتم که فکر می‌کنم بهترین محل برای عرضه‌ی آن این مجله می‌باشد. همان طور که مستحضرید ما ایرانی‌ها از شنیدن نام حسین (ع) لذت می‌بریم و هر کجا که مجلسی برای او برپا شود، حاضر می‌شویم. خداوند توفیقی عنایت فرمود، ایام محرم و صفر تعدادی از این مجالس و هیأت‌های عزاداری را درک کردم. در یکی از هیأت‌های معروف تهران که اهالی آن از وجود مداحی جوان و بسیار معروف بهره می‌بردند و جدیداً طعم شهرت را هم چشیده و در بین نوجوانان بسیار جا باز کرده است. نام ایشان را نمی‌برم. در یکی از شب‌های آخر صفر که اتفاقاً همزمان شده بود با حملات اشغالگران آمریکایی به شهر فلوجه‌ی عراق، که هر روز تعداد قابل توجهی از مردم این شهر به دست آنها کشته می‌شدند؛ همچنین شهرهای دیگر هم مورد حمله قرار گرفته بود و هر روز کودکان و زنان بی‌گناه بسیاری کشته می‌شدند البته الان هم که این نامه را می‌نویسم، مصادف است با به خاک و خون کشیده شدن شهرهای مقدس کربلا و نجف و دیروز هم حرم حضرت علی (ع) مورد حمله قرار گرفته است. ابتدای مجلس، روضه‌ی بسیار ناقصی خوانده شد و بعد از آن اجرای شورهای مختلف توسط مداح شروع شد. شعرهای بسیاری خوانده شد و جمعیت فراوانی که آنجا بودند همه با توجه به شهرت این مداح و اطلاع از شورها، مداح را همراهی می‌کردند. شعرها همه در وصف حضرت امام حسین (ع)، حضرت ابوالفضل (ع)، حضرت زینب و در بین آنها گریزی زده می‌شد به امام رضا (ع) و خیلی از بزرگان دیگر؛ احساس کردم هیچ قطب ثابت و مشخصی در بین این شورها نیست. نعوذ بالله، آسمان و ریسمان به هم بافته می‌شد و گاهی مردم زینب زینب و گاهی رضا رضا می‌گفتند؛ ناگهان این فکر در من پیدا شد که هدف این جلسه چیست؟ آیا در این برهه و اکنون که اشغالگران تمامی سرزمین‌های اسلامی را تحت حمله خود قرار داده‌اند و به تاخت و تاز خود، وحشیانه ادامه می‌دهند، این کار ما صحیح است؟! نمی‌خواهم بگویم که روضه و مجلس عزای حسین (ع) اشکال دارد، اما یاد این گفته‌ی استاد شهید مرتضی مطهری (ره) افتادم که برای حسین (ع)، در مرگ یک قهرمان بگریید و نه یک انسان بی‌دست و پا و مظلوم... همچنین به یاد آن سخنرانی معروفشان در سال ۴۷ که فرمودند: «شمر زمان خود را بشناسید، شمیری که حسین (ع) را کشته سال‌ها قبل از میان رفته است.» بعد به فکر رسید که در این مجالس اصلاً حرفی از فلسفه‌ی قیام حسین (ع) زده نمی‌شود، تنها به یک عزاداری ساده اکتفا می‌شود. بی‌فکر و اندیشه وارد مجلس می‌شویم و پس از کمی شور و نوا، بی‌هدف و بدون دریافت پیامی از عاشورا و فلسفه‌ی خیرش حسین (ع) بیرون می‌آییم. در اینجا یادی هم می‌کنم از گفته‌ی پر مغز امام (ره) که فرمودند: «این محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است.» آری، اما چگونه؟ به نظر من باید تحولی در این مراسم ایجاد شود و ما فلسفه‌ی قیام حسین (ع)، امر به معروف و نهی از منکر، و زینبی بودن و خیلی مفاهیم دیگر را از این مراسم فرا بگیریم، تا جامعه‌ای پاک و دینی داشته باشیم. با آرزوی توفیقات روزافزون شما، خدا نگهدار.

فاطمه نادری - تهران

نامه‌های رسیده

کار دوستان آگاه نیست!

بخشی از یک نامه‌ی رسیده

گسترش فرهنگ استفاده از تصاویر منسوب به ائمه، امام حسین، حضرت عباس، حضرت علی (علیهم السلام) در پرتو، بر چسب‌ها، پرچم‌ها و هیأت و حسینیه و حتی در دیوار اماکن و وسایل نقلیه عمومی گرچه حکایت از عشق دیرینه و ارتباط قلبی مردم ایران با اهل بیت عصمت و طهارت (ع) دارد، اما تأمل در شیوه‌ی ترسیم‌ها و گاه القای بعضی برداشت‌ها و تصورات در کشیدن و چاپ این گونه تصاویر و شکل‌ها، سوالاتی را در اذهان بیدار می‌کند که آیا این تصاویر مطابق با واقعیت است؟ اصولاً می‌توان چهره و صورت امام را کشید؟ ریشه‌ی این نقاشی‌ها و چهره‌پردازی‌ها در کجاست؟ و آیا گسترش این فرهنگ در تفکر شیعی خطری به همراه ندارد؟ آیا نقاشی‌هایی که گاه حتی با نیت خالص صاحب آن و با زحمت فراوان کشیده شده و بر روی پرچم‌ها و دیوار هیئات نصب می‌شود، درست است؟

گرچه در روایات و احادیث به نقل از اصحاب ائمه، برخی از حالات، خصوصیات و شکل و شمایل ظاهری معصومین نقل شده است، اما نمی‌توان فقط با استناد به همین نشانه‌ها نقشی را کشید و آن را به صورت واقعی و تمام و کمال، دانست.

شواهد تاریخی حکایت از آن دارد که بعضی نقاشی‌ها، سلیقه‌های شخصی و تفکرات گروهی و فرقه‌ای و حتی کینه‌توزی‌ها و عنادورزی‌ها دخالت داشته است، تمثال حضرت علی (ع) را با

شمشیر دو سر با حالتی غضبناک در کنار شیر درنده، با سیبلی پهن و بلند کشیدن، یقیناً کار دوستان آگاه امیر المؤمنین (ع) نیست. تصویر حضرت عباس در حالی که بالای سرش پرندگی‌هایی به صورت دختران و زنان با بال‌های شبیه کبوتر (ا) به عنوان ملایکه در پروازند، نشانه‌ی کوتاه فکری و عوام بودن نقاش آن است. البته تصاویری از آن دست، نه شایسته‌ی اقبال و توجه دوستان با معرفت اهل بیت (ع) است و نه زینده‌ی مساجد و هیئات حسینی!

در بسیاری از این نقاشی‌ها سعی شده است تا خط و خال چشم و ابروی چهره‌ها در حد ممکن جذاب‌تر کشیده شود و نشانگر آن است که چاپ و نشر این نوع تصاویر و عکس‌ها که با رنگ و لعاب ویژه‌ای نیز همراه است، عموماً با نوعی سودجویی و فرصت‌طلبی همراه بوده و هدفی جز جذب ظاهری عوام الناس و تحریک صرف احساسات ندارد. نکته‌ی قابل دقت آنکه برخی از این تصاویر و نقاشی‌ها آن چنان ناشیانه و غیر هنری ترسیم شده است که گاه در آرایه چند چهره‌ی متفاوت از یک شخصیت، موجب هتک حرمت مقام شامخ معصومین نیز می‌گردد.

برخی از این به اصطلاح نقاشان کوچک بازاری، گمان می‌کنند که ارادت مردم به اهل بیت (ع) به جهت خط و خال صورتشان و زیبایی چشم و ابرویشان است و همین جا از این موضوع باید گفت و تأکید که بر سر اشعار شاعران ما نیز چنین بلایی آمده است. در پایان باید گفت که برخی هنرمندان متعهد با

الهام شنیده‌های روایی و تاریخی و تصورات ذهنی، آثاری خلق کرده‌اند که از این عقوله جداست و لذا بیش‌تر اثر هنری است تا یک سند تاریخی؛ آثار استاد فرشچیان از همین نمونه است. به همین جهت هنرمند آگاه در این گونه آثار، کم‌تر به چهره‌سازی ائمه و خط و خال صورتشان می‌پردازد و بیش‌تر بار مفهومی را در نظر دارد.

و باید دانست شیفتگان اهل بیت (ع) دلباخته‌ی گفتار و رفتار و مجذوب اخلاق نیکو و صفات انسانی آنها هستند.

ایشان، مردانگی و وفای اهل بیت (ع) مجذوبشان کرده و از آنجا که معصومین عاشق خدایند و در دل بندگان نیز جا گرفته‌اند، گرچه آنها که پا بسته به دنیا بند و عشق‌های مجازی و محبت‌های زمینی کورشان کرده است، از آن محبت آسمانی و دلباختگی خدایی چیزی نمی‌دانند و نمی‌فهمند.

امضاء محفوظ



محسن جولانی خبرنگار خیمه در اراک

در میان خبرنگاران متعددی که داریم، چند ریش سفید هم وجود دارد. ریش سفیدانی که با سرمایه‌ی تجربه و عمر خود در خدمت آستان ملکوتی سید الشهداء (ع) هستند.

محسن جولانی که علاوه بر خبرنگاری، به عنوان نماینده‌ی پخش مجله در اراک نیز فعالیت می‌کند، از جمله همکارانی است که تا کنون مطالب و گزارش‌های مختلفی برایمان ارسال نموده که قابل توجه و تقدیر است. همیشه پاینده باشند.



حامد شجاعی باغینی خبرنگار خیمه در کرمان

متولد بیست و دو دی ماه سال ۱۳۶۲ در شهرستان بردسیر استان کرمان است که هم اکنون ساکن شهر کرمان می‌باشد.

وی علاوه بر همکاری با مجله‌ی خیمه، با برخی نشریات استانی نیز همکاری دارد. علاقه، همت و اهتمام وی به ارسال اخبار و گزارش‌های دست اول از خصوصیات ایشان است. برایشان آرزوی توفیق و موفقیت روزافزون داریم.

خبرنگاران افتخاری فعال





سردبیری بسیار آسان است!



به نام خداوند جان و خرد
تخت این که من خود نیز نمی دانم چه اتفاقی رخ داده است که شخصی چون این بنده،
به عنوان سردبیر خیمه، این صفحه را قلمی می کند؛ بدون هیچ تعارفی این لباس به تن
نحیف حقیر گشاد است و گویا شاعر توانا محمد علی بهمنی این شعر را در وصف من بنده
سروده است:

مگر که خواب و خیالی بنوشدم ورته
که آب می خورد از کاسه ی سفالی من؟

همیشه منظرم از دور دیدنی تر بود
خود اعتراف کنم: بوریاست قالی من!
مرا مثال به چیزی که نیستم زده اند
خوشا به من؟! نه، خوشا بر من مثالی من!
بهوش باش که در خویشتن گمت نکند
هزار کوچه ی این شهرک خیالی من
اگر چه بود و نبودم یکی ست، باز مباد
تو را عذاب دهد گاه جای خالی من

و اما بعد: خوانندگان محترم عادت دارند در صفحه ی سردبیر از کم و کیف امور نشریه آگاه شوند؛ مثلاً
می خواهند بدانند که آیا دخل و خرج مجله با هم می خواند یا خیر؟ یا این که چرا چاپ نشریه گاهی - هر شماره -
به تأخیر می افتد؟ اعضای تحریریه چه کسانی هستند و در مخیله ی آنها چه می گذرد؟

در پاسخ این سؤال ها باید عرض کنم که شهر (بخوانید نشریه) در امن و امان است، هیچ مشکل مالی ای در
بین نیست، کاغذ هم به حد وفور در انبار موجود است، اعضای اجرایی، تحریریه، چاپخانه، طراح و ... چندین
برابر انتظار خود حقوق می گیرند؛ یعنی دست مدیر مسئول آن همه باز است که نمی داند با این همه پول چه
کار کند و طبیعی است که در چنین حال و اوضاعی مجبوریم گاه از سر سیری چاپ نشریه را به تأخیر بیندازیم.
البته باید تأکید شود که بیش تر نشریات کشور وضعیتی شبیه ما دارند و در مقایسه با شاخص های جهانی، در
کشور ما مشاغل مطبوعاتی از کم خطرترین و پردرآمدترین کارها محسوب می شود.

نکته ی آخر این که همیشه گمان می کردم سردبیری یک نشریه باید کار مشکلی باشد، اما حکم طبیعت بر آن
رفت تا از میان مشاغل هنری و ادبی این یکی را هم تجربه کنم و بدانم که سردبیری بسیار آسان است!
سردبیران جراید و مطبوعات معمولاً دو دسته اند: دسته ی نخست آنان که خود دستی بر آتش بازار دارند و به
جز معقولات، دغدغه ی ملزومات را نیز دارند و دسته ی دیگر که اغلب دولتی هستند غم نان ندارند و فقط در عالم
معقولات سیر می کنند و جماعت مخاطب را از قیوضات خود بهره مند می سازند.

ناگفته پیداست که گروه نخست انواع رنج ها را به جان می خردند تا حاصل عرق ریزان جسم و روح خود را عرضه
کنند و دسته ی دیگر فقط به محتوا می اندیشند. اما نوع سومی هم وجود دارد و نمونه ی آن «خیمه» است؛ به این
صورت که مدیر مسئول محترم هم غم ملزومات را به تمامی به جان خریده است و هم کمی تا قسمت خیلی
بسیار زیادی بار مشکلات معقول را به دوش گرفته است. در چنین شرایطی سردبیری بسیار سهل است و تنها
یک مشکل وجود دارد و آن هم زمانی مرتفع می شود که شبانه روز کمی بیش از ۲۴ ساعت داشته باشد، یعنی
تقریباً دو برابر؛ دعا بفرمایید.

با درود و ارادت
سردبیر

